فواید الصفویه

تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه

تألیف :

ابوالحسن قزوینی

تصحیح مقدمه و حواشی

دکتر مریم میراحمدی



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحیم

بمناسبت دهمین سال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران

فوائد الصفویه

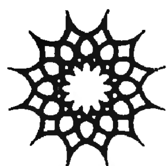
تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه

تألیف

ابوالحسن قزوینی

تصحیح مقدمه و حواشی

دکتر مریم میراحمدی



مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران ۱۳٦۷

مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

فواید الصفویه
شماره: ۵۸۷
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار: ۱۳۶۷
ناظرچاپ: ابوالفضل صحتی
نوبت‌چاپ: چاپ اول
چاپخانه مازیار (مازگرافیك سابق)
بها: ۶۰۰ ریال

قزوینی، ابوالحسن بن‌ابراهیم، قرن۱۲.
فوایدالصفویه؛ تاریخ‌سلاطین‌وامرای‌صفوی‌پس‌ازسقوط دولت‌صفویه.
۱. ایران ــ تاریخ ــ صفویان. ۲. ایران تاریخ ــ افشاریـــان.
۳. ایران تاریخ ــ زندیان . الف. میراحمدی، مریم، ۱۳۲۲ ــ
ویراستار
ب‌ــ عنوان
DSR ۱۱۷۶ ۹۵۵/۰۷

فهرست مطالب

پیشگفتار مصحح

در مطالعات و تحقیقات تاریخی، کتابهای منشأ و متون اصلی اهمیت خاصی دارد. توجه به این‌گونه نوشته‌ها، گاه بسیاری از زوایای مبهم مقاطع تاریخی را روشن می‌کند و نکات تازه‌ای را دردسترس پژوهشگران قرار می‌دهد.

نسخه خطی مربوط به تاریخ صفویه به‌نام «فواید الصفویه» تألیف ابوالحسن بن‌ابراهیم قزوینی، درزمره این متون است. نکته جالبی که این نوشته را ممتاز می‌کند، پرداختن به تاریخ و رویدادهای خاندان صفوی، پس‌ازسقوط سلسله صفوی در سال ۱۱۳۵ هجری قمری/۱۷۲۲ میلادی توسط افاغنه‌است. خاندان صفوی هم زمان با حکومتهای بعدی در ایران یعنی افاغنه، افشار، زند وقاجار، برخی‌به‌طور رسمی‌بربخشی ازایران، وبعضی‌به‌طور صوری‌حکومت کردند: شاه طهماسب دوم (در دورهٔ افاغنه)، شاه‌عباس سوم (در عصر افشار)، شاه ـ اسماعیل سوم (در عصر زند) و سرانجام ابوالفتح سلطان محمد میرزا با عنوان سلطان‌محمدثانی (دراوایل قاجار) و تنی‌چند مانند میرزاسیدمحمد (سلیمان‌میرزا) با لقب سلیمان دوم در مشهد، و سیداحمد در کرمان مدتی به حکومت نشستند.

ابوالحسن قزوینی، کتاب «فواید الصفویه» را به نام همین ابوالفتح سلطان محمد میرزا در هند به تحریر درآورد و درسال ۱۲۱۱ هجری قمری تقدیم وی کرد.

در بررسی و مطالعه کتاب «فوایدالصفویه» موارد مهمی به‌چشم می‌خورد که به شرح ذیل برشمرده می‌شود:

۱. نکته مهم، «منابعی» است که ابوالحسن قزوینی برای اثر خود «فواید ـ الصفویه» انتخاب کرده و مورد استفاده قرارداده است. مؤلف همواره درباز‌گو کردن مسائل تاریخی هر مقطع، کتاب شناخته شده و مرجعی از همان مقطع را انتخاب کرده است. به‌طور مثال درباز‌گویی وقایع دوران شاه‌عباس، خود را از

کتاب منشأ و شناخته شدهٔ «عالم آرای عباسی» تألیف اسکندر بیك ترکمان (منشی) بی‌نیاز ندیده و آن را به‌عنوان منبع اصلی مورد استفاده قرارداده است مؤلف از کتابهای معتبر دیگری نیز بهمین ترتیب استفاده کرده است که در اینجا به‌طور خلاصه از آنها یاد می‌شود:

۱ـ «احسن التواریخ» تألیف حسن بیگ روملو (ص۹ و۲۹ متن)،

۲ـ «حبیب‌السیر» تألیف غیاث‌الدین خواند میر (ص۱۰ متن)،

۳ـ «لب التواریخ» تألیف میریحیی قزوینی (ص۳ متن)،

٤ـ «خلدبرین» تألیف محمد یوسف قزوینی‌واله (ص۲۹ و ٦۸ متن) (جلد هشتم)،

٥ـ «تاریخ فرشته» تألیف محمدقاسم استرآبادی (ص۲۲متن).

این اثر در زمانی به سلطان ابوالفتح محمد میرزا صفوی تقدیم شد که وی در هندوستان اقامت داشت. به شهادت مؤلف فقط ده نسخه خطی از این کتاب تقریر شده است. باتوجه به اینکه در قرن هیجدهم میلادی نفوذ و تسلط انگلیس در هندوستان در مراحل خاص خود بوده است، لذا جای تعجبی نیست که نسخه‌هایی از این اثر به افسران انگلیسی موجود در هندوستان و نیز به افراد سرشناس وقت هدیه‌شود:

۱ـ یك نسخه برای مطالعه ولیعهد روانه دارالخلافه می‌شود (براساس ص ۱۸۲ متن)،

۲ـ برای سلطان العلماء جان بیلی بهادردر کلکته (ص۱۸٥ متن)،

۳ـ به کپیتان ویلیم پول بهادر (ص۲۰۷ متن)،

٤ـ به احتشام‌الدوله ادمنستن بهادر جنگ در کلکته (ص۲۰۷ متن)،

٥ـ به متولسدن بهادر (ص۲۰۸ متن)،

٦ـ به عزیزالدوله کرنیل گرك پاطریق بهادر جنگ، درحیدرآباد دکن (ص ۲۰۸ متن)،

۷ـ به عبدالرحمن چنبربه در دربارشاه عالم ثانی گورکانی (ص۲۱۰ متن)، و توسط عبدالرحمن به سه‌نفر ذیل:

۸ـ به‌امین‌الدوله محسن‌الملك شاه‌نوازخان بهادرمستقیم جنگ(ص۲۱۰متن)،

۹ـ سیف‌الدوله معین الممالك سیدرضی خان بهادر صلابت جنگ (ص ۲۱۰ متن)،

۱۰ـ میرمنشی عالی جناب غالب علی‌خان (ص۲۱۰ متن).

بدین ترتیب ارزش این کتاب که فقط چند نسخه ازآن موجود است، روشن خواهد شد.

۲. در مرحلهٔ بعدی، آنچه که اثری مانند «فوایدالصفویه» تألیف ابوالحسن قزوینی در سال ۱۲۱۱ هجری قمری را اهمیت می‌بخشد «انتخاب موضوع و زمان آن» است. این اثر در واقع بیشتر به خاندان صفوی و دورانی می‌پردازد، که سلسلهٔ صفویه درایران سقوط کرده است و افاغنه بربخشهایی از ایران به‌عنوان حاکم اصلی ایران، حکم می‌راندند[1].

مطلبی که بسیار مهم است «مشروعیت» خاندان صفوی در حکومت بود، و به‌دلیل همین «مشروعیت» بودکه حتی پس‌از سقوط صفوی در طول سلسله‌های افشار، زند و اوایل قاجار، همواره سران ایران، گذشته از اینکه خود حکومت می‌کردند، به‌طور صوری، شاهی از سلسلهٔ صفوی راهم برتخت می‌نشاندند و در واقع تحت لوای وی به حکومت می‌پرداختند.

«مشروعیت» خاندان صفوی را مؤلف با عبارت «خاندان امامت نشان و خلافت‌پناه» حتی تا آغاز قرن سیزدهم هجری قمری بازگو می‌کند. صرفنظر از زمینهٔ مذهبی، این نکته بسیار قابل توجه است که باوجودی که مؤلف، کتاب خود را درسال ۱۲۱۱ هجری قمری یعنی در آغاز حکومت سلسله قاجار نوشته است و درواقع لزومی نداشته است که از خاندان صفوی به نیکی یاد کند، اما کماکان این امررا یادآور می‌شود، درحالی که حکمرانان بعدی مثلا مؤسس افشار را «نادرغادر» می‌نامد.

البته بدفعات و در صفحات مختلف از جمله ص۱۲۸ (متن) تأکید می‌کند که مسائل و «وقایع ماضیه را بی‌تعصب» نوشته است، و نیز ایـن نکته را در ص۱۳۱ (متن) یادآور می‌شود که مطالب مسموع را «بی‌زیاده و نقصان در این دوران درج می‌سازد».

گذشته از زندگی و سرگذشت شاهان بدون‌تخت صفوی که به‌طور صوری حکومت می‌کردند، برخی از این خاندان نیز عازم هندوستان شدند و در واقع به‌نوعی «خود تبعیدی» تـن در دادنـد، و رهسپار کشور همسایه، هند کـه از

۱ــ در مورد وقایع ایران و خاندان صفوی، پس‌از سقوط اصفهان دو کتاب‌بامشخصات ذیل موجود است که از این لحاظ اهمیت دارد: «سفرنامه کروسینسکی»، تألیف تا دیوس‌پودا کروسینسکی، ترجمه دنبلی، با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی (تهران ۱۳۶۳)؛ مرعشی صفوی: «مجمع التواریخ»، به تصحیح عباس اقبال (تهران ۱۳۲۸).

دیرباز روابط دوستانه‌ای بادربار صفوی داشت، شدند.
۳. مورد دیگر مسأله روابط و ارتباط ایران با سرزمینهای مجاور است. به‌طور مثال تقریباً در سراسر کتاب از سرزمین عثمانی به‌نام سرزمین «روم» یاد می‌شود که در آن ایام دلالت بربرقراری روابط سیاسی و نیز برخوردهای نظامی می‌کند. مثلا در صفحات ٦٨ و ٦٩ (متن) به هردوی این روابط نه‌تنها با کشور عثمانی، بلکه با سرزمین هندوستان نیز اشاره می‌کند.
در ارتباط با برقراری مناسبات، گاه حتی ازدواجهای سیاسی نیز صورت می‌گرفت، مثلا دربار ایران و هند برای روابط نزدیکتر، مبادرت به چنین ازدواجی می‌کنند (۸۱ و ۸۲ متن)، و نیز پناهندگی همایون شاه به دربارصفوی نمونهٔ دیگری از حسن روابط ایران و هند است (ص٤٣ متن).
همچنین در صفحه ۸۰ (متن) در مورد روابط با قبایل ارس (=اروس =روسیه) و حوالی آن در صفحات متعدد مطالبی گفته شده است.
نکته جالب دیگر ارتباط سیاسی مناطق ترکستان و آسیای مرکزی با ایران عصر صفوی است، که با عنوان «خان کلان ترکستان» از آن یاد می‌شود (ص ٦٧ متن).
مطلب بعدی مسائل اجتماعی و فرهنگی است. مثلا رفتار شاه‌عباس باشاعر آن عصر مولانا شاهی تکلوی شاعر است که شعری در «منقبت شاه ولایت ـ سلام‌الله» سروده بود و به دستور شاه، هم وزن خود «زر» دریافت کرد. یا اینکه شاه عباس به‌جاده‌سازی و ارتباط بین شهرها توجه بسیار داشت. از جمله اینکه دستور داد در مسیرهای غربی تا پایتخت یعنی اصفهان، واز آنجابه شمال ایران و سواحل بحرخزر منزلگاههای بین راه درفاصله‌های هر بیست و چهار کیلومتر ساخته شود و وسایل رفاهی مسافران از ظروف و اشیاء و غیره در این مکانها فراهم وهمچنین فضای سبز درمسیر راه ایجاد گردد (ص۷۰متن).
مورد جالب دیگر ممنوع کردن استعمال تنباکو است‌که به دستور شاه‌صفی اول صورت گرفت (ص۷۵ متن). همچنین توجه شاهان صفوی مانند شاه‌صفی اول به مسائل اقلیتهای مسیحی ایران، ارامنه است. در صفحه ۸٦ (متن) شرحی از شرکت شاه‌صفی اول در مراسم عید مذهبی آنان آورده شده که نشانگر آن است که توجه خاص شاه‌عباس به مسأله مسیحیان، همچنان در زمان جانشینان وی نیز می‌توانست ادامه داشته باشد.
٤. زبان «فوایدالصفویه» است که از آن نمی‌توان به راحتی درگذشت.

فوایدالصفویه اثری است که از اوایل قرن سیزدهم هجری قمری بجای مانده است، یعنی زمانی که بین دوران «بازگشت ادبی» و زبان کنونی ما است که مرحلهٔ حساسی را پشت‌سر می‌گذاشته است. جای بسی تأسف است که در بررسی متون تاریخی متأخر، کمتر به مسأله زبان‌شناسی و امرفقه‌اللغه ایرانی توجه می‌شود، در صورتی که زبان و ادب امروز ما در واقع دنبالهٔ زبان و ادب همین متون تاریخی و ادبی قرون متأخر است. در قرن دوازدهم و سیزدهم‌هجری قمری/ هیجدهم و نوزدهم میلادی و قبل‌از مشروطیت الفاظ زبان محاوره و عامه، کمتر مورد توجه بوده است و حتی نویسندگان به علت به‌کاربردن زبان و الفاظ عامه مورد ایراد قرار گرفته‌اند.

گذشته ازموارد خاصی که به ویژگیهای «سبك‌هندی» و به عبارتی «سبك اصفهانی» ارتباط دارد، برخی نکات ظریف زبان‌شناسی در این اثر دیده می‌شود که به گذشته‌های دورتر باز می‌گردد. از جمله به کاربردن برخی اصطلاحات مانند «منزل بریدن» به معنی «اسکان یافتن» را باید ذکر کرد که هم‌اکنون نیز درگویشهای مرکزی ایران به همین صورت به‌کار می‌رود.

همچنین به‌کاربردن فعل «شدن» به معنی «رفتن» است که هنوز مثلا در لهجه‌های خراسانی حفظ شده است و به زبانهای ایرانی میانه باز می‌گردد (ص ۱۵۳ متن).

همچنین به کاربردن لغات ترکی ـ جدا از اصطلاحات ترکی و مغولی امور لشکری و کشوری متداول در عصر صفوی ـ است. مؤلف به راحتی کلماتی مانند «قورق» (=قرق به معنی بازداشتن و منع) و نیز «طوی» به معنی‌عروسی و جشن را به‌کار می‌برد (ص۲۱و ۷۵ متن).

البته همان‌گونه که شیوهٔ این عصر بوده است، در این متن نیز ماضی‌نقلی، بدون کامل شدن و فعل کمکی به‌کار گرفته شده است. کلمهٔ لشکر به صورت «لشگر» آمده و نیز به‌جای «گزارش،گذارش» نوشته شده است. به‌کارگیری «واو» عطف برای اتصال جملات ـ بدون به‌کار بردن فعل کامل ـ و نیز شروع جمله با کلمه «چون» ـ بدون معنی حقیقی آن ـ هم‌چنان در این متن دیده می‌شود.

مصحح به خوداجازه داده است که کلیه این موارد را مطابق با رسم الخط متداول کنونی تطبیق دهد، البته به‌نام قدیم اماکن مانند شهر «لکهنو» که امروزه بیشتر به صورت «لکنهو» متداول است، برای حفظ امانت و براساس «فرهنگ

آنندراج» به همان صورت باقی‌ماند.
می‌دانیم که از عصر صفوی ببعد، به کاربردن القاب برای شهرها بیشتر متداول گردید.
در «فوایدالصفویه» نیز القابی که‌گاه حاکی از موقعیت شهر است، مانند «دارالسلطنت قزوین و اصفهان، دارالقرار قندهار و دارالاماره کلکته» و یا «دارالمؤمنین» و یا «دارالاسلام» آمده است.
در «فواید الصفویه»، همان‌گونه که از دوران صفوی معمول است، به دنبال هر اسمی صفتی می‌آید که اغلب بیش‌از تناسب معنوی، تناسب لفظی و یا نوعی جناس‌لفظی مورد نظر بوده است: مانند«... کثیرالفتوح موفورالسرور، فایض النور و غیره». گاه بکارگیری تعبیرات و استعارات زیاد که کم‌وبیش در عبارات دیده می‌شود، عبارات ناصحیحی را نیز مانند «این ننگ به عارمن نمی‌گنجد» به جای گذاشته است، اما از استعمال کلمات جمع درجمع که‌در متون عصر صفوی به‌چشم می‌خورد، مانند امورات و اخبارات، در «فواید الصفویه» کمتر دیده می‌شود. در واقع ابوالحسن قزوینی در سراسر متن سعی وافردر ساده نویسی و درست نویسی کرده است، و جدای از وزن و قافیه در عبارات‌او، باید در نوشتهٔ وی بیشتر در جستجوی نکته‌های تاریخی و اجتماعی تا لطف شعری بود.
همچنین مصحح لازم دید که برخی نکات تاریخی را به صورت توضیح در پاورقی این متن یادآور شود، ومطالب یادشده توسط ابوالحسن قزوینی را با متون دیگرهم عصر نیز تطبیق دهد. بدیهی است چنین تطبیقی در پژوهش‌های علاقه‌مندان بی‌تأثیر نخواهد بود. مطالب افزوده شده مصحح نیز در داخل متن توسط [قلاب] مشخص گردیده است.
معانی لغات از «فرهنگ معین» و «برهان قاطع» و «فرهنگ آنندراج» استخراج شده است.
لازم به‌یادآوری است که در بررسی حاضر، نسخه‌های خطی کتابخانه دولتی پروس در برلین (شماره ٤٥٥) و ملك در تهران (به‌شماره ٣٧٨١) مورد استفاده‌و تطبیق قرارگرفته است. به‌علت قدمت، نسخه ملك به‌عنوان نسخه‌اساس، درمدنظر بوده و از نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی بدلیل کمبود صفحات آن نسخه صرفنظر شده است.
همچنین باید ذکر شود که سنوات یاد شده توسط ابوالحسن قزوینی در این

نسخه خطی، همواره با واقعیت وفق نمی‌دهد. به‌طور مثال سالهای یادشده در صفحه (۷ر) متن (= ٤ چاپی)، (۹ر) متن (=٦چاپی)، (۱۰چ) متن (=٦چاپی)، (۵۳ر) متن(= ۳٤ چاپی) (۷٤ چ) متن (=٤۸چاپی) و یا صفحات دیگر باسالهای تعیین شده‌از جانب مورخان تطابق ندارد. اما توضیح مؤلف در مورد عدم دقت درقید سنوات در صفحه ۲۰٦ چ متن (=۱٤۳ چاپی)، دیگر جای گله‌ای برای خواننده باقی نمی‌گذارد. قزوینی در مورد تاریخ تولدی توضیح می‌دهد:«اگرچه یك‌سال زیاده است، اما نزد ارباب کمال تاریخ، اگر خوب یافته شود، تا سه سال زیاده و کم را پسندیده‌اند». بدین ترتیب احتمالا می‌بایست توضیح مؤلف را در مورد سنوات، موجه تلقی کرد.

ابوالحسن قزوینی دو تاریخ برای سال تألیف کتاب «فواید الصفویه» ذکر می‌کند، یکی در سال ۱۲۰۷ هجری قمری (ص۱۳۵ چاپی)، و دیگری ۱۲۱۱ هجری قمری. با مقایسه بامتون و نسخه‌های مشابه، سال ۱۲۱۱ هجری قمری اصح دانسته شد. همچنین براساس نوع خط، انشاء و سبك نگارش روشن گردید که تکمله و ذیلهایی در سنوات بعدی به اصل کتاب اضافه شده که دقیقاًدرسالهای ۱۲۱۲ق (ص ۸۵ چاپی) تا ۱۲۱۸ق (ص۱۲۷ چاپی) به متن افزوده شده است. همچنین اشعار موجود در نسخه‌ملك (ص۱۰٦کتاب حاضر) به سختی قابل خواندن بود و در نسخه برلین اغلب ابیات وجود نداشت.

علاوه برآن، قزوینی به کرات از «دیار پورب» صحبت می‌کند که مقصود وی «دیار شرق» و به عبارتی مشرق زمین و یا بخشهای شرقی ناحیه‌ای بوده است. گاه نیز «پورب» به معنی مشرق و «دکن» به معنی جنوب را با معانی واقعی جهات اربعه به‌کار برده‌است.

در سراسر متن، کلمه «خواندکار» (لقبی مصطلح برای سلاطین عثمانی)به جای «خواندگار» (=خداوندگار) به‌کار برده است که در متن چاپی‌هم رعایت امانت شد.

در خاتمه وظیفه خود می‌داندکه از رؤسای محترم کتابخانه‌های دولتی پروس (برلین غربی)، ملك ومجلس شورای اسلامی (تهران) صمیمانه تشکر کند. همچنین بدین وسیله مراتب تشکر خود را از توجه ریاست محترم مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، جناب آقای دکتر محمود بروجردی تقدیم می‌دارد.

دکتر مریم میراحمدی
تهران؛ تابستان ۱۳٦۷

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جهان پادشاها خدائی تراست ازل تا ابد پادشاهی تراست
نگارندهٔ آفرینش توئی گشایندهٔ چشم بینش توئی
اگر پای پیل است و گر پرمور بهر یك تو دادی ضعیفی و زور

و تعز من تشآء و تذل من تشاء بیدك‌الخیر انك علی کل شی قدیر و جواهر صلوة بی‌انتها و زواهر تحیات بی‌منتها نثار روح پر فتوح سید انبیا و سردفتر اصفیا محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله وسلم وصلوة وتحیات بی حد و احصا بر علی مرتضی و باقی ائمه هدی علیهم‌التحیه والثناو صحابه اتقیاالی‌یوم الثنا باد. من بعد (۲چ) چنین گفت اضعف العباد «ابوالحسن بن ابراهیم‌قزوینی» که به خاطر فاتر رسید که‌مختصری از مختصر، مشتمل از احوال خیر مآل سلاطین جنت مکین سلسلهٔ علیه حیدریهٔ صفویه انارالله براهینهم الجلیه و ملوك‌الطوایف [که] تا این زمان، احدی ز کتب معتبره‌سیر و تواریخ فراهم نکرده والی‌الان اکثرآن واقعات و حالات به کشور هندوستان نرسیده [است]، جمع‌آورده و آنچه در ایام توقف ولایت خلد آیت خیرالممالك، مملکت ایران به دیدهٔ تحقیق دیده[است]، به رشتهٔ تحریر کشید، به نظر فیض اثر، خورشید منظر، بندگان اعلیحضرت قضا صولت، ثریامرتبت، قمر طلعت ناهید بخت خورشید منزلت، برجیس سعادت کیوان، رفعت فلك مقام گردون احتشام‌ملائك‌سپاه‌خورشیدکلاه، افتخار السلاطین روزگار استظهار خواقین کامکار، صدر آرای مسند سلطنت و جهانداری، زینت افزای سریر عظمت و شهریاری، رفعت سماء نامداری، طالعت خورشید کامکاری، حضرت ریاض شاهنشاهی، نزهت‌گلشن پادشاهی، مرکزدایرهٔ

جلالت محیط بسیط عدالت، طراز لباس عظمت، واقبال مطلع اقتباس ابهت ، و اجلال بهرام میدان شجاعت، مشتری آسمان سعادت، (۳ر) رافع لوای معدلت ، باسط بساط مکرمت، فریدون کیقباد سریر شاهنشاه زاده بلند اراده بی‌نظیردارا، دربان جم پاسبان سلیمان مکان، کیخسرو والاجاه سکندرشأن، مؤسس اساس عدل و احسان ، مخرب‌بنیان ظلم‌و عدوان ، قالع آثار اهل طغیان و خذلان، سردفتر کتاب ، رعیت پروری، عنوان صحیفهٔ عدالت گستری ، درةالتاج فرق سلاطین نامدار ، فروع دیدهٔ خواقین والاتبار ، مهر سپهر دانای، ودانش بدر بلند قدر بصارت و بینش، مصدر فیوضات الهی، مظهر کرامات نامتناهی، سلطان بحرو بر، نقاوهٔ دودمان پادشاهان هفت کشور، خاقان کسری درایت جمشید احترام، خسرو ذی‌شوکت منوچهر انتظام، نوباوهٔ دودمان عظیم‌الشأن، خلاصهٔ خاندان رفیع‌المکان، سایهٔ رحمت یزدان آیهٔ رحمت خالق انس وجان، سلطان اعاظم الخواقین، برهان افاخم السلاطین،سریرآرای اورنگ کیانی و ساسانی، قبله زمین و زمان، کعبه جهان و جهانیان هادی بی‌بدل، مرشد اکمل نقاوه دودمان مصطفوی ، سلاله خاندان مرتضوی، گل سرسبد بوستان‌حسینی، نوگل گلبن (٤پ) گلستان موسوی برگزیدهٔ اولاد صفوی السلطان بن السلطان بن‌السلطان و الخاقان بن‌الخاقان اعنی «ابوالفتح‌سلطان‌محمد میرزابهادرخان الصفوی الموسوی الحسینی[1] ادم‌الله سلطانه» رسانید ، و به طریق تحفه به نذر گذرانید، امید که مقبول الطبع مبارك لطیف شریف واقفان حضور اظهر انور گردد، وموسوم به «فوایدالصفویه» ساخت. از اتفاق زمان تاریخ اتمام‌و انجام این صحیفهٔ شریف را که تاریخ نافع است عبارت لفظ «تاریخ» یافت. توقع ازعقلا وفضلاء دانشور سخن گستر آن است‌که در اصلاح

۱ــ ابوالفتح سلطان محمد میرزا که در منابع به‌طور اختصار محمد میرزا صفوی‌نیز نامیده شده است، پسرشاه سلطان حسین دوم صفوی ونوه شاه طهماسب ثانی است‌که آغامحمد خان‌قاجار او را در سال ۱۲۰۰ هجری قمری در تهران با لقب سلطان‌محمدثانی موقتاً به سلطنت انتخاب‌کرد. رجوع کنیدبه ص ۱۳۹ متن‌کتاب حاضر و نیز شجره‌نامه ضمیمه درهمین کتاب.

عبارت این بی‌بضاعت کوشند و دیدهٔ عیب بین ازو پوشند. العذرعند کرام الناس مقبول و من‌الله التوفیق والاستعانه نظم:

غرض نقشی‌است‌کز ما باز ماند   که هستی را نمی‌بینم بقایی
مگر صاحبدلی روزی به‌رحمت   کند برحال این مسکین دعائی

و این مختصر مشتمل است بردو مقدمه و خاتمه .

«مقدمه اولی» در ذکر احوال خجسته مآل سلاطین‌جنت‌مکین‌سلسله علیه صفیه صفویه انارالله برهانهم.

«مقدمه ثانی» در ذکر طوائف‌الملوک مشتمل بر پنج مقاله:

«مقاله اول» در ذکر طبقهٔ افاغنه غلزه

«مقاله دویم» در ذکر طبقهٔ افشاریه

«مقاله سیم» (۵ر) در ذکر طایفه افاغنه ابدالیه

«مقاله چهارم» در ذکر طایفهٔ زندیه[۲]

«مقاله پنجم» در ذکر فرقه قاجاریه

«خاتمه» در ذکراختتام وانجام‌این‌مختصر وشمهٔ‌از حالات مورخین

«مقدمه اولی در بیان مجمل احوال فرخنده مآل سلاطین جنت‌مکین‌علیه صفیه صفویه حیدریه» که بر ممالك خیرالبقاع بهشت نشان ایران استیلا یافت [که]داد عدالت ودین پروری داده‌اند وبرسریر خلافت‌وسلطنت نشسته‌اند .

اول شاهنشاه جم جاه بی‌عدیل، برگزیدهٔ رب‌جلیل «شاه اسماعیل» است و نسبت شریفش با ولادت این است : قال رب الجلیل فی‌التنزیل واذکروا فی‌الکتاب اسماعیل. فضایل دستگاه میر یحیی قزوینی در «لب التواریخ» و اسکندربیك در «عالم آرای»و باقی علماء محدثین وفضلاء و مورخین و عرفاء صوفیه صافیه نسب شریف آن حضرت دین پناه را بدین ترتیب نوشته‌اندکه شاه اسماعیل بن‌سلطان حیدربن سلطان جنید بن‌سلطان ابراهیم الشهیر به خواجه شیخ شاه بن‌سلطان خواجه علی

۲ــ مقاله چهارم و پنجم «طایفه زندیه» و «فرقه قاجاریه» در مجلدی به همین نام‌و جداگانه منتشر می‌شود.

بن سلطان شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی‌الدین اسحاق بن امین‌الدین جبرئیل (٦چ) بن‌سید صالح بن‌قطب‌الدین یحیی بن‌صلاح الدین رشید بن سید محمدالحافظ بن‌عوض‌الخواص‌بن فیروز شاه بن محمد شرف شاه بن محمدبن حسن‌بن محمدبن ابراهیم‌بن جعفر بن محمدبن اسماعیل بن‌محمد بن‌احمد الاعرابی بن‌ابی محمدالقاسم بن‌ابوالقاسم حمزه بن‌الامام الهمام علیه‌التحیة‌والسلام سیدالاعاظم ابی‌ابراهیم موسی الکاظم منتهی می‌شود.[٣]

اکثر این سلسلهٔ جلیله رفیعه ، عابد برحق و ولی مطلق بوده‌اند از آن جمله قدوة‌السالکین و سلطان العارفین شیخ صفی‌الدین اسحاق‌است. در کتب معتبره نوشته‌اند که در روزی از روزها بیست هزار کس از دست‌وزبان مبارك آن جناب توبه نموده بودند. از این سبب این سلسلهٔ علیه را صفویه خوانند، تاج دوازده ترك سقرلاط سرخ برسر مریدان خود می‌گذارده‌اند و لقب قزلباش‌هم از آن است. این سلسلهٔ علیه صفویه نسلا بعدنسل مرشد اکمل و دهای[٤] بی بدل خلایق خاص و عام ممالك ایران بوده‌اند . پادشاهان عظیم‌الشأن، پناه به آستان ملائك پاسبان این سلسلهٔ مرتضویه (٧ر) آورده ، به تمنای خود رسیده‌اند و همواره به سلاطین توران و هندوروم‌اعانت‌وامداد نموده‌اند . تخصیص به طبقه جلیله تیموریه گورکان صاحبقران اعظم امیرکبیر امیر تیمور گورکان‌واولاد امجاد او، کمال‌ارادت به سلسلهٔ صفویه‌داشته‌اند. حالات و مقالات و کرامات این طایفهٔ جلیله ، زیاده از آن است که در حد حوصله بشری گنجد، و گزارش آن [را] به نگارش و تحریر درآورد، و شاهد این مقال و مصداق این احوال ، [در] کتب فضلاء و متقدمین و متأخرین است و این مختصر گنجایش اظهار آن ندارد. ولادت آن حضرت ، روز شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و

---

٣ ــ برای آگاهی بیشتر پیرامون اصل ونسب خاندان صفوی رجوع کنید به: ابدال زاهدی : «سلسلة‌النسب‌صفویه» (برلین ١٣٤٣ق)،ونیز ابن‌بزازتوکلی: «صفوة‌الصفا» به کوشش احمد بن‌کریم تبریزی (بمبئی ١٣٢٩).

٤ ــ هوشمند، جودت رأی.

تسعین و ثمان مائه، آن شاه دین‌پناه از نهان خانه عدم بــه کارگاه وجود و شهود خرامید و «طلوع» شاه اسماعیل تاریخ ولادت گردید، و نیز بدو دولت قزلباش تاریخ میلاد آن والا نژاد است. چون نوبت سجاده نشینی به سلطان جنید جدشاه اسماعیل رسید ، به موجب فرمان لازم الاذعان و جاهد وافی‌سبیل‌الله حق‌جهاده او را وهمهٔ[۵] جهاد با مشرکین بی‌دین در سر افتاد. میرزا جهان‌شاه قراقوینلو که حاکم اردبیل بود از عزم جزم آن حضرت آگاه شد و سلطان جنید را جلاء وطن ساخت. حسن شاه آق قوینلو که با جهان شاه نمار خاطر داشت، قدوم میمنت لزوم سلطان جنید (۸پ) را مغتنم شمرده، همشیرهٔ خودمهد علیا خدیجه بیگی را به نکاح آن حضرت درآورد.

محبت به‌پیوند چون شد قوی شود تازه شاخ امید از نوئی

سلطان حیدر از آن خاتون متولد گشت . بعد از چند گاه که‌سلطان جنید در جنگ حاکم شیروان سلطان خلیل مقتول گشت و حسن‌شاه جهان را از پای درآورد، در امر سلطنت تسلط گرفت صبیهٔ خود را که مسمی به عالم شاه بود به سلطان‌حیدر بن سلطان جنید دادو شاه اسماعیل‌از آن خاتون متولد گردید. در حین ولادت قدری خون فشرده در مشت آن تازه نهال چمن سلطنت بود ، در ایام سلطنتش ، خون ریختنش از همان اثر نمود نظم :

به دشمن کشی بود چست و دلیر نشد تیغش از خون بدخواه سیر
به شمشیر چندان مخالف بکشت که خم کردهم‌چون‌کمان‌تیغ پشت

چون نوبت حکومت و سلطنت به سلطان یعقوب‌بن‌حسن شاه‌رسید، سلطان حیدر به دستور پدر به جانب شیروان حرکت فرموده، فرخ‌یسار-بن‌امیر خلیل‌رامغلوب‌ومنکوب‌گردانید. فرخ‌یسارمذکور ازسلطان‌یعقوب استمداد نمود . سلطان ، حیدر را از هم گذرانید و شربت شهادت بــه دستور آباء کرام از جام و ماهنا مقتول شهید (۹ ر) درکشید و ایــن

۵ ــ وهم ، پندار ،

واقعه در شعبان سنه ثلاثه و تسعين و ثمانمائه [۸۹۳] روی نمود. بیت.

حسینی گرفتار آل یزید زروی جفا و ستم شد شهید

از آن حضرت سه فرزید ماندند. سلطان یعقوب آن هرسه معصوم مظلوم بی‌گناه را در قلعهٔ اصطخر محبوس ساخت. بعد از فوت سلطان یعقوب، با یسنغر[6] پسرش ورستم میرزا نبیره‌اش مقابله ومجادله داشتند. بایسنغر هزیمت خورده، به شیروان شتافت. رستم میرزا سلطان علی‌میرزا پسر بزرگ سلطان حیدر را از حبس برآورده و عساکر نصرت مآثر خویش را به جهت دفع بایسنغر به سلطان علی میرزا داده، به طرف شیروان فرستاد. از تأثیر زمان و گردش دوران، رستم میرزا را توهمی روداده، آن حضرت را به درجهٔ شهادت رسانید و فرزندان صغیر سلطان حیدر که اسماعیل میرزا و ابراهیم میرزا بودند، در واقعهٔ برادر اکبر، خفیه از اردبیل روانه گیلان شدند. ابراهیم میرزا را به مقتضای طبیعت طفلی، سوق ملاقات والده دامنگیر شده، از راه برگشته به‌دست‌معاندان اسیر و دستگیر شده، کشته گردید. شاه اسماعیل بااین که به‌سن هفت سالگی بود، درسنه ثمان و تسعین و ثمانمائه (۸۹۸) خود را به گیلان رسانیده، به والی آنجا کارکیا میرزا علی (۱۰چ)متوسل شد و کارکیای مذکور به قدم اعزاز و احترام پیش آمده در شرایط خدمتکاری و مراسم مهمانداری قیام واقدام نمود ومدت شش سال‌در آن دیاربود، و به علوم رسمی پرداخت. فی‌مناسب الاحوال:

قدش نونهال ز باغ رسول رخش گوهر شب چراغ قبول

ز بستان حیدر گلی نورسی که گل بود پیش جمالش خسی

فلك قدر و مه طلعت و مهر چهر منور ز نورش رخش ماه و مهر

ذکر ظهور و خروج شاه اسماعیل بن سلطان حیدرالصفوی الموسوی الحسینی از دیار جیلان به قصد والی شیروان

در اوایل سنه خمس و تسعائه (۹۰۵) به عمر چهارده سالگی لوای

٦ــ در منابع همچنین بایسنغر نیز آمده است.

جهانداری برافراشته ، با جمعی از مریدان وفدویان ومعتقدان و جان نثاران که از آن جمله عبدی بیگ شاملو و حسین بیگ ودیگر اعیان مریدان استاجلو و افشاریه و تکلوو قاجاریه با قلیل جمعیتی محض، به تائید الهی تاج شاهی بر سرنهاده فرق فرقد سایش لایق به تاج وهاج اناجعلناك خلیفة فی‌الارض، وقامت زیبایش سزاوار به خلعت و ایتناهم ملکاًعظیماً گشته ، از آن‌جـا به‌داعیه انتقام روانه خطهٔ بی‌عدیل اردبیل شده و از آن‌جا روانهٔ آذربایجان گشت. شیروان شاه از عزیمتش آگـاه گردید، (۱۱ر) با بیست سی هزارسوار خونخوار به‌مقابله برآمد. چون شاه دین پناه به فحوای کم من فئة قلیلةغلبت فئة کثیرة باذن‌الله‌نسیم‌فتح و ظفر بر پرچم اعلام ظفرپیکر ورزیده، باگروه اندك بر بسیاری‌دشمنان بداختر غالب، و شیروان شاه با سرداران سپاه خود مقتول و اکثر قلاع شیروان را مفتوح ساخته، بلند آوازه گشت. در سنه سبع وتسعمائه(۹۰۷) بعد سانح این قضیه، الوند بیگ‌آق‌قوینلو نبیره حسن بیگ‌باسی‌هزار سوار به داعیه قتال و جدال حرکت نموده، وشاه اسماعیل درحوالـی شیروان بر وی غالب آمد سکه خطبه به نام خود خوانده، داد عدالت داد ومذهب حق اثنا عشر را رواج وافر دادو بعضی از علماء امامیه مذهبنا حق و مذهبك الحق، تاریخ این واقعه یافته‌اند. در سنهٔ ثمان وتسعمائه (۹۰۸) بر علاء الدوله ذوالقدر لشکر کشید و در اول فصل بهار سنه سبع‌تسعمائه برالوندبیگ غالب گردیده، روانه دیار عدم گردانیده‌بود وقاتلان‌والد ماجد خویش را دستگیر کرده ، زنده کباب کردو تکلیف خوردن به هندویان خویش کرد. گویند مریدان آن حضرت استخوانهای قاتلان راجویده خوردند، تابه گوشت آنها چه‌رسد. (۱۲چ) باسلطان‌مرادنبیرهٔ حسن بیگ که والی فارس و عراق‌و خوزستان و مالك هفتادهزارسوار جرارخونخوار نیزه‌گذار بود، شاهنشاه دین پناه با دوازده هزار سوار دشمن شکار ، در حوالی همدان صف محاربه‌آراسته، مظفر و منصور گشت وممکلت فارس و عراق و آذربایجان ودیار بکر به تصرف اولیاء دولت آن حضرت درآمد. راقم حروف درکتاب تاریخی دیده که پادشاه‌دین‌پناه در یزد بود که سردار سلطان حسین میرزا ، دستبردی‌به سران‌مطبخ‌شاهی

کرده و شاه دین پناه از یزد به طریق ایلغار به طبس کیلك رسیده بوده، هزار اوزبك را از تیغ گذرانید. سلطان حسین میرزا هراسان شده، اظهار ارادت قدیمانه کریمانه کرد. این فرد را در ارادت نامهٔ خود نوشته‌بود، بیت :

ای باغبان چو باغ زمرغان تهی‌کنی کاری به‌بلبلان‌کهن آشیان مدار

شاه دین پناه ، نظر بر محبت قدیمانه مراجعت فرمود . در سنه اربع وعشرو تسعمائه (۹۱٤) به تسخیر عراق عرب شتافت، بردارالسلام بغداد وبر جمیع عراق عرب استیلا یافت. در سنهٔسته عشرو تسعمائـه عزیمـت تسخیر خراسان فرمود، بـه سبب آن که شاهی بیـگ خان ، پادشاه ماوراءالنهر سلسلهٔ تیموریه را مستاصل وپریشان و بی خانمان ساخت، لشکر به کرمان فرستاده و آن‌ولایت (۱۳ر) را تاراج کرده بود. حکام اوزبکیه که از طرف شاهی بیگ خان در شهرهای خراسان بودند، از توجه شاه اسماعیل اطلاع یافته، تاب مقاومت نیاورده، نزد شاهی‌بیگ خان به هرات رفتند. شاه دین‌پناه بی‌توقف به مشهدمقدس معلی رسیده، شهر را متصرف گشت. شیبك خان از دلیری شاهنشاه قزلباش هراسان شده از هرات روانه‌مرو گردید. چون شاه اسماعیل قصـد مرو نمود، شیبان‌خان[7] خانوقا میرزا خویش را بالشکر عظیم‌به جنگ سردارقزلباش فرستاد ودر نواحی مرو، میان هر دو لشکر، جنگ صعب روداد. باوجود کشته شدن سردار جنود قزلباش هزیمت به سپاه اورنگ افتاده ، جمع کثیر ازاوزبکان مقتول شدند. مقارن این‌حال شاه‌اسماعیل ازکشته‌شدن سردار لشکر خود و فیروزی یافتن‌قزلباش‌ظفرتلاش، خبر یافته، براثرآن در رسیده مرو، شاه جهان را محاصره فرمود. شاهی بیگ‌خان‌در قلعه مرو مستحصن گشته،به قلعه داری مشغول گشت. بعد از آن که مدت محاصره به طول انجامید، شاه اسماعیل تدبیری در باب برآوردن‌شیبك خان اندیشیده، عنایت نامهٔ به او نوشت که با ما وعدهٔ ملاقات در عراق و آذربایجان می‌کردی ، وفانمودی وچون به مشهد رسیدیم به مقابله (۱٤چ) نیامدی. الحال چون بعضی قضایا در آذربایجان روی‌داده،مارا

۷ــ نسخه برلین شاهی بیگ‌خان نوشته است.

باید برگشت، هرگاه آمادهٔ پیکار شوی، حاضریم. بعد ازآن ازمرو کوچ کرد. شاهی بیگ‌خان این معنی را حمل بر زبونی لشکر قزلباشیه نموده تعاقب کرد و حسب الاشاره شاه‌دین‌پناه جمعی که برساقهٔ لشکر بودند، به هنگام نزدیك رسیدن شیبان خان روبه فرار نهادند وشاهی بیگ‌خان مذکور ، دلیر شده تعاقب کرد. شاهنشاه نصرت پناه عطف عنان فرموده با هفده هزار سوارانش قتال وجدال را برافروخته، مظفر و منصور گردید. چون راه‌مفر اوزبکان رابسته، و قزلباشیه از چهار طرف احاطه کرده بودند ، بسیاری از آن جماعت، معاقبت[8] علف‌تیغ‌بی‌دریغ قزلباشیه شدند ، وشیبان خان درآن زدوخورد به قتل رسید. بعد از وقوع فتح‌و فیروزی یکی از قزلباشیه جسد شیبك خان را شناخته ،سر اورابریده،به حضور شاهنشاه ظفر دستگاه آورد و بــه فرمان قضا، جریان کاسهٔ سر او را در طلا گرفتند و از آن کاسه، باده به حریفان‌مجلس‌همایون نوشانید (ند) .یکی‌ازامرای‌تورانی‌در حضورشاهنشاه دین‌پناه حاضر بود، فرمودند که سرپادشاه شماست که قدح شراب حریفان است، آن ظریف لطیف (۱۵ر) در جواب عرض کرد که الحال مرتبه‌این سرزیاده ازایام افسراست که بوسه‌گاه سرداران و پادشاهان عظیم‌الشأن است. شاه‌دین‌پناه را این کلام لطافت انجام خوش آمده ، او را به نوازش پادشاهانه و پرورش خدیوانه سرافراز واز امثال و اقران ممتاز ساخت. چون والی مازندران همیشه می‌گفت‌که دست من‌است ودامن شیبان خان، آن‌حضرت دست شاهی بیگ‌خان را به‌دست یکی از مریدان داده ، سفارش فرمود که‌به مازندران رفته ، بی‌خبر این دست را به دامن رستم مازندرانی (ب) رسان (د) . فرستاده به فرموده عمل نمود. گویند که رستم مذکورازدیدن این دست هراس بی‌قیاس برداشته بعد از سه روز به مقام‌خاموشان‌شتافت.

صاحب «احسن‌التواریخ» می‌نویسد که‌همشیره بابر پادشاه‌حرم‌محترم شاهی‌بیگ‌خان بود. در اوایل درجزوعریضه به شاهنشاه گیتی پناه نوشته و افراد (ی) چند از ابکار افکار خود درو درج کرده بود. ازآن جمله این است ، بیت :

۸ ــ سزای عمل بد کسی را دادن، عقاب دادن .

چه اندیشه داری زشمشیر وتیر دوسه‌پاره نان دگرخورده گیر

دربن سال به حسب‌التمناءبدیع‌الزمان میرزاگورکانی، صبیهٔ‌معظمه‌اش در نکاح آن حضرت درآمد. ملخص کلام: شاه دین پناه (۱٦چ) مرورا تصرف نمود. همشیره ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ، آغاخانزاد بیگم و باقی اقربا ومتعلقان‌سلسلهٔ تیموریه که‌گرفتار شیبان خان بودند، کمال اعزاز و احترام نمود، وزادوراحله داده ، با معتبرین خود با الطاف نامه نزد بابرپادشاه فرستادند. تفصیل و تطویل این حالات حواله «واقعات بابری» است که آن‌پادشاه والاجاه‌به‌دست مبارك خودنوشته‌اند. آن‌شاه‌دین پناه تابه‌کنار دریای جیحون‌مفتوح‌ساخته، مراجعت به خراسان فرمودندو این فتح مبین ، کمال‌عروج دولت آن‌پادشاه عدالت آئین گردید وپوست سرشاهی بیگ‌خان را کاه پر کرده، نزد خواندکار روم فرستادند.

در سنهٔ نهصد و بیست، خبر آمدن سلطان سلیم خواندکار روم برسر تبریز شنید. به سرعت برق‌وباد متوجهٔ مجادله‌و مقابله‌او شد.در صحرای چالدران خوی تلاقی طرفین دست‌داد. لشکر روم به‌نوعی که طریقهٔ‌ایشان است، اطراف و جوانب خود را ارابـه و توپخانه زنـجیربند ساخته، توپچیان فرنگی آتش دست را به انداختن توپ‌و تفنگچیان‌ینکچری‌را به انداختن تفنگ مقرر نموده بودند . قلب وجناحین لشکر را (۱۷ر) به مردان کاری آراسته، مهیای جنگ شدند. خان محمد استاجلـو بـه حضرت شاه عرض کرد که جنگ باروميان که عراده توپ‌ها را درروز جنگ زنجیر بند کرده و قلعه بسته مقابله می‌نمایند، مناسب این است که به هنگام کوچ، با لشکر روم جنگ باید کرد و یا از چهار طرف جنگ گریز کرده ، رومیان را محاصره ساخت و راه آمد ورفت غله‌و آذوقه (را) مسدود باید گردانید . شاه دین پناه از کمال تهور فرمود که من حرامی قافله نیستم که بر سر راه‌جنگ کنم و از راه‌ضعف‌شبیخون زنم و غله مسدود گردانم. گویند چون پادشاه دین‌پناه به عرض‌خـان محمد ،که جهان دیده بود ، نرسید ، در جزو خان محمد، فرستاده نزد سلطان سلیم فرستاد . بعضی برآنند که به شورشاه دین‌پناه فرستاده (شده بود). ازطرف شاه‌دین پناه‌پیغام دادکه ما مرد مردانه‌ایم. اگر مجادله

است ما را باشماست. هر دو لشکر صف آراشوند، ما وشمادوبدو محاربه نمائیم، هر یك که غالب آمدیم سلطنت از آن او . در آئین دین مبین سیدالمرسلین روانیست که خون چندین هزار مسلمانان ناحق‌ریخته شود و شجاع آن کس‌است که با شمشیر در میدان جنگ کند. در پس پشت توپخانه پناه بردن و خزیدن (۱۸چ) طریقهٔ دلاوری نیست و چون ما به ایلغار آمده‌ایم و آتشخانه همراه نیاورده‌ایم، اگر تنها به منازعه و مقابله راضی نیستی ، توپخانه را موقوف داشته ، طرفین در میدان به‌قلیل سپاه خود با سپاه بی‌کران تو به مجادله شمشیر حاضریم. سلطان‌سلیم به ظاهر کارقبول‌این معنی نمود، عهدبسته، طرفین صف‌آرا گشتند.سلطان سلیم توپخانه خود را مهیا و آمادهٔ جنگ ساخته به جدال وقتال مشغول گشت و از اقرار برگشت و قزلباشیه ، هفت دفعه دست به شمشیر بر سر توپخانه رومیه رفته ، پی‌درپی توپهای آتش فشان، بسیاری‌از دلاوران راه عدم پیمودند.

مؤلف تاریخ «حبیب‌السیر» می‌نویسدکه در آن‌روز پرتعب، حضرت پادشاه عجم و عرب ازغایت غیرت و حمیت ،شمشیر ذوالفقارآثار ازنیام انتقام برکشیده، به نفس نفیس بر صف دشمنان حمله‌کرد وبه قوت دست و بازوی ولایت و قدرت سرپنجه کرامت وهدایت کرد، ازوجوده‌محنت فرسود خلقی از سالکان مسالك شجاعت برآورد و بی شائبه تکلف و سخنوری وغایله تصنف‌ومدح‌گستری‌در آن معرکه دلاوری آن مهر سپهرسروری‌کارزاری نموده‌که اژدهای‌فلك اخضر از بیم سهام[۹] (۱۹ر) خدنگ مارپیکرش،زبان زینهار برگشاد وشیر چرخ‌مدور ازتاب‌رمح[۱۰] آتش فشانش در بیشهٔ التهاب واضطراب افتاد، ودر آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم ملقوح اغلی که نهنگی بود از بحرپردلی، در برابر آن حضرت درآمد. اما پیش از آن‌که دست به تیغ وسنان برد، پادشاه حیدر اثر، شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینهٔ پر کینهٔ‌اومنقش گشت.ازثقات استماع‌شده، که‌یکی از ملازمان ملقوح‌اغلی جسد اورانزد سلطان سلیم‌برد. پادشاه‌روم‌چون آن ضرب دست‌را ملاحظه نمود،برزبان

۹ ــ سهم، تیر. در اینجا تیرها. ۱۰ ــ نیزه.

آورد که غیرازکسی که منسوب به‌فرزندی مظهرالعجایب باشد، هیچ آفریده را قدرت نیست که بدین گونه تیغ تواند راند . القصه از آن معرکه عطف عنان کرده، به در جزین رسیدند و به حسب‌الامر آن حضرت اویماقات آذربایجان از چهار طرف به لشکر سلطان سلیم دستبردها زدند. گرانی غله در لشکر افتاده مراجعت به دیار روم و آن مرز و بوم نمود. یکی از افندیان روم رباعی ترکی در تاریخ آن رزم گفته، کلک‌سوانح‌نگارد. و مصرع از آن نوشته ، بیت:

هاتف غیبی ددی بوتاریخی الدی عجم (۲۰چ) شاهی سلطان روم

واین فرد از سلطان سلیم عثمانی خواند کار روم است. فرد:

بهر جمعیت‌دلهاست پریشانی ما این سفر کردن و این بی‌سروسامانی‌ما

در اکثر کتب تواریخ به نظر رسیده که خواندکار روم به روزجمعه از برای نماز به مسجد جامع تبریز رفت و بعد از فراغ‌نماز، خطیب‌به منبربرآمده، در خطبه نام‌نامی شاه اسماعیل برزبان جاری کرد. ینکچری آقاسی دویده،خواست که خطیب را گردن زند. سلطان سلیم فرمود که از دو حال بیرون نیست، یا نظر بر عادت قدیمه سهواً اززبان اوجاری‌شده یا حق ولی نعمت خود را ادا کرده (است).در هر حال کشتن خطیب روانیست (و) ینکچری آقاسی (را) از آن حرکت منع فرمود. آن حضرت دین‌پناه در اواخرایام سلطنت خویش، به عیش وشکار اوقات فرخنده ساعات می‌گذرانید ، تا در سنهٔ نهصد وسی روح پرفتوحش به عالم بقا خرامید ، مدت حیاتش سی وهفت سا ل‌و ایام دولت و سلطنت‌او بیست‌و چهار سال است .

شاه طاهر قدس‌الله تعالی سره‌العزیز ، قطعهٔ‌در تاریخ وفات آن حضرت گفته ، در سفته ، بیت :

شاه عجم وارث اورنگ جم یافت چو از ملك جهان انقطاع
گفت قضا (۲۱ر)ازپی‌تاریخ‌او شاه جهان کرد جهان را وداع

از شاهزادگان تیموریه که سعادت تربیت و صحبت‌آن حضرت یافته، بابرمیرزا وهمچنین پسران سلطان حسین میرزای بایقرا، بدیع‌الزمان

میـرزا و حسین میـرزاست .

مفصل اعانت و امداد نسبت به بابرپادشاه ، همراه نمودن نجم ثانی وتسخیر شهرهای توران، حوالهٔدیگرتواریخ است. این‌مختصر گنجایش مفصل حالات ندارد و این فرداز سلطان حسین میرزای بایقرای تیموری که پادشاه عادل فضیلت دستگاه بود ، ازوست؛ بیت:

جانان جفا برای وفا می‌کشیم ما ترك وفا نکن‌که جفا می‌کشیم ما

این دو بیت از بدیع‌الزمان میرزاست‌که در مرثیهٔ فرزند خودمؤمن میرزا گفته است . بیت :

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را
شکستی زان میان شاخ گل نورستهٔ ما را
فغان کز صرصر دوران بخاك افتاد شمشادی
که ننماید مگر روز قیامت سرو بالا را

این فرد از نتایج طبع ظهیرالدیـن محمد بابـرپادشاه است. فرد:

هلاك می‌کندم فرقـت تـو دانستم
وگرنـه رفتن از آن کـوی می‌توانستم

چون این پادشاهان از تربیت یافتگان ومعاصرین‌شاهنشاه‌دین (۲۲چ) پناه‌بودند، شبدیز خامه درمضمار[۱۱]تحریرسرکشی کرده به این مقام رسانید. حقیر از فاضلی مسموع نمود که ملاعلی قوشچی که معاصر میرزا الغ است، در احکام ایام مستقبل ،نام نامی واسم عظامی شاه اسماعیل را که در اوایل نهصد هجری به ظهور خواهد رسید، نوشت.

در اوایل سلطنت سجع مهر آن حضرت این فرد بود. بیت:

مهر علی وآل او چون جان مرا در بر
غلام شاه مردانست اسماعیل بن حیدر

ذکر بعضی از خصایص حضرت شاه فردوس مکان وتعداد اولاد امجاد آن حضرت که عالم به عز طلعت ایشان منور است

آن‌حضرت در چهارده‌سالگی‌بامعدودی چند بعدازجفاهای‌لایتناهی‌به

۱۱ ـ جـای ریاضت و تمریـن دادن اسب.

مرتبهٔسلطنت‌وپادشاهی رسید. چنانچه سابق‌رقم‌زده، کلک‌بیان گشت ،در ابتدای جلوس مبارك همت عالی به همت بر ارتفاع و استحکـام قوام شرع مطهر واحکام ملت از هر گماشته، در رواج ورونق مذهب‌مذکور، (همان‌گونه که) بر نهج مسطور در خانواده بزرگوارش جاری است‌و بلکه سمت تزاید پذیرفته، فی‌الواقع از ابتدای ظهور اسلام‌تازمان خروج حضرت شاه دین‌پناه ، هیچ پادشاهی و فرمانروائی اعلام رواج‌دین‌مبین ورایات مذهب حق ائمه معصومین (۲۳ر) صلوات الله علیهم اجمعین‌را این چنین برنیفراشته وهمت بر بطلان مذاهب مخالفین بدین طـریق نگذاشت. می‌توان که آن حضرت دربن امر خطیر ید بیضا به ظهور آورد . چنانچه اکثر از علماء و عقلا اول، ظهور اسلام را دراول‌ظهور و خروج آن حضرت دانسته‌اند .نظم:

ازو گشت پشت شریعت قـوی وزو یافت آئین احمـد نوی
شعار نبی و ولی تازه کرد وزان جهد بیرون زاندازه کرد
طریق امامیه از جـهـد او رواج دگر یافت در عهد او
به نام امامـان اثنـا عشر شد آراسته خطبه و سیم و زر
ز بعد نبی و ولی در بلاد چو اوکس‌رواج شریعـت نداد

اول کسی که از خسروان جهان آب فرات را به کوفه و نجف اشرف رسانید، آن حضرت بود.

دیگر از خصایص آن حضرت آنکه از بدو حال تا زمان رفعت و انتقال، زرومال و اسباب دنیوی ، در نظر همتش هیچ اعتبار نـداشت. اکثر اوقات، بلکه همیشه مخزن او از نقود و جواهر ولآلی خالی بود و آنچه عمال و حکام از اقصی دیار بکر تا کنار جیحون وازطرف طبرستان تا بندر جرون از مال وجهات مقرری به خزانهٔ عامره می ـ فرستادند، در بارگاه عالی به ادنی و اعلی می‌بخشید. مشهوراست کـه لعل یکرنگ که برابر گردنه گوسفند و از سلاطین (۲٤چ) ماضی به آن حضرت انتقال یافته بود و قیمت آن خراج عالمی می‌شد، بشکست‌ودر

مفرح[۱۲] داخل ساخته ،تناول فرمودوبه سرداران نیز احسان نمود.بیت:

زجودش کسی گرشدی بهره‌ور	بلای فقیری ندیدی دگـــر
زلطفش فقیروغنی کـامیـاب	زقهرش ستم گستران در عذاب

ضبط و سیاست به افراط داشت. او در سفك دماء وریختن خون به غایت حریص بود. به گناه اندك، حکم قتل می‌فرمود و به هزل و مزاح نیز میل تمام‌داشت،اما در نظر امرا و سپاه چندان با هیبت و شکوه‌بود، که هیچ کس را مجال تمرد و تخلف نبود و ترکان پلنگ طبیعت بـه نوعی سر متابعت در ربقة[۱۳] اطاعت در آورده بودند و در امتثال امر به درجه می‌کوشیدند که کور سلیمان قورچی از تبریز تنها به شیراز رفت و سلطان خلیل حاکم شیراز که صاحب سه چهار هزار سوار بود ، حسب الحکم حضرت شاه گردون بارگاه ، سرش را از گردن جدا ساخته، به درگاه عالم پناه آورد وهیچ‌کس رازهره و یارا نبودکه‌دست‌به‌جنباند.

نظم :

سیاست نبـاشد اگـــر شاه را	نبندد دگر راه بیراه را
سپاهـــی تمامـــی تباهی کنند	بسی رخنه در ملك شاهی کنند

(۲۵ر) به صید و شکار بسیار مایل و راغب بود. چنانچه عموم اوقات همایونش به شکار مدام و مصاحبت جوانان سیم اندام صرف می‌شد. سادات و علماء ارباب استحقاق رابه‌سیورغالات‌وانعامات موظف گردانیده بود. در شجاعت و دلیری به هنگام مضایق دار وگیر ، عدیل و نظیــر نداشت. اما اولادامجادو اعقاب طاهر الاصلاب آن حضـرت از ذکورو اناث ، چهار پسر و سه دختر بودند . از پسران اول و بزرگتر حضرت خلافت پناه‌شاه‌طهماسب است و بعدازین هرجا که خلافت پناه گفته‌شود،

۱۲ ــ دارویی‌که نشاط بخشد وفرح‌آورد.مفرح‌یاقوت، نوعی‌نوشیدنی سکرآورکه‌در آن بمقدار کم سنگهای قیمتی از قبیل یاقوت و یا فیروزه را به‌طور سائیـده‌ریخته و می‌نوشیدند ومعتقد بودند که‌موجب نشاط بیشتری می‌شود

۱۳ ــ بند، حلقه (بندفرمانبرداری).

مراد از آن حضرت [است]. دویم سام میرزا و سیوم القاسب[۱۴] میرزا و چهارم بهرام میرزا که برادر اعیانی حضرت شاه خلافت پناه بودند. شرح حال هریك درین اوراق، در محل خود سمت گزارش خواهد یافت و این افراد از نتایج طبع زاد مبارك آن حضرت است. نظم:

بیستون نالهٔ زارم چــو شنید از جـــا شد
کرد فریاد کــه فرهاد دگـــر پیدا شد
چنان خوبست ماه‌عارض وچاه زنخدانش
که یوسف مبتلا گشتست و اسماعیل قربانش
اگرمجنون‌توانستی‌سرازتربت‌برون‌کردی
نشستی سال‌ها پیش‌من‌ومشق جنون‌کردی

(۲۶چ) میل تمام به گفتن‌شعر به‌زبان‌ترکی‌داشت‌وتخلص‌خطائی(بود).

چون این صحیفه فارسی است، به ایراد آن نپرداخت و دیوان ترکی آن حضرت به دوازده [هزار] بیت می‌رسد[۱۵] و شعرای معاصرینش قصاید غرا درمدح حضرت شاه دین پناه بسیار گفته‌اند. الحق جادارد و از آن‌جمله محتشم کاشی است. [وی] رباعیات در تاریخ جلوس آن‌حضرت گفته که از هرمصرع از آن رباعیات، تاریخ جلوس آن حضـرت مستفاد می‌گردد.

این دو فرد از قصیدهٔ محتشم است. نظم:

شاه عادل شاه اسماعیل کـــز بـــدو ازل
دست عدلش تخته زد بر تارك نوشیروان

---

۱۴ ــ منابع از چهار فرزند وی در هنگام مرگ یاد می‌کنند، طهماسب میرزاو بهرام میرزاکه مادرشان از خاندان موصللوی ترکمن‌بود،ودیگـر القاس (=القاص ــ القاسب). میرزا وسام میرزا که از مادران دیگربودند.برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به اسکندربیك ترکمان (منشی) : «تاریخ عالم آرای عباسی»،به‌کوشش ایرج افشار(تهران ۱۳۵۰) ،ص٤.

۱۵ ــ شاهان صفوی در رقابتهای سیاسی با سلاطین عثمانی، مبادرت به سرودن شعر به زبان‌ترکی می‌کردند و سلاطین عثمانی نیز به فارسی شعر می‌گفتند.برای اطلاع ازبرخی از این گونه اشعار رجوع کنید به : سام میرزا صفوی . «تحفهٔ سامی»،به اهتمام حسن وحید دستگردی (تهران ۱۳۵۲)،وبرای آگاهی از اشعار شاه‌اسماعیل صفوی ه :
V. Minorski: “The Poetry ob shah Isma'l”, BSOS, (1948)

تیغ‌زن تارك‌شکن جوشن‌گسل مغفر شکاف
شیرحرب اژدرمصاف ارقم‌کمند افعی‌سنان

مولانا عبدالله هاتفی که همشیره زاده مولانا عبدالرحمن جامی واز شعراء نامی است، فتوحات حضرت شاه دین پناه را به‌رشتهٔ نظم و تحریر کشیده [است]. الحق داد فصاحت و بلاغت داد نظم:

مثل در زمانه به فرزانگی — سرشته به مردی و مردانگی
چه‌مردی که‌هرکس که‌نامش‌شنود — دگر زن نیامد ازو در وجود
براو ختم شد آیت سروری — چو برجدش آئین پیغمبری
نمی‌آورد تاب بذلش درم — (۲۷ر) درم منتهی، بی‌نهایت کرم
زخون دلیران و گرد سپاه — زمین گشت سرخ‌وهوا شد سیاه
سپرها فتاده همه واژگون — چو کشتی که‌افتدبه‌دریای خون
کله خودها گشته واژن همه — چو دلهای عشاق پر خون همه
سر نیزه در سینه کاوش گرفت — زچشم‌زره، خون‌تراوش گرفت
تبرزین بخون یلان گشته غرق — چو تاج خروسان جنگی به‌فرق
نه از قتل کس نیزه‌ها منفعل — چو بالا بلندان بی‌رحم دل
فتاده در آن پهن دشت درشت — سر ناتراشیده چون خار پشت

اکثر اشعار آبدار که از پادشاهان و شاهزادگان واز شعراء نامور [است]، این احقر، دربن گلستان بی خزان می‌نگارد و نقلش از «تحفةالشعراء» که مؤلف او شاهنشاهزاده خلافت پناه صفوی نژاد «سلطان محمد میرزا بهادرخان» است ، در میزان انصاف تا به امروز، احدی از پادشاهان و شاهزادگان و وزراء و شعراء زمان به این پاکیزگی و زیبائی «تذکرةالشعراء» منتخب ازاشعار متقدمین ومتأخرین ومعاصرین در یك مجلد جمع نیاورده[اند]. الحق در گلچینی افکار آبکار رنگین دست گلچینان‌جهان را از پشت‌بسته‌ودر ولایت (۲۸چ) خلد آیت‌ایران، جمیع هنروران به هزاران زبان بلبل آسا در مقام تحسین و آفرین گشتند .چون این نسخه مختصر است، [به] باقی شعرای معاصر در مدح حضرت‌شاه دین پناه، قصاید غرا گفته‌اند ودرهای معنی‌سفته‌اند، نپرداخت.

ذکر جلوس حضرت شاه خلافت پناه، شاه طهماسب بهادرخان بن شاه اسماعیل الصفوی الموسوی الحسینی برسریر کامرانی و مسند جهانبانی

ولادت آن حضرت بیست و ششم شهر ذیحجه سنهٔ نهصد و نوزده است. بعد از فوت حضرت شاه دین‌پناه، امرا و اعیان سپاه اتفاق نمود، در روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب سنهٔ ثلثین و تسعمائه (۹۳۰) به‌ساعتی که سعود آسمانی به آن تولا کنند و در زمانی که اسباب فیروزی به‌آن التجا نمایند، پادشاهزادهٔ کامکار ذوی‌الاقتدار شاه طهماسب انار الله برهانه را بر تخت سلطنت ایران نصب نمودند ومسند پادشاهی‌و سریر شاهنشاهی به فرذات همایون صفاتش مشرف ساختند. لفظ «ظل»از تاریخ جلوس آن حضرت خبر می‌دهد. نظم:

شهنشاه جم‌جاه طهماسب شاه — که بر چرخ هفتم زند بارگاه
برآرندهٔ طلعت مهتری — فرازندهٔ رایت (۲۹ر) سروری
فریدون شکوه و سکندر وقار — ممالك ستان و مخالف شکار
به اقبال و دولت زبعد پدر — چو خورشید بنشست‌بر تخت زر
چه‌دولت بود در جهان به‌ازین — که باشد پدر را پسر جانشین

چون دیهیم خسروی واورنگ شاهنشهی به وجود شریف آن حضرت مزین گشت، امرا و مقربان بارگاه وارکان دولت واعیان سپاه‌در پایه سریر سلطنت‌مصیر[16] از برای تهنیت جلوس همایون، رعایت رسومی که در میان ایشان متعارف است، نمود. یکسر به‌طاق اطاعت برکمر، سربر سجود نهاده، زبان به دعا و ثنا برگشادند. نظم:

بود تا جهان را قرار و مدار — شهان را تو باشی شه و شهریار
همیشه جهان در پناه تو باد — سر سرکشان خاك راه تو باد

در آن اوان سعادت نشان، سن شریف حضرت شاه خلافت پناه، ده ساله بود، بعد از جلوس همایون روشن، منابر ووجوه دنانیر به نام با احترام آن حضرت زیب و زینت یافت، امرا برسر وکالت در اوایل حال بایکدیگربه مخاصمه برخاستند. استاجلو و تکلوکه در هروقت‌هر

۱٦ ــ تحول یافتن، انتقال یافتن و عاقبت امر.

فرقه که غالب می‌شد، به امر وکالت می‌پرداختند. شاه طهماسب نظر بر صغرسن، قادر بر منع (۳۰پ) نبود و عبدالله‌خان اوزبك در اوایل سلطنت آن حضرت لشکر به خراسان کشید و قلعه هرات را محاصره نمود و قزلباشیه داد شجاعت و جلادت دادندوعبدالله خان‌پی نیل‌مقصودمراجعت نمود.

در سنهٔ نهصد و سی‌ودو، مرتبه دویم‌بار به خراسان رسیده مشهدو استرآبادرامتصرف گشت. چون شاه خلافت پناه به خراسان شتافت، آنچه از ولایت مذکور که در تصرف اوزبکیه درآمده بود، به تحت تصرف خود درآورد. عبدالله‌خان از استماع این خبر وحشت اثر، برآشفته‌به اتفاق جمیع خانان چنگیزیه و سرداران تورانیه که از صد هزار سوار جرار کینه‌گذار افزون بودند، نوبت سیوم به خراسان آمد. در حوالی جام، هردولشکر بهم رسیدند و جنگی صعب شد، از طرفین دادمردانگی وشجاعت دادند. شاه طهماسب با وجودکثرت‌وغلبه آوردن اوزبکیه وقلت و مغلوب شدن قزلباشیه به روایتی با هفتصد سوار به پای علم‌عبدالله خان شتافته، محاربهٔ سخت کرد. چنانچه یکی از قورچیان رکاب ظفر انتساب، خود را به عبدالله‌خان رسانید، گرزی برسر اوزدکه سامعه‌اش‌قصور یافت. عبدالله‌خان منهزم شده، به ماوراءالنهر (۳۱ر) شتافت. گویند چون دیدکه از چنگال قزلباش شاهباز رهایی مشکل و محال‌است،در حین گریز از آن معرکه، رستاخیز خود را به‌سراپردهٔ حرم خود رسانیده معجر[۱۷] و چادربرسرکردو برشتر سوار شدوراه‌هزیمت در پیش گرفت. چون قورچیان قزلباشیه به او رسیدند، اورا زن تصور کرد[ند]. از راه غیرت و دلاوری متحمل نشده، ازو در گذشته، خان هزیمت‌نشان به‌این تدبیرازدست شیرشکاران میدان‌شجاعت جان به سلامت بدربرد.شاه طهماسب مظفر و منصور عنان عزیمت به صوب‌عراق‌معطوف فرمود. چون‌عبدالله‌خان نوبت‌چهارم‌به‌خراسان آمد، هرات و مشهد را متصرف شد. شاه طهماسب باز به داعیه قتال وجدال واراده‌دفع و رفع فتنهٔ آن خان بیداد کرد. به رهنموئی قائد فتح‌وظفر، عزیمت خراسان

۱۷ ـ پارچه‌ای که زنان برسرافکنند، چارقد، روسری.

نمود و او به شنیدن خبر آمدن شاه متوحش شده ، راه گریز پیش گرفته بهماوراءالنهر شتافت. گویند که عبدالله خان درزمـان شاه طهماسب پنج مرتبه بر سر خراسان آمده ، بی‌نیل‌مقصود بر گشت . نوبت ششم هرات کهپایتخت خراسان است، تصرف کرد و یك سال‌بهحکومت آنجا (۳۲چ) پرداخت. بعد از آن شاه طهماسب متوجه خراسان شد، امرای اوزبکیه اتفاق به جنگ شاه قزلباش نکردند . عبداللهخان از هرات فرار کردو به بخارا رفت. شاهنشاه خلافت پناه ، خراسان‌و هرات را باز به حیطهٔ ضبط وتسخیر درآورده، عزم‌تسخیر قندهار فرمود. چون قریب قندهاررسید، حاکم قندهار که در آنجا کامروا بود ، بی جنگ و جدل قلعه رابـه کارکنان دولت آن حضرت گذاشت. از استماع‌خبر فتح قندهارعبدالله‌ـ خان ایلچی خود را با تحف و هدایا نزد شاه طهماسب فرستاده، ترك قتال وجدال نمود. شاه خلافت پناه از چهار نوبت با خواندکار روم نزاع اتفاق افتاد. نوبت اول درسنهٔ اربعین وتسعمائه (۹٤۰) که چون آن حضرت در خراسان با عبداللهخان پادشاه توران سرگرم مجادله‌بود، سلطان سلیمان خواند کار روم فرصت یافته ابراهیم پاشا وزیر خود را با قریب صد هزار سوار به جانب آذربایجان فرستاد و آن ولایت را مسخر ساخت . شاه طهماسب از خراسان به ایلغار[18] هرچه تمامتر خودرا به آذربایجان رسانید و درکتب معتبره سیربه نظر رسیده که از هـرات تا به دارالسلطنت قزوین (۳۳ر)، پانزده کوچ کرده بودند، با اینکه دو ماه‌ونیم راه است، پاشای مذکور حقیقت عزیمت وایلغار سوار سرعت آثار آن حضرت را ابلاغ داشته ، پیغام کرد کـه پادشاه‌عجم عنقریب برمن می‌رسد و مرا با او طاقت مقاومت نیست. سلطان سلیمان نیز بـه استماع این خبر به سرعت تمام خودرا به امداد ابراهیم پاشا وزیر خود رسانید. شاه طهماسب برادران خود را سپه‌سالار وسردار سپاه خودکرد، بیشتر دستوری مقابله و مجادله داده ، خود به تهیه و تدارك لشکر و جمعیت سپاه مشغول گردید و برادران شاه طهماسب برسر راه لشکرروم شتافته، از چهار طرف یورش می‌بردند، تا آنکه به موسم سرما و برف

۱۸ ــ حرکت سریع سپاهیان به‌سوی دشمن ، هجوم ، یورش.

در رسید. سلطان روم تاب اقامت نیاورده، مراجعت به‌دیار خود نمود. از کتب تواریخ فضلا و ازواقعات حالات که آن‌حضرت خود به‌زبان‌ابهام بیان تالیف و تصنیف فرموده‌اند، به نظر رسید که در آن ایـام حضرت شاه خلافت پناه به این آیه کریمه شریفه امن یجیب‌المضطراذا دعا و یکشف‌السوء، موظف بوده، مـدت چهل یوم بـه ختم این آیه اشتغال می‌داشتند، و در شبانه‌روزی یك مرتبه نان جو با سرکه تناول می ـ نمودند تا برکت مواظبت (۳٤ر) تلاوت این آیه کریمه و حسن عقیدت آن حضرت از تأیید رب‌العزت، برف بی‌موسم به نوعی بارید که چندین هزار کس از رومیان فرس و چهارپایان سپاهیان به معرض تلف رسیده، به لشکرگاه عدم شتافتند. در سنه نهصد و چهل و یك سلطان سلیمان خلف سلطان سلیم ،لشکر به دیار عجم کشیده چون سرعسکرش‌از سپاه‌قزلباشیه شکست یافت، سرزنش‌به‌پادشاهان‌وسپاهیان خودنمودکه ازقلیل‌چرخچی قزلباش شکست خوردید [پس] با پادشاه قزلباش چگونه جنگ خواهید کرد . [سپس] عنان عزیمت از جنوب عراق و آذربایجان برتافته وبه دیار روم مراجعت نمود. چند نوبت دیگر سلطان سلیمان لشکر به مملکت ایران‌کشیده به ذلت وخفت بی‌پایان، بی نیل مقصودبرگشت. آخرالامربه تحریك و ترغیب امرای کامل رای ، صلح مقرر شد . یکی از موزون طبعان آن زمان ،«الصلح‌خیر» ماده تاریخ یافت و این فرد از سلطـان سلیمان بن‌سلطان سلیم عثمانی خواندکار روم است. بیت:

دیده‌از آتش‌دل غرقه‌آب‌است مرا کاراین چشمه‌زسرچشمه‌خرابست‌مرا

شاهنشاه خلافت‌پناه چهار نوبت (۳۵ر) لشکـر بـه گـرجستان کشیده ، سرداران بزرگ گرجیان را مطیع و منقاد گردانید ومملکت شیروانات ، طبرستان و داغستان و گیلانـات را فتح نمود. دربـار عظمت مدار آن حضرت پیوسته مرجع سلاطین زمان خویش بودوسلاطین عثمانی و گورکانی توسل به آن حضرت جسته ، به مطالب ومآرب بهره‌ـ یاب می‌شدند. از آن جمله همایون پادشاه بن‌بابر پادشاه است ، که بعداز هزیمت از شیرخان افغان، صور عریضه و قطعه از نتایج‌طبع‌زاد خود به واقفان حضور شاهنشاه خلافت پناه رسیدن، به سند نوشته بودند. به‌جهت

مطالعه ساطعهٔ یاران حال واستقبال درج نمود ، صورت عریضه‌همایون پادشاه بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه مرضیه خاص اصحاب اختصاص است ، اما وجود قلت بندگی و کثرت شرمندگی خود را ذرهٔ مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت شاهی مظهر آگاهی کمال‌اوصاف‌کمال است ، درآورده نموده می‌آید که اگر چه‌چهرهٔ خود را در زمرهٔ خدام عالی مقام انتظام نداده بود، اما در ربقه محبت و اخلاص رفته حدی چون رصاص همیشه متعلق ساخته، خاطر به سوی حضور موفورالسرور فایض‌النور آن حضرت که موجب وصول انواع سعادت و کراماتست، (۳٦چ) می‌کشید و هر لحظه از توجه‌به‌آن جهت به وجه موجه شریف و به هدیه لطیف جهت می‌جست ، تا آنکه ازممر دور دهر دون، واز گردش چرخ بوقلمون از قضای سواد اعظم هندوستان،به تنگنای ، به هوای اظلم سند رسیده شد .

بیت :

که گذشت بر سر ما آنچه گذشت چه به دریا و چه‌کهسار وچه‌دشت

اکنون طایر آرزو بهر مشاهدهٔ جمال نیز عظمت واجلال، بال اقبال می‌گشاید. امیدوار از رحمت الهی آنست که بعد از دریافت دولت دریا-نوال [19] که موجب وجود بسی از مرادات مقالات و حالات ساخته و برداخته، آنچه قابل عرض باشد معروض خواهد شد. قطعهٔ مذکور این است:

پادشاه خسرو عنقای عالی همتم
قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگار سفله گندم نمای جو فروش
طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است
دشمنم شیر است عمری پشت بر من کرده بود
این دم از راه عداوت روی در من کرده است
دارم اکنون التماس از شاه تا با من کند
آنچه با سلمان علی دردشت ارزن کرده است

۱۹ ــ بهره ، نصیب ، بخشش.

حضرت شاه خلافت پناه در جواب معروضه‌نامه تربیت ختامه در کمال اشتیاق نوشته بود و این فرد از آن نامه است. بیت:

همای‌اوج سعادت به‌دام‌ما افتد (۳۷ر) ترا اگر گذری‌برمقام‌ما افتد

چون میرزا کامران برادرش در کابل علم مخالفت برافراشته بود و میرزا شاه حسین والی سند کمر به دستگیری آن حضرت بسته بود ، و چون از شش جهت راه نجات بسته دید، [با] هزاران امیدروانهٔ درگاه ملایك پناه گردید. سلطان محمد میرزا خلف آن حضرت در آن اوان در دارالسلطنهٔ هرات بود. محمد خان شرف‌الدین اغلی که للهٔ آن پادشاهزاده بود ، فرمان قضا جریان به نام او شرف صدور یافت ، چنانچه سواد آن فرمان در «اکبرنامه» ثبت است . او یکصد رأس اسب عراقی بازین و لجام مرصع به جواهر آبدار نیز ارسال فرموده بودند که پیش‌از استقبال به جهت سواری همایون پادشاه ارسال دارند. چنانچه محمدخان شرف‌الدین اغلی به فرمودهٔ آن حضرت‌عمل نموده، اسبان تازی باد رفتار را پیشتر روانه نمود. بعد از وصول به نواحی هرات سلطان محمد میرزا را برداشته، به مراسم استقبال قیام و اقدام نموده، از لوازم اعزازواکرام دقیقهٔ نامرعی نگذاشت، چنانچه از بین انسان ، این نوع اعزاز نسبت به بنی نوع انسان تا این زمان در کتب تواریخ دیده نشد. هرگاه واقفان اخبار ، نامه مذکور را که در «اکبرنامه» است ،مطالعه کرده باشند، (۳۸چ) به صدق اقوال راقم حروف رسیده باشند . القصه مدت بیست‌روز همایون پادشاه در باغ زاغان خطهٔ نادره‌دارالسلطنه هرات رحل اقامت انداخته، به ملاحظه و مشاهده باغو عمارات مشغول بود. بعد از مدت مذکور به صوب مشهد مقدس روانه شدند ، چون بدان‌حوالی رسید ، احرام طواف آستان ملایك آشیان امام الانس والجن علی‌بن موسی الرضا علیه‌التحیه و الثنابسته، روان‌شد. شاه‌قلی سلطان که حاکم‌آنجا بود ، با جمیع سادات و اهالی آن شهر به شرط استقبال قیام نموده ، آن حضرت را در کمال اعزاز و احترام به شهر درآوردند. پادشاه بعد از شرف زیارت وطواف‌ومراسم عبادت‌و اعتکاف، استدعای‌حاجت‌ومقصودی که داشت ، درآن مکان شریف نموده ، بشارت حصول‌ازهاتف‌غیبی‌شنید.

مصرع :

با دلی پرشوق و جانی پر ز عزم

از سرصدق و نیاز آهنگ عراق دلنواز کرده، قطع مراحل و منازل می‌نمود وبه‌هر بلده که می‌رسید، سادات وعلما ومشایخ به‌شرایط استقبال پیش آمده، مقدم بزرگوارش را به اعزاز و اکرام تلقی می‌نمودند. بدین منوال چون به حوالیِ اردوی معلی اعلی رسید، برادران حضرت شاه عالم مداربا جمیع امرا و ارکان (۳۹ر) دولت و اعیان حضرت به قدم استقبال، استعجال فرمودند و کمر بستگان درگاه سلطنت پناه به‌ترتیب مقدمات طوی و تهیه اسباب آن اقدام نمودند و فراشان چابك نهاد، درگاه فلك بارگاه از خیمه وسایبان و پشت خانه و خرگاه‌چندان برافراشته، طناب‌در طناب کشیدند و آن فرشهای زربفت گوناگون بر روی یکدیگر گسترده که دید فلك با آنکه گرد جهان گشته‌و مجالس ومحافل‌سلاطین سلف دیده از مشاهدهٔ زیب و زینت آن مجلس بهشت آئین وترتیب‌آداب مجلس فردوس قرین متحیر مانده، هزار آفرین و تحسین گفت.

همه پشت زمین شد روی دنیا — همه زیر فلك بالای خیمه

بعد از ترتیب مجلس وآرایش بزم، همایون‌پادشاه را به اعزاز و اکرام تمام آوردند . حضرت شاه خلافت پناه در تعظیم اوقیام نموده ، چند قدم پیش نهاده، او را در آغوش مبارك کشید و در پهلوی خویش نشانید. همایون پادشاه قطعه الماسی که از خزانهٔ سلطان ابراهیم به دست‌پدرش بابر پادشاه افتاده بود و میرزا بابر آن را به آن حضرت بخشیده با چند قطعه دیگر از یاقوت وزمرد پیشکش حضرت شاه خلافت پناه کرد. مشهور چنان است که مقوم (۴۰چ) ذی بصیرت دو روز ونیم چرخ تمام عالم آن الماس را بها نموده است که وزنش شش‌مثقال ونیم است . اما در نظر همت حضرت شاه خلافت پناه چندان اعتباری نیافت. آخر آن الماس به رسم تحفه مصحوب آقاسلان که به مهتر جمال‌مشهور است، از برای نظام شاه والی ولایت دکن فرستاده ونیز محمدبابرپادشاه، واقعات خویش می‌نگارد که الماس مذکور بسیار بی نظیر بود و من به فرزندم همایون بخشیدم. در «تذکره‌الواقعات» همایونی نیز مندرج

است. محمد قاسم استرآبادی ، مخاطب به فرشته در «تاریخ» [فرشته] خود می‌نویسد که آن الماس را باجواهرات دیگر به‌دکن به‌جهت برهان نظام شاه که طریق امامیه می‌پیمود، حضرت شاه خلافت پناه ارسال فرموده بود . به خاطر راقم حروف می‌رسد که چون دولت سلاطین دکن منتقل به سلسلهٔ جلیله بابریه شد، آن الماس نیز به تصرف ایشان رسیده باشد. الحال آن الماس نزد قزلباشیه، یا درانیه خواهد بودکه نادر برده باشد . با آن جمله حضرت شاه خلافت پناه زبان ملاطفت درپرسنش احوال همایون پادشاه برگشاده به حسن تقریر خاطر مستهام[۲۰] وقلب بی‌آرام وی را (٤١ر) مطمئن گـردانیده به زلال لطـف و احسان گرد ادبار[۲۱] که بر چهرهٔ اقبالش نشسته بود، فرونشست . بیت :

کسی را که از لطف بنواختـــی ز فخرش به گردن سرافراختی

حضرت شاه خلافت پناه دریانوال مجلس بزم بالتمام و کمال به همایون پادشاه بخشیده ، به دولت خانه فرمود . بعد از چند روز از حوالی قزوین به صوب آذربایجان توجه نمود و در اثنای طریق از برای خاطر همایون پادشاه ، طرح شکار افکنده، حیوانات بسیار در جرگه درآمدند . حضرت شاه خلافت پناه با همایون پادشاه به‌شکارگاه در آمده، چندی از آن شکارها را هدف تیر خونخوار و طعمه شمشیر آبدار کردند. بعد از تماشای صید وشکار همایون پادشاه به‌عزم زیارت حضرت شاه اسماعیل و آباء عظام و اجداد گرام عالیه الدرجات واسلاف فخام سنیه المقامات آن حضرت به صوب‌خطهٔ بی عدیل دارالأرشاد اردبیل توجه فرمود و حضرت شاه عالمیان‌اعتماد الدوله العلیه قاضی جهان رابه رفاقت همایون پادشاه روان گردانید، که بعد از حصول شرف زیارت، آن حضرت را بدارالسلطنه تبریز و سیر منازل و بساتین[۲۲] و عمارات سلاطین و دولت خانه شاهی که رشك حور و قصور و تزئین دارالسلامت است، فرمایند . (٤٢چ) همایون پادشاه به رفاقت قاضی جهان وسایر

۲۰ ـــ سرگشته، حیران .
۲۱ ـــ سیه‌روزی، نگون‌بختی ، پشت کردن.
۲۲ ـــ در متن بساطین نوشته شده است.

ارکان دولت و اعیان حضرت از اردوی معلی جدا شده به طرف اردبیل رفتند. بعد از وصول به آن مقام، محمود به شرف زیارت مشرف گشته، روانهٔ تبریز شدند. اهالی تبریز به موجب فرمان جهان مطاع، شهر و بازار آئین بندی کرده، به نوعی بیاراستند که دیدهٔ خرد از مشاهدهٔ آن خیره می گشت.

نظم:

چه شهری که شد رشك خلدبرین   بود متفق حور و غلمان بررین
سوادش چو صحرای چین‌مشکبار   بود مردم دیدهٔ روزگار

حضرت پادشاه چند روز علی‌الاتصال به مشاهده و ملاحظه عمارات و بساتین اشتغال می‌فرمودند. خدای‌تبارك و تعالی اگر چه آن حضرت را در دیار هند مملکت‌وسیع عریض‌و خزانهٔ معمور روزی کرده بود، اما به آراستگی بلاد عراق و خراسان‌که خلاصه اقالیم سبعه و اعدل‌امکنه است و مزین به‌عمارات مرغوب ازقصر وایوان آراسته‌است،به‌باغات‌خوب مملو، از اثمار[۲۳] الوان و جدولهای آب روان‌که از جنات تجری من تحتها الانهار نشان می‌دهد، دردیار هند هرگزندیده‌بود. بنابراین آن دیار و بلاد را پسندیده، تحسین فرمود و حضرت‌شاه خلافت(۴۳ر) پناه تمام‌ایران‌را به‌همایون‌پادشاه‌بخشیداما آن‌حضرت‌تسخیرکشورهندوستان‌و استخلاص بازماندگان خود را پیوسته منظور داشتند و فرمان همایون والاشد. در فرامین سلاطین جنت مکین علیه صفویه کنایه از بخشش مملکت ایران است، چنانچه تا اواخر دولت سلطنت سلسله صفویه این فرمان جاری بود. این نوع سخاوت را کریمان زمان احسان شمارند. ملخص، بعد از فراغ از سیر تبریز چون دیگرباره به پایه سریر اعلی رسید، حضرت شاه خلافت‌پناه‌پرتو التفات‌واهتمام‌به‌مهمات‌آن حضرت انداخته، همت عالی همت[۲۴] بر تربیت و تقویت او برگماشت وتاج عزتش را که صرصر[۲۵] ادبار از تارك اقتدار و اقبال افکنده بود، باز به فرق

۲۳ ــ ثمر، میوه.
۲۴ ــ نسخه برلین فقط «همت عالی» نوشته است.
۲۵ ــ باد سخت وسرد.

همایونش نهاد و بساط نشاطش را که حوادث ایام غم فرجام طی‌نموده بود. مصرع: گسترانیدش، علی وفق‌المراد.

خلاصه کلام آنکه از اسباب سلطنت همایون‌پادشاه آنچه می‌بایست از خیمه و خرگاه و اسبان تازی واستران بردعی‌وشتران‌نرومادیه،وآلات و ادوات مطبخ وسایربیوتات مهیا ساخته پاشاهزاده عالمیان سلطان مراد راکه درهمان سال‌نهال وجودش ازجویبار سلطنت واجلال سرکشیده‌بود (۴۴پ) باجمعی ازامرای‌نامدار مثل‌شاه‌قلی‌سلطان که‌حاکم کرمان ویعقوب سلطان قاجار و حسن سلطان و احمد سلطان شاملو و شادی بیك میرشکار که‌مجموع، دوازده هزار سوار جرار بودند، به مصاحبت و معاونت همایون پادشاه به صوب قندهار روان گردانید. در اوایل فصل خریف سنه احدی و خمسین و تسعمائه (۹۵۱) حضرت پادشاه کامکار مقضی الاوطار[۲۶] به طرف قندهار توجه فرمود وبر مملکت موروثی خودمستولی گشت . مدت سلطنت شاه خلافت پناه ، پنجاه و چهار سال است. به سن شانزده سالگی به‌ترغیب امرا میل شراب نمودو درسن بیست سالگی نایب شد و این رباعی را در ترك‌شراب فرموده بودند:

رباعی :

یك چندپی زمرد سوده شدیم
یك چند به یاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود به هر رنگ‌که بود
شستیم به آب توبه آسوده شدیم

واین فرد از آن حضرت است:

زلف سربرده‌به‌گوش‌توسخن‌می گوید
موبمو حال پریشانی من می‌گوید

در اوانی که سام میرزا برادرش دست از ایالت و حکومت کشیده بود و عزلت اختیار نموده و درویشی گزیده ، از طبس این مطلع را مناسب حال خویش فرموده ، نزد حضرت شاه دوراندیش فرستاده‌بود. (۴۵ر) فرد:

۲۶ ــ وطر ، نیازمندیها ،حاجات.

شها فقروفنا از ما و مال وملك جاه از تو
چو عالم را بقائی نیست خواه از ما وخواه ازتو

سام میرزا ، تذکرهالشعراء فارسیترتیب داده ، شعراءمعاصرین خود رانوشته موسوم به «تذکرهٔسامیه»[۲۷] کرده و بسیار خوب نوشته است. این افراد و رباعی ازوست . نظم:

پابوس سگ یار نکوئی هوسم نیست
در سر هوسم هست ولی دسترسم نیست
کند سگت زوفا میل دوستداریمن
عجب که عار نمیآیدش زیاری من
حاصل عمر نثار ره یاری کردم
شادم از زندگیخویش که کاری کردم

رباعی :

معشوقه چه عشوه دلاویز کند
عاشق زبلا چگونه پرهیز کند
باد است نصیحت کسان درگوشم
اما بادی که آتشم تیز کند

واین رباعی از القاسب [القاص] میرزا برادر شاه خلافت پناه است که به روم رفت.[۲۸] باعث مکرر آمدن سلطان سلیمان خواند کار روم به دیار ایران القاسب میرزا بود . ازوست رباعی:

چون پرده ز روی کارها برخیزد   معلوم شودکهدر چکاریم همه

واین رباعی از بهرام میرزا برادر اعیانی آن حضرتست. رباعی:

بهرام در این سراچه پرشرو شور
تاکیبه حیات خویش باشی مغرور
کرده است در این بادیه صیاد اجل
در هر قدمی هزار بهرام بهگور

---

۲۷ ــ نگاه کنید به سام میرزا صفوی : «تحفهسامی»،به کوشش حسن وحیددستگردی

۲۸ ــ القاص میرزا مدتی به دربار عثمانی پناه برده بودو در ترغیبلشکرکشیهای دولت عثمانی به ایران در این ایام بیتأثیر نبود.

کلك عنبر سلك را که باعث (٤٦چ) گرمی هنگامه بود از سرد مهری زمانه چه پیش‌آمد که تاکنون به زبان دانی‌و شیوابیانی وی بر صحیفهٔ بیان ، قرد :

نقش هر داستان درست نشست قلم اینجا رسید و سر بشکست

ذکر انتقال آن حضرت از دارملال لرستان وصال

در سنه نهصد و هشتاد و چهار ، روح پرفتوح آن شهریار خلافت پناه جنت آرامگاه به جوار رحمت پروردگار پیوست. نظم :

جهان گرچه آرامگاه خوش است
شتابنـده را نعـل در آتش است
دو در دارد این باغ آراسته
درو‌بند ازین هر دو برخاسته
درا از در باغ ونگـر تمـام
ز دیگر در باغ بیرون خـرام

ذکر بعضی از خصایص حمیده وصفات پسندیده اعلـی حضرت شاهنشاه خلافت پناه

حضرت شاه خلافت پناه شاهنشاهی بود با عدل و سیاست موصوف‌و به شجاعت معروف. ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات ووجود فایض‌الجودش منبع فضایل و کمالات[۲۹] وانواع فـواضـل[۳۰]و کرامات‌است.

افسر خسروی از وجود همایونش زیب و زینت گرفته ، ملك وملت ازپرتو اهتمامش رونق وبها پذیرفته ، رایات عدل و احسان [بود] ، و اعلام‌بر وامتنان در ایام دولت این خسرو عالمیان ، به نوعی افراختـه شده بود که کافه انام[۳۱] از خاص و عام از پیرو جوان و ذکور ونسوان،

۲۹ ــ برلین : منبع انواع فواضل و مکرمات‌است.
۳۰ ــ فاضله ، بخششهای بزرگ، عطاهای نیکو .
۳۱ ــ جمیع آفریدگان ، همهٔ‌مردم.

(٤٧ر) در ظل‌رایت این پادشاه کامران، در مهاد امن و امان آسوده حال و مرفه‌الاحوال غنوده‌اند و همواره زبان به ادای شکرگذاری و سپاس‌داری گشوده[اند]. رجاء اصفهانی گفته :

شهنشاه والا گهر شاه طهماسب　　در درج احمد گل باغ حیدر
علم‌های او هست در روز هیجا　　چورایات آل علی روز محشر
زعدلش چنان‌شدکه‌بازاربرخود　　زند سایبان از برای کبوتر
ستم‌آن‌چنان برطرف‌شدبدورش　　که جزچشم خوبان‌نه‌بینی‌ستمگر
چنان پنجهٔ ظالم از عدل‌بی‌حد　　که آهو کند اشتلم بر غضنفر

فی‌الواقع بی‌شائبه خوش‌آمد و سخن پردازی می‌توان گفت که در هیچ عصری از اعصار سلاطین ذوی‌الاقتدار وخواقین کامکار به‌کرامت ذات و جودت صفات این پادشاه ملکی الملکات چه از حیثیت‌علونسب‌و حمیت دین‌داری و چه از سمو حسب و امور جهانداری وارتکاب به متاعب[۳۲] سفر و سواری قدم بر مسند سلطنت و سریر کامکار ننهاده و ابواب عدالت و نصفت[۳۳] پروری بر روی روزگار خاص و عام بدین گونه نگشاده . بیت :

زهی زعدل‌توخلق جهان برآسوده　　زخسروان‌چوتوبی در زمانه‌نابوده

اجرای احکام ملت ازهر[۳٤] و رواج مذهب حق ائمه اثنی (٤٨پ) عشر صلوات الله علیهم الی یوم المحشر، درعهدهمایونش به مرتبهٔ رونق گرفته و به نوعی‌رواج پذیرفته که هیچ آفریده را زهره ویارای آن نیست که به امور منتهی عنه ارتکاب نمایند، وبحد طریق مستقیم امامیه علیهم‌الصلوة راه دیگر به پیماید .

جناب شاه‌طاهر رحمةالله علیه قصیده‌ای در مدح آن‌حضرت فرموده و این چند بیت از آن جمله است:

قهرمان الماء والطین کاشف دین‌الحسن
آنکه او طرف زمان را پر زاحسان می کند
پیشوای مهدی صاحب زمان طهماسب‌شاه
آنکه او طرف زمان را سبز ز احسان می کند

---

۳۲ ــ متعب، رنج.　۳۳ ــ انصاف، عدل.　۳٤ ــ روشن، درخشان، روشنتر.

رایت دین در زمان او به حدی شد بلند
کامرونهی محتسب را چرخ اذعان می‌کند
دختران‌نعش می‌پوشند چادر وقت صبح
زهره تار چنگ از خورشید پنهان می‌کند
مشتری می‌ریزد از میخانه[۳۵] گردون شراب
در شفق افلاك را آلوده دامان می‌کند

واین قصیده غرا از مولانا محتشم کاشی چند فردی از او نگاشت:

ز آهم بر عدار نازکش زلف آن چنان‌لرزد
که‌عکس سنبل‌اندر آب از بادوزان لرزد
خرامان چون‌شوی گرددتنت‌سرتا قدم‌لرزان
بسان گلبنی کز نازکی گلها برآن لرزد
زآه سرد من لرزد دل محزون درآن کاکل
چومرغی‌کز نسیم صبحگه درآشیان لرزد
جوانی جان‌من‌پندغلام (۴۹ر) پیر خودبشنو
مکن کاری که‌از دستت‌دل‌پیروجوان‌ارزد
به قصد خون مظلومان چوبنددبرکمرخنجر
دلم چون برگ‌بیدازبهرآن‌نازك میان‌لرزد
نیندیشد زخون مردم آن مژگان مگر آندم
که رمح[۳۶] موشکاف اندرکف‌شاه‌جهان‌لرزد
شه‌گیتی ستان‌طهماسب شه‌کز بیم رزم او
تن پیل دمان کاهد دل‌شیر ژیان لرزد
اگر فغفورچین آید به عزم آستان بوسش
ز چین ابروی دربان او برآستان لرزد
گران‌قدری که ذاتش‌باوجودآن سبك‌روحی
به هیبت گر نهد پا برزمین‌هفت‌آسمان‌لرزد
چوتیرش‌پرگشایدوحشت‌اندروحش‌طیرافتد
چوتیغش جان‌ستاند انس‌وجن‌را جسم و جان لرزد

---

۳۵ ــ برلین : چمخانه. ۳۶ ــ نیزه.

به دورش دزدگردکاروان گردد بچاوستی
به عهدش گرگ‌را برمیش دل‌بیش‌ازشبان‌لرزد
به‌میدان‌خنگ‌سیمین‌تنگ‌زرین‌رنگ‌چون‌رانی
زهیبت‌چون جرس‌دل‌دربرروئین‌تنان‌لرزد
ز تحریك طبیعت تادرین‌مهد گران جنبش
تن‌سیماب کافتاده‌است‌دوراز بطن‌کان‌لرزد
تن دشمن که اکنون‌می‌طپد‌برروی‌خاك‌ازتو
به زیر خاك نیز از صولتت سیماب‌سان‌لرزد

سادات و علماء و فضلا که به‌حلیهٔ ان‌اکرمکم عندالله اتقیکم آراسته و به شرف ولقد اصطفیناه فی‌الدنیا (۵۰چ) انه‌فی‌الاخرةلمن‌الصالحین پیراسته ، از یمن توجه کیمیا نایرش درجات عالی یافته، به انعامات وسیورغالات[۳۷] زیاده برزبان سلاطین ماضی موظف بهره‌ور بودند وسایر رعایا و برایااز پرتو عدالت و احسان ووفور بروامتنانش در ساحت امن وامان‌بساط عیش و نشاط می گستردند ، و عموم اوقات فرخنده صفاتش به صحبت ارباب فضل و کمال مصروف بوده است. همت عالی به همتش‌دراشعه‌عدل و احسان وازاله ظلم و عدوان مشعوف ودر شهور سنه تسین و تسعمائه که خاطر آن‌حضرت از جانب دین ودولت فارغ شده‌بودوچمن مملکت از خار مزاحمت اغیار پاك وصافی گردید، به حکم آیه احسن کمااحسن‌اللهالیك، تمغاو شوارع‌وبلدان باسایررسوم محدث‌از خارج و غیر آن در تمامی ممالك محروسه سوای خطه‌دارالقرار قندهار که مدارمنافع‌آن بر تمغاست ، معاف و مرفوع القلم گردانید که تجار و مسافرین که از دیار بعید و قریب ممالك محروم مترددانده، عمال‌و گماشتگان و مستحفظان شوارع و بلدان به هیچ وجه من‌الوجوه به علت تمغا و سایر اخراجات مزاحم و متعرض ایشان نشوند واوقات(۵۱ر)

۳۷ ـ سیورغال زمینی است که شاه برای معیشت به افراد می‌بخشید. گاه عوایدزمین را نیز سیورغال می‌گویند. برای آگاهی بیشتر از اصطلاح و مفهوم سیورغال رجوع کنید به «تذکرةالملوك» تعلیقات مینورسکی در «سازمان اداری حکومت صفوی»ترجمه مسعود رجب‌نیا (تهران ۱۳۳٤)، همچنین به : غلامرضا ورهرام: «سیورغال و مسلمی»،در مجله «دانشکده ادبیات» دانشگاه فردوسی مشهد شماره ۲، (مشهد ۱۳۶۶)، ص۶۵۵ الی۷۲۱.

حیاتش شصت وچهار سال بوده است وآثار خیر آن حضرت در کشور ایران بسیارند ؛ از آن جمله گنبد طلا وسرطوق طلا وخشت‌های طلاو مقبره و ضریح طلا و غیره زینت روضهٔ رضویه است. ارشد فرزندان آن حضرت سلطان محمد میرزا و اسماعیل میرزا و حیدرمیرزا و غیره است. حالات نامبردگان عظیم‌الشأن بعد ازاین خواهد آمد. راقم‌حروف گلهای الوان رنگارنگ از هر جا جمع آورده درین گلستان بی‌خزان [که] به جهت زینت‌طبع نظارکیان است، بسته است، وهرکه مفصل‌احوال‌خواهد، به مطالعه «احسن‌التواریخ» و«عالم‌آرا» و«خلدبرین» پردازدکه به‌آنجا حواله است فرد:

بحری که بر آب وخسی نیست   محتاج ستایش کسی نیست

ذکر سلطنت شاه‌اسماعیل بن‌شاه طهماسب الصفوی الموسوی الحسینی

چون پدرش به دار عقبی خرامید ، برادر او سلطان حیدرکه‌پدرش او را ولی‌عهد کرده بود، مدعی سلطنت شد و تاج شاهی برسرنهاده، و وصیت‌نامه درباب سلطنت خود ظاهرکرد. پری خانم خواهر شاه‌طهماسب در تمشیت امور سلطنت شاه‌اسماعیل ساعی بود. به‌اتفاق امرای اسماعیلیه باعث قتل سلطان حیدر شد و شاه اسماعیل [راکه]بنابر تقصیری مدت نوزده سال در قلعه (۵۲چ) قهقهه محبوس بود، طلبیده در سنه رحمت پدر برسریر سلطنت نشست. [او] اول دست اقتدار پری‌خانم را ازامور ملکی کوتاه کرد.بعدازآن درصدد دفع ورفع شاهزادگان شد واکثریتی رامقتول ساخته، به ضبط ونسق امور ملکی ومالی به احسن‌وجه‌پرداخت. اما به قول اصح به جهت تعیین ساعت، یك سال برتخت‌سلطنت‌ننشست. سلاطین از بیم تیغ اوپای از حد خود بیرون ننهادند . و بسیار سفاك و بی‌باك بود و سخنش در باره قتل برادران آن بود که مدت نوزده سال پدر ، مرا محبوس داشت . احدی از برادران نزد پدر شفاعت من نکرد . او به صحبت علمای اهل سنت و جماعت میل داشت . اتفاقاً هم در آن ایام ذوذنابه در برج قوس ظاهر شد . چون شاه اسماعیل از نجوم مهارت تمام داشت ، از مشاهدهٔ آن دغدغهٔ عظیم به

خاطر او راه یافت منجمان را طلبیده از چگونگی تأثیر آن پرسید، به منجمان گفت که ذوذبابه دلیل زوال‌دولت یکی ازپادشاهان‌است.منجمان عرض کردند که چون دنباله ذوذبابه به جانب مغرب است[۳۸]، معظم تأثیر آن در روم‌خواهدبود. ازین‌سخن فی‌الجمله تسلی یافت، اماازین رهگذر مکدرخاطر بود. قضارا هم در آن ایام شب یکشنبه سیزدهم رمضان المبارك(۵۳ر) دراستراحت به خواب‌رفته، روزیکشنبه اورادر خوابگاه مرده‌یافتند. از حلواچی اغلی که با او در یك خانه خوابیده بود، ازین ماجرا پرسیدند. او گفت که وقت افطار ، افیون تناول فرموده ، بعد از خوردن افیون ، معجون افیون دار خورد و در آخر شب فلونیا نیز میل فرمود. هر مرتبه که می‌خورد بمن نیز می‌داد. من کمتر ازاومی ـ خوردم. آخرظاهر شد که او را مسموم کرده کار او راساختند.[۳۹]مدت سلطنتش یك سال و شش ماه و در شعر «عادلی» تخلص می کرد.

بخاطر راقم حروف می‌رسد که هرگاه «ظالمی» تخلص می کرد، بهتر مناسبت داشت . ازوست ، نظم:

شادم به خدنگ تو که ناوك فکنان را
سوی هدف خویش نهائی نظری هست
چون‌غنچه چه‌دانی‌تو که درخلوت نازی
کزبهر تو چون بادصبا دربدری هست
از خنده پنهانی لعل تو توان یافت
کزحال دل گمشده او را خبری هست

میر حیدر معمایی در تاریخ جلوس و فوت شاه اسماعیل ثانی گفته‌اند، نظم:

شهنشاه جم جاه گیتی پنـاه — وزو خاك بر فرق جمشید جم
جهاندار قمار گردون وقار — که می‌خورد گردون به‌ذاتش‌قسم
ازو زهر در کام ضحاك مار — که بودش لقب قهرمان عجم

---

۳۸ ــ برلین : ذوذبابه به‌جانب معظم.

۳۹ ــ شرح این‌وقایع را به‌طور مفصلتر درکتاب اسکندربیك ترکمان : «عالم‌آرای عباسی»، ج۱، ص ۲۱۷ و بعد می‌خوانید.

پـی تاجداری روی زمیـن برافروخت دردهر سال علـم
پی پادشاهی زیرزمین (٥٤چ) بسال دگر در عدم زد قدم
دوتاریخ زیبنده می‌خواست‌فکر که بر لوح عالم نگارد رقم
یکی بهر چاهش در اقلیم دهر یکی بهر عزمش به ملك عدم
شهنشاه روی زمین گشت ثبت شهنشاه زیر زمین شد رقـم

ذکر سلطنت وخلافت سلطان محمدشاه مشهور به شاه خدابنده بن شاه طهماسب الصفوی‌الموسوی الحسینی بهادرخان

سلطان محمد شاه پسر بزرگ‌شاه طهماسب است. یکی از مورخان زمـان تاریخ تولد آن حضرت را از این مصرع‌یافته :

فرزند شاه طهماسب اول محمد آمد

بعد از رحلت برادر بر سریر سلطنت نشست. چون ضعف‌باصره‌داشت خود به انتظام امور مملکت و دولت کمتر می‌پرداخت . حرم خود خیرالنسا خانم را در امور ملکی و مالی صاحب اختیار نمود ودست به اسراف کشیده، عامه الخلق را مرفه الحال گردانید. نظر به‌وفور سلوك، سطوت و مهابت او از دلهای واقعه طلبان و مفتیان برخاست ، و قزلباشان سر به فتنه و فساد برداشتند . اوزبکان به خراسان دست‌اندازی نمودند و اهل سیستان بر حاکم خود یاغی شدند . از آنجا که‌حرم سلطان از روی استقلال متصدی امور سلطنت شده بود و به‌خلاف توقع امرا عمل می‌فرمود، روزی‌امرای خودسر[به] اندرون (٥٥ر) حرم‌سرا ریختند و او را خفه کردند . بعد از وقوع این جرأت باپادشاه‌در مقام اعتذار دور از کار درآمد[ند] .سلطان محمد شاه ناچار شده به مقتضای صلاح وقت عذر امرای غدار را پذیرفت و امرای مذکور بایکدیگر در پی‌عناد افتاده ، هر یکی سر به دعوی استقلال خود بر- افراشت. در آن حال سلطان به ملاحظهٔ دورنگی قزلباش بدمعاش، سراپا پرخاش فتنه تلاش ، اشتیاق دیدن فرزند ارجمند عباس‌میرزا که از زمان دولت شاه طهماسب والی ولایت خراسان بود، [داشت]، وبه علیقلی‌خان شاملو نوشت که به زودی فرزند ارجمند را به حضور روانه نماید . او

در جواب نوشت که اوزبکان به خراسان تاخت وتاراج می‌کنند. این مملکت از وجود فایض الجود پادشاهزاده خالی بودن ، مصلحت دولت ابد مدت نیست. چنانچه مکرر سلطان عباس میرزا را طلب فرمود، امرا اطاعت نکردند و قرار بر سلطنت‌عباس‌میرزادادند ودر سنه نهصدوهشتاد و دو (۹۸۲) به شاه عباس ملقب فرموده، سکه و خطبه در خراسان‌به نام اوکردند . بعد از آن که این خبر به عراق رسید، سلطان محمدشاه‌از عراق به خراسان رفت. در غوریان مجادله ومقاتله واقع شده [بودو] امرا شاه‌عباس تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند، و (۵۶چ) عباس میرزا خود را به قلعه هرات رسانید، حصاری شد. در این اثنا به سلطان محمد شاه خبر رسید که لشکر روم برسر تبریز می‌آید، با پسر طریق مصالحه پیش‌گرفته، به عراق رفت. عباس میرزا درخراسان شادکام‌ماند. بعد از مراجعت از خراسان ، سلطان محمد پسر بزرگ خود را که‌حمزه میرزا بود و به مرتبه رشد و جوانی عروج کرده ، ولیعهد و متکفل امور سلطنت بود ، با عساکر بی کران به تبریز فرستاد. حمزه میرزا با امرای ترکان و تکلو که با هم اتفاق نموده ، درصدد مخالفت‌بودند. فرمان استمالت نوشت که در این اوقات چون لشکرروم به تبریزآمده‌اند از طریقه خدمت و ارادت و جانسپاری و سربازی درآیند . من بعد هرگونه مطلبی که داشته باشید، به حصول خواهد پیوست. [هم]چنانچه منتظر آمدن آن فرقه بود که عثمان‌پاشا سرعسکر روم‌تبریز رامحاصره نموده ، در اندك فرصتی برآن ولایت مستولی گشت و سلطان‌حمزه‌میرزا متوجه جدال و قتال رومیان شده آثار جلادت وشجاعت و مردانگی به ظهور می‌رسانید. اما عثمان پاشا خود معرکه نبرد را نمی‌آراست . هر روزه‌لشکر عظیم بردیگری می‌فرستاد و حمزه میرزا دلیرانه برآن‌گروه غالب می‌آمد (۵۷ر) مقارن آن حال عثمان پاشا به‌علت خناق درگذشت واهل روم، قلعه[ای‌را] که در تبریز ساخته بودند، برای محافظت قلعه داری تعیین کرده، مراجعت به وطن کرده و حمزه میرزا در تعاقب رومیان رفته و جنگهای مردانه کرد. بعد از آن که رومیان به سرحد ملك خود رسیدند، حمزه میرزا دست ازتعاقب ایشان برداشته به‌محاصره

قلعه تبریز پرداخت. در آن اثناء طایفهٔ ترکمان و تکلودم از عصیان و طغیان زده،طهماسب میرزا برادر حمزه میرزا را به سلطنت برداشتند. حمزه میرزا این مهم را اهم دانسته ، پدرش را با بعضی امرا در حوالی تبریز گذاشت و خود با جمعی متوجه جنگ‌آن فرقه شد. درنزدیکی سلطانیه تلاقی بینهما روی داده ، محاربه صعب اتفاق افتاد. حمزه‌میرزا مظفر و منصور گشت و طهماسب میرزا را دستگیر کرده به تبریز مراجعت نمود. بعد از ملازمت‌پدر چون مقدمات صلح رومیان در میان آمد، از تبریز به جانب‌عراق حرکت نمود . چون قریب به گنجه رسید به فساد امرا ، حمزه میرزا ، بردست دلاکی که‌از خاصه تراشان‌آن‌حضرت بود، کشته شد. تفرقه عظیم در میان قزلباشیه بهم رسید که مانند گله‌بی شبان می‌گشتند و در هر شهری سربه فتنه و فساد برداشتند که (۵۸چ) در آن اوقات مرشد قلی‌خان ، عباس میرزا را از خراسان برداشته به قزوین آورد. امراء قزلباش‌که باهم مخالف ومتوهم بودند، خانه‌ها که در قزوین داشتند محافظت اهل و عیال را اهم مطالب دانسته روبه قزوین نهادند . عباس میرزا فرامین استمالت به سرکردگان نوشته به ملازمت خود ترغیب نمود. درین ضمن اکثر مردم عراق اختیار دولت خواهی عباس‌میرزا علی‌قلی‌خان و اسماعیل قلی‌خان و چندی دیگر که بدارالمهام سلطان محمد پادشاه وابوطالب میرزای ولیعهدبودند، لاعلاج شده، با شاه خدابنده و ولی عهد متوجه قزوین شدند . در روزی که قریب به قزوین رسیدند ، احدی نماند که به‌لوازم خدمت‌سلطان‌وولیعهد بپردازد و عباس میرزا جمعی را به استقبال‌فرستاده‌پدر بزرگوارو برادر اعلی مقدار به قزوین درآورد و خود نیز تا در دولتخانه استقبال نمود، ملازمت پدر بزرگوار کرد و برادر را در آغوش عطوفت گرفت .

سلطان محمد شاه از ملاقات فرزند خرسند شده تاج شاهی را برسر فرزند رشید گذاشت وخود منزوی شده‌در ایام‌حیات به عبادت‌پروردگار اشتغال داشت . در سنه خمس و الف سلطان محمد شاه (۵۹ر) وداع جهان‌فانی نموده، به جهان جاودانی شتافت. آن حضرت «فهمی» تخلص کردی و این دوفرد ازوست :

چو نقش ابروی او در شراب ناب نماید
هلال عید بود کز شفق در آب نماید
ز دردمندی فهمی به واجبی شود آگاه
ازین غزل دوسه بیتی گرانتخاب نماید

ذکر در پادشاهی‌سلطنت و خلافت پناهی شاه‌عباس‌بن سلطان‌محمد شاه الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان

آن‌والا نژاد فروزان اختر برج سلطنت خداداد در شب‌دوشنبه‌غره شهر رمضان‌الذی انزل فیه‌القران در دارالسلطنت هرات در اواخر سال فرخ فال یونت ئیل ترکی مطا بق سنه ثمان و سبعین وتسعمانه به طالع سنبله‌از شهرستان عدم، قدم به سرآستان وجود نهاد واین قطعه ازتاریخ ولادت باسعادتش خبر می‌دهدقطعه:

نـــونهال چمن پادشهی — که به گلنار جهان گشت مقیم
سال مولود وی از کلك قضا — چون رقم خواست ازطبع سلیم
ناگهان از پی تاریخش گفت — هاتفی پادشهی هفت اقالیم

اعلی حضرت قضاصولت شاهنشاه گیتی پناه شاه‌عباس فردوس‌مکان پس‌از سلطنت پدر، به انتظام امور سلطنت و مملکت پرداخت [او] (۶۰چ) کمال تسلط گرفته، بعضی ضوابط وقواعد وشهریاری تجدید فرمود و اکثر امرای قزلباش را که طریق خودسری پیش گرفته بودند و از غایت بی‌باکی و بی آزرمی در حرم سرای شاهی ریخته ، والده ماجده‌اش را به حضور پدر بزرگوارش در زیر چادر و برقع و معجر کشته بودند، به‌تدریج به‌حکمت عملی ازپای‌درآورد، وبهر ظلمه وفسقه واهل شقاوت که دست‌یافت، وجود نابودش را به خاك مذلت‌انداخت وبه‌تدبیر صاحب اندیشیده به تربیت غلامان و چاکران، همت بلند خود را مصروف کرد و اکثربزرگ‌زادگان را به مرتبه امارت وایالت‌رسانید. از آن جمله‌الله وردی خان و گنجعلی خان و غیره است.غلامان گرجی‌و چرکس را در زمره سپاهیان درآورد وچندین هزار اشرار رااز اطراف‌و جوانب جمع ساخته در سلك تفنگ چیان رکاب منتظم گردانید .

شوارع راهها را به امرا و حکام شهرها حواله نموده ،امر فرمود که از مال‌تاجر ومسافرآنچه در طرق و شوارع تلف شود ، حاکم آن ولایت پیدا کرده ، به صاحب مال رساند ، واگر نتواند ، تاوان‌بدهد. درعقوبت گنه کاران رعایت خاطر نمی‌نمود. مهابت آن پادشاه جمشید جاه‌کسری بارگاه ، (٦١ر) در دل جهانیان جا گرفته ، احدی را یارای آن‌نبودکه دست زوربر ناتوانی‌دراز کند. فی‌الواقع در سلسلهٔ علیه صفویه مثل وی پادشاهی به فرهنگ وکیاست وتدبیر و شجاعت و نام و ننگ وسیاست و فراست سریر آرای سلطنت نگردیده، و فتوحات که او رادست داده، نصیب روزگار هیچکس از پادشاهان و فرمانفرمایان ایران بهشت نشان نشده [است]، چنانچه احوال خجسته مآل‌آن، و ساده پیرائی دولت و اقبال رامؤلف «تاریخ عالم‌آرا» و مؤلف «تاریخ خلدبرین» از هنگام ولادت تاوقت رحلت، به‌عبارات رنگین فصاحت آئین، مفصل و مشروح نوشته‌اند وآن حضرت در آغاز جلوس خویش به دفع دشمنان خانگی پرداخت. امرای یاغی که در اکثر ولایت دم از استقلال می‌زدند، به تدبیر حسنه رفع کرد و لشکر به گیلانات فرستاد و آن نواحی راکه‌در تصرف خان احمد بود ، بیرون آورد و بعد از آن ، لشکر به لرستان فرستاد، و حاکم آنجا که مصدر عصیان جور و مورد غضب شده بود ، به سزاوجزا رسانید. مملکت خراسان را که اوزبکان به غلبه، در تصرف خود در آورده‌بودند وداد‌شدادی وبیدادی می‌دادند آن حضرت‌لشکرها کشیده با برادر زادهٔ عبداللهخان اوزبك که در هرات بر تخت سلطنت نشسته بود، قتال (٦٢چ) و جدال نموده ، او را منهزم ساخت ، وکل مملکت خراسان را به تصرف خود درآورد. پس از آن شهردارالمؤمنین استرآباد را از دست جور و تعدی مخالفان و ظالمان که دست تعدی به رعایا دراز می‌کردند، دست ظلمه فجره را از سررعایاکوتاه کرد و برسرمرورفته ، آن ناحیه‌را مسخر گردانید، به جهت دفع‌شر اوزبکان فتنه‌گر، عازم بلخ گشته و سرانجام به مهام‌آن نواحی کماهی پرداخت. بعد از آن به عزم تسخیر آذربایجان وداغستان‌که در تصرف رومیان‌بود، شتافته، قابض آن شد و تمام شیروان را از جور و تعدی رومیان بیرون

آورد. بعد از آن به جهت استخلاص تبریز که ملك موروثی‌علیه‌صفویه بودورومیان‌متصرف بودند،نهضت‌فرموده،او رامفتوح ساخت‌وباعلی‌پاشا[۴۰] بیگلربیگی آذربایجان حرب نموده ، شکست فاحشی داد . بعد از فتح تبریز ، قلعه ایروان که به قلعه کیوان دعوی همسری داشت و با توابع آن به ضبط خواندکار روم بود، به ضبط خویش درآورد و باچغال اغلی سردار بزرگ لشکر روم دونوبت جنگ‌کرده ، بروظفر یافت. از غرایب وقایع که در زمان دولت او جلوه ظهور نمود، به‌سلطنت‌برداشتن یوسفی ملحد و قتل او (۶۳ر) بود آن‌سانحه به‌طریق اجمال‌آن‌که‌مولانا جلال‌الدین محمدمنجم یزدی‌درسنه‌هزار ودو به‌خاقان‌ظل‌الله عرضداشت نمود که از آثار کواکب و قرانات علوی و سفلی، دلالت برفناء پادشاه ایران می‌کند . صلاح وقت در این است که سه چهار روز، خود را از سلطنت خلع و کناره نموده ، شخصی را که شرعاً قتل او روا باشد به پادشاهی‌اختیار کنند وبعد ازدوسه‌روز به‌نحس اکبر قران، به‌جلادحادثه دوران سپارند که دماراز روزگارش برآرد. بنابر آن استاد یوسفی ترکش‌دوز ملحد را که از مریدان درویش خسرو قزوینی مکارنابکار بود، برای این کار اختیار نموده ، تاج شاهی برسرش نهاده و اسباب سلطنت برای وی آماده و مهیا کرد.[۴۱] بعد از دوسه روز استاد یوسفی ملحد را به جلاد حادثات سپرده، به‌قتلش رسانیده، وبه صبحت پیوست

۴۰ ــ برلین : علی‌پادشاه .

۴۱ ــ درسال هفتم سلطنت شاه‌عباس‌اول یعنی در سال ۱۰۰۲هجری قمری ، قران اتفاق افتاد و تربیع نحسین به وجودآمد که منجمان آن‌راساعات نامسعودی برای‌سلطنت شاه دانستند، ولذا پیشنهاد گردیده که در ایام نحسین ، شاه موقتاًاز سلطنت‌کناره گیرد تا این ایام سپری گردد. تدبیر برآن‌شدکه‌یکی از محکومان به‌مرگ در این مدت بجای شاه، حکومت کند تا این واقعهٔ نامیمون برای وی باشد. بهمین جهت‌یوسف‌ترکش‌دوزکه از رهبران پرقدرت فرقه نقطویه‌بود، انتخاب گردید. فرقه نقطویان یا پسیخانیان از جمله گروه‌های نادری بودند که برضد دولت صفوی برخاستند ومدتها حکومت صفوی رامتزلزل ساختند در همین سال شاه عباس موفق به برانداختن آنان به‌طورکلی شد. برای آگاهی از واقعه تربیع‌نحسین ورویدادهای آن نگاه کنید به : «عالم‌آرای عباسی»، ج۱، ص۴۷۴ الی ۴۷۷ و برای اطلاع از حرکت نقطویان و آراء وعقایدآنان‌به:مریم میراحمدی : «دین و مذهب در عصر صفوی» (تهران ۱۳۶۳)ص ۹۳و بعد .

که در آن زمان ظریفی به مولانا منجم مذکور به طریق ظرافت گفت که‌چون یوسفی را پادشاه نافذ فرمان قرار داده‌اند و او باعث این همه مشقت ومهربانی شما را می‌داند ، اگر پیش‌از عزل و قتل خود ، حکم به قتل شما کند ، علاجش چه به خاطر آورده‌اید و دفع‌آن را چه اندیشه کرده‌اید. مولانا از استماع این‌سخن دربحرحیرت فرو رفته، سیلی خور (٦٤چ) امواج تفکر گردید و قریب بود که از وفور توهم‌و توحش ازپای درآمده ، طاهر روحش از قفس قالب عنصری مفارقت جسته ، پرواز نماید. بنابر این مصلحت، دوسه روزکه حکم یوسفی نفاذ داشت، درکنجی خزیده، خود را به هیچ‌کس ننمود، چون خلق جهان در آن سه روزمأمور به سجده وپابوس استاد یوسفی تیره روز بودند. او نیز به مصداق [سرود]. مصرع :

سلطنت گر بهمه لحظه بود، مغتنم است

آن ملحد دلی به آن پادشاهی خوش کرده، داد عشرت و تنعم می‌داد وشکمی از عزای خود بیرون می‌آورد. حکیم رکن‌الدین مسعود کاشی که سرآمد شعرای زمان بود ، این قطعه را مناسب آن در رشته بیان کشیده و هوهذا، نظم:

شهاتوبی که در اسلام تیغ خونخوارت
هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد
فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش
دوبیت قطعه مثالی که شرح نتوان کرد
جهانیان همه رفتند پیش او به سجود
دمی که حکم تواش پادشاه‌ایران کرد
نکرد سجده آدم به حکم حق شیطان
ولی به حکم‌توآدم سجود شیطان کرد

و از نادر زمان در سال نهم جلوس خاقان بلند اقبال شاعر شیرین مقال مولانا شانی (٦٥ر) تکلوراکه از راه وفور اعتقاد واخلاص‌به‌پایه والای قرب خدمت و اختصاص رسیده، در سلك‌ندمای مجلس بهشت‌آئین

منسلك[۴۲] گردیده بود ، به زر کشیدند و باعث برین عاطفت‌واحسان‌آن که مولانا گوهری چنداز بحر فکرت در منقبت شاه ولایت سلام الله‌علیه و اولاده‌الطیبین الطاهرین به اسلوب مثنوی در سلك نظم کشید ، به عرض اقدس رسانید ، و چون به این بیت رسید، نظم:

اگر دشمن‌کشدساغرو گردوست بطاق ابروی مردانهٔ اوست

نشاء راح راحت افزای این نوع مداحی و ثناگستری در مزاج کثیرالابتهاج اقدس، تأثیری غریب نموده ، کیفیتی عجیب از بشرهٔ همایون چهره گشود. بعد از آن که کنجور گنجینهٔبیان ، جایزهٔ نظم آن را ازجواهر زواهر تحسین وآفرین به‌مولوی کرامت فرمود،خزانه‌دار انعام واحسان مبلغ خطیری بر آن افزوده ، به زرکشید و آنچه در کفهٔ ترازوی وزن اودرآمده، به‌صلهٔآن بیت، به‌انعام وی‌مقرر گردیدو به مضمون صدق مشحون این بیت که ، نظم:

شاعرکه به‌خاك‌راه‌یکسان شده‌بود برداشتی و به‌زر برابر کردی

به خاطر هریك از ابنای زمانه رسید و شعرای آن عهد و اوان،که پیوسته برسرخوان تنگ چشمی و حسد مهمان یکدیگرند، این (۶۶چ) احسان نمایان مولوی را به زبان گرفتند و هریك به‌تقریبات دورونزدیك از مولانا دلی خالی کردند، چنانچه مولانا حسن‌وهمی دریکی ازقطعات خود به این سیاق زبان به اظهار پریشانی خود گشوده بود:

حسن وهمی این چنین مفلس پادشاه می‌کشد به‌زرشانی[۴۳]

همچنین مولانا عجزی تبریزی را که دیگ حسدش بیشتر از شعراء دیگر به جوش آمده بود ، نوبتی به تقریب عرض غزل عاشقانهٔ خود را گفت. در روزی‌که شهریارگیتی فروزبه‌هوای تماشای‌پریزادان‌طوایل دارالسلطنت قزوین ، در تالار طویله عشرت گزین بودند، به‌وساطت ملاعلی رضای‌خوشنویس تبریزی،به مجلس بهشت آئین باریافته ،بعداز عرض غزلی که گفته بود ، گستاخانه زبان به شکوه حال خود گشودو پی‌تقریب، مناسب حرف‌به زرکشیدن مولانا را به میان آورده ، عرض

---

۴۲ ــ آنکه وارد مسلکی شده، داخل شونده.

۴۳ ــ برلین : سامی که البته صحیح نیست.

نمود که چرا این ابر احسان برگشت آرزوی من باران نمی‌شود. آن‌حضرت به‌رسم مطایبه برزبان گوهربیان گذرانیدند که صلهٔ شعرا درهرجا به‌مقتضای مقام، کرامت می‌شود. چون ملاشانی اشعار خود را در خزانه به موقف عرض رسانید، او را بازر کشیدیم و امروز که تو غزل خودرا به‌عرض رسانیده [ای]، در طویله به تفرج اسبان (۶۷ر) مشغولیم، وبنابراین که در طویله جز سرگین چیزی نمی‌باشد ، تراهم به آن خواهم کشید، و به این لطیفه سنجیده ، فریاد از نهاد حاضران بزم حضور برآمده، باعث مسرت و انبساط خاطرها گردید و رفته رفته این سخن به انجمن شعرا رسید. هریك به اشتهای خود حلوای شیرین‌زبانی پخته ، برسرخوان‌سخن کشیده و به این بدیهه غریبه دست از گریبان ملاشانی برداشته، روی‌ستم، شتم ظریفی، به مولوی گذاشتند . چون قرارداد راقم حروف این است که [با] هریك از نام پادشاهان و شاهزادگان و شعراء زمان ، قلم‌دو زبان رابه تقریبی نگارش دهد، هرگاه شعر بلندی داشته باشند، دراین چمنستان بی‌خزان به نظر فیض منظر دوستان رساند. این فرد از عجزی تبریزی است و گویند بسیار خلیق و مهربان بود. فرد:

شادم ز طعن خلق که مرغان باغ عشق
شاخی که سنگ می‌رسدش آشیان کنند

دیگر[۴۴] سوانح اقبال توسل حسین ولی محمدخان، خان‌کلان ترکستان[۴۵]، به آستان ملائك آشیان آن حضرت است که خواجه شعیب‌جوشقانی تاریخ آن واقعه و مهمان نوازی را به رشتهٔ نظم کشیده و هو هذا، نظم:

چون زگردشهای چرخ منقلب — گشت پیدا در نجار انقلاب
شاه‌ترکستان ولنجان‌آنکه هست — زیب بخش مسند افراسیاب
(۶۸ چ)
رهنمون شد دولت او راتانهاد — رو بدرگاه شه مالك رقاب

۴۴ ــ در نسخهٔ برلین از این کلمه «تا شروع جمله‌القصه این‌شاه‌آسمان‌جاه ..» حذف شده‌است.

۴۵ ــ اصطلاح «خان‌کلان ترکستان» دراین منطقه، لقبی‌است که درمقابل دیگرخان‌ها بخان بزرگ می‌دادند همان گونه که در نواحی مجاور آن در چین ومغولستان‌هم‌این لقب وجود دارد. خان یاخاقان بزرگ برچندین‌خان حکومت ونظارت داشت.

شاه عباس قدرقدرت که هست — کامران وکامبخش و کامیاب
این قران سعد را تاریخ جوی — گشتم از اندیشهٔ قدسی خطاب
ساخت‌روشن‌شمع‌مجلس‌راو گفت — ماه شد مهمان بزم آفتاب

القصه این شاه آسمان جاه بعد از آن که قلعهٔ گنجه را محاصره نموده و مستولی شد، حاکم آنجا را به تیغ سیاست گذرانیده ، لشکر به گرجستان برد و سرداران آن طایفه را مقتول ساخت و به قول مؤلف «تاریخ خلدبرین» ، قریب چهار هزار از گرجیان اسیر فرمود، ولشکر تاتار [را] که بالشکر روم اتفاق نموده و به استیصال قزلباش آورده بودند ، محاربهٔ عظیم کرده ، شکست فاحشی داد. درسال‌سی‌وشش جلوس مطابق سنهٔ احد و ثلثین والف بعد از رخصت نمودن خان عالم ایلچی‌حضرت جنت مقیم سلطان سلیم و فرستادن‌زینل‌بیگ ایلچی‌خویش به‌درخواست قلعه قندهار و توابع آنست، نظر به مضمون صدق مشحون القرض مقراض المحبت،شهرهای سرحد ممالك ایران‌که شاه‌طهماسب‌به جهت (٦٩ر) اخراجات همایون پادشاه و لشکرش امداد و مرحمت فرموده بودند که بعد از فتح‌کشور هندوستان رد نمایند، تا ایام زمان آن حضرت به حیله‌گرفته ، پس نداده بودند . چون مکرراً ایلچیان خاقان سکندرپاسبان ،بی نیل مقصود از هندوستان مراجعت می‌کردند، نظر بر تاثیر آب و هوای هند حقوق‌دیرینه پادشاهان جنت آرامگاهان علیه صفویه را سلسله جلیله‌بابریه، بر طاق نسیان گذارده بودند، حضرت شاهنشاه زمان به بهانهٔ سیر و شکار به ظاهر قندهار رسیده، در عرض هفده روز آن قلعهٔ فلك شکوه را که به مصدوقه این مضمون عصار تبریزی‌که فرد :

زسنگ‌انداز اوسنگی که‌جستی — پس از قرنی سرکیوان شکستی

وعبدالعزیزخان قلعه‌داربود[46]، مفتوح نمود.الحق در گرفتن آن قلعه که از سه طرف آن کوه کیوان شکوه فصیل که سربه‌کهکشان کشیده،ید بیضا فرمود. وصف قلعهٔ قندهار در کتابها[47] مسطور است. در این عصر از آن قلعه نام‌ونشان نیست واز بین نوع انسان خالی است. آن‌حضرت‌بعد

٤٦ ــ برلین . قلعه‌دار او بود. ٤٧ ــ هر دونسخه کتبها.

از فتح قندهار دو کلید ازطلاء احمر درست کرد.در یکی نام قندهار ودر دیگری نام مملکت ایران کنده و نامهٔ‌درکمال محبت به‌پادشاه‌کبیر، سلطان جهانگیر به این مضمون نوشته که هر دو کلید نزد آن برادر (۷۰چ) ارسال داشته ، هر یك که پسند طبع لطیف گردد، آن شهر و مملکت تعلق‌به آن برادر خواهد داشت. دیگر استیصال‌طایفه پرتکیس و تسخیر هرمز است که به سعی جمیلهٔ قوم جلیلهٔ انگلیسه به‌تصرف‌اولیاء درآید.[٤٨] بعد از انجام و اختتام این نگارستان واقعات آن حضرت‌به مطالعه رسیده مندرج بود که سفارش تجار انگلیس را به برادر خود سلطان سلیم نوشته به مصحوب حیدرقلی بیگ روانهٔ هندوستان‌فرمودم‌و تزویج پردگی حریم حرمت کابلی بیگم صبیهٔ محترمه حکیم میرزا بن‌همایون پادشاه است که با پادشاهزاده والاتبار سلطان علی میرزا به ظهور رسید. در سال سی وهفتم جلوس ، مطابق‌سنه اثنی و ثلثین والف [۱۰۳۲] لشکر به عراق عرب کشیده، بغداد و توابع آن را مسخر ساخت ودر عراق وخراسان وآذربایجان و مازندران عمارت عالیه بنا نهاد.[٤٩] به تخصیص در اصفهان و تبریز و اشرف و فرح‌آباد واز اصفهان‌تااشرف مازندران در چهار فرسخ و چهار فرسنگ عمارات و باغات آنچه‌محتاج بود، مهیا داشتند و احتیاج به‌نقل و تحویل اسباب واشیاءنمی‌شد، وباغات عالیه در راه عتبات عالیات ومشهد مقدس معلی بنانهاد، و از اصفهان‌تا مشهد مقدس‌پیاده رفته ، برزیارت مشرف شد.

از (۷۱ر) غرایب امور آنکه [شاه] در منازل زیاده از کاروانیان منزل می‌برید و به قلیل مدتی به ارض اقدس رسید و جمیع مال‌و املاك خود را که به زر حلال خریده بود، که منافع و حاصل آن به هفت

---

٤٨ ــ برلین : اولیاء دولت درآمد. تا شروع جمله «تزویج...»نیز حذف‌شده‌است.
٤٩ ــ سال ۱۰۳۳ هجری‌قمری درواقع آخرین سالی است‌که بغداد به‌تصرف‌ایرانیان درمی‌آیدوتازمان‌جانشین وی صفی اول همچنان تحت نفوذ ایران باقی ماند .

هزار تومان می‌رسید ، هر ساله به سرکار فیض آثار[٥٠] چهارده معصوم صلواةالله علیهم اجمعین وقف کرده و به متولیان آن روضات‌متبرکات می‌رسانیدند ، و [نیز] مال یك ماه‌رمضان المبارك را به رعایای ممالك محروسهٔ خود بخشیده‌بود. یکی ازموزونان‌درمدح‌آن پادشاه ولایت‌نشان فرموده است. الحق جادارد واین قطعه را ملك‌الشعرای ظهوری‌ترشیزی به رشته نظم کشید. نظم :

خدیو فلك رتبه عباس شاه	که در برج شاهنست تابنده ماه
ز شیراز روزی به آئین جم	برون رفت دارای دارا حشم
ز صید افکنیهای شاه و سپاه	چو گردید خالی و پر صیدگاه
به‌آهنگ‌شهر (ارنیان[٥١]) ودشت	سپه بر کشاورزی می‌گذشت
فغان عجوزی سر راه گرفت	عنان نگاههای شهنشه گرفت
نظر کرد شه ، دید بیچارهٔ	سرا پا فغان از ستمکارهٔ
که از فرقه بازداران یکی	ز گردن کشیها سرا پا ...
(٧٢چ) زمن‌بهرباز‌تومرغی‌ربود	که پیشم به صد فر سیمرغ بود
بود تیره‌بی سایه‌اش نام من	همای برون رفته از دام من
ز مرغان دامی فزون ...	شد او بسمل و من به خون ...
به گفتش براین‌لشکر افکن‌نظر	به چشم آیدت آن ستم گرمگر
ستم‌کش به پاسخ چنین‌لب‌گشود	که حالی درآن رستخیزم نبود
که ماند به یادم نشان کسی	به دانم چنین و چنان کسی
مشخص نه مجرم ، سپه بی‌شمار	فرو ماند داور به تدبیر کار
به دستش یکی نازنین باز بود	که از سینه پیرایه ناز بود
به چنگال قهرش سراز تن‌بکند	بخاریش از دست برپا فکند
پس‌آنگه زلشکرسرباز خواست	زهی شاه‌عادل زهی باز خواست
چورحم‌است برحال آن‌ناشکیب	که‌میبایدش‌خوردن‌ازخودفریب

٥٠ ــ «سرکارفیض‌آثار» از مشاغل عصر صفوی است که در «تذکرةالملوك»اشارهٔ دقیقی به وظایف آن نمی‌کند. بنابر تعلیمات ولادیمیر مینورسکی بر «تذکرةالملوك»دائره عوایدمحلی شهرهای متبرکه است که زیر نظر صدرخاصه انجام وظیفه می‌کند جهت‌اطلاع بیشتر نگاه کنید به : و . مینورسکی : «سازمان اداری حکومت صفوی»،ص١٤٧.
٥١ ــ ناخوانا، نسخه برلین فاقد کلیه این اشعار است.

بدان ناتوان صید بیداد رفت که در دام از یاد صیاد رفت
گمم می‌کنی یادو این است‌درد که بسیار خواهی مرایادکرد[٥٢]

در اوایل دولت آن حضرت ، مظفر حسین میرزا ورستم میرزای صفوی به هندوستان نزد اکبر شاه آمدند و در عهد دولت آن حضرت (٧٣ر) فرزندان و برادران که به خیال محال افتادند ، کشته ونابینا شدند و آن حضرت مهابت و سطوت و سیاست بی نهایت داشت و اکثر سلاطین زمان که روی امید به درگاه آن حضرت آورده بودند،ازسلسلهٔ چنگیزخان و غیره هریك را به تمنا و مرادشان رسانید و در اعانت و امداد، شاه دقیقه‌ای فروگذاشت نفرمودند. به‌دشمنان‌کینه‌ور در ایام‌ذلت دستگیری کرده ، به عزت و حرمت، سلوك می‌فرمود و گاهی به جهت طبع آزمایی شعر نیز می‌فرمودند. ازوست :

ذات ما را نرسد نقض زانکار حسود
که نسب نامه ما مهر نبوت دارد
هرکس برای خود سرزلفی گرفته‌است
زنجیرازآن کم‌است که‌دیوانه‌پرشده‌است

یکی از ابنیهٔ عالیه مسجدی است که آن پادشاه ولایت نشان در اصفهان در میدان نقش جهان به اتمام رسانید ، و قلم دوزبان از شرح وصف آن مسجد عاجز است. واهب این مصرع را تاریخ اتمام او یافته، بحق لایق آن مسجد است. فرد:

شد در کعبه در صفاهان باز

و این فرد نیز از واهب است :

آتش افسرده از کاروان وامانده‌ایم
همرهان رفتند و خاکستر نشینم کرده‌اند

گنبد خواجه ربیع وگنبد شیخ‌زاهد و آب خیابان روضهٔ‌رضویه، از همت (٧٤چ) بلند آن پادشاه عدالت دستگاه‌به انجام رسید. اثر خیرازآن پادشاه والاتبار برصحنه‌روزگار، بسیار یادگار مانده‌که تااین زمان‌همگی

---

٥٢ — برلین: کلیهٔ این اشعار در آن حذف شده است وفقط بیت‌زیرآمده‌است:
سکندرتوان و سلیمان شدن ولی شاه عباس نتوان شدن

بناهاموجودند. وفات‌آن‌حضرت سنه‌ثمان وثلثین‌والف [۱۰۳۸]است.این عبارات سنه فارسی، که یك هزار وسی وهشت‌که ازفوت آن حضرت‌خبر می‌دهد ، از حساب ابجد و حروف‌تهجی نیزتاریخ‌رحلت‌مستفادمی گردد. ایام سلطنت چهل‌ودوسال واوقات حیاتش‌شصت سال [بود].وقایع‌بدایع فتوحات زمان دولت و سلطنت آن حضرت یکی از هزار و اندکی از بسیاربه قلم آمد. چون این نسخه مختصر است و گنجایش تفصیل آن نداشت، به تحریر مجمل اکتفا نمود.

ذکر جلوس سام میرزا مخاطب به شاه‌صفی‌بن‌صفی میرزای بهادرخان الصفوی‌الموسوی الحسینی

در شب دوشنبه چهارم جمادی‌الاخر سنه ثمان وثلثین والف هجری پابر اورنك سلطنت نهادند. اکثر شعرا تاریخ جلوس آن حضرت ظل حق یافته بودند و همچنین از تاریخ بدایع آئین این است . مصرع:

صفی‌پا بر اورنگ شاهی نهاد

در سال اول جلوس‌آن‌حضرت پانصد هزار تومان‌انعام‌داده بودندو همچنین منع آوردن آب کهرنگ که‌در سالی پنجاه هزار (۷۵ر) تومان به رعایا بسویه[۵۳] می‌رسید، موقوف داشتند . همچنین کشیدن تنباکورا که به شعلهٔ قورق آن ، خرمن حیات بسیاری از مردم به بادفنا رفته بود، به آب‌لطف و احسان فرونشانیده، گریبان جان جهانیان را ازدست بیداد این شعلهٔ آتش و این خصم سرکش رهایی بخشید. دیگر از اعمال حسنهٔ آن حضرت این است، امر فرمودند که عمال دیوانی با رعایای گیلان و تجار معامله‌ابریشم‌نکنند. هر کسی برضا ورغبت خویش باتجاربخواهد معامله کند ، عمال دیوانی از نفع معامله گیلانیان نگذرند.

دیگر قتل‌غریب شاه و عادل شاه برادر وی که گیلانیان پسران جمشیدخان می‌خواندند، به تیغ خونریز غازیان ، به سزای اعمال خود رسیدند.

---

۵۳ ــ بانسویه.

دیگر از سوانح اقبال گوشمال اسفندیارخان والی ولایت اورگنج وابوالغازی برادر کهتر اوست که حقوق تربیت پیشین را فراموش کرده ، دبازاء بی حقوقی برسرمروآمد. برادرش به نساو ابیورد دست اندازی کرده، آخرالامر هزیمت یافت. بعد از پشیمانی این گنهکاری را به گردن ابوالغازی خان برادر کهتر گذاشته ، در کمال ندامت و خجالت به درگاه جهان پناه فرستاده بود.

دیگر آمد لشکریان ندر محمدخان والی بلخ به صوب تسخیر قلعهٔ ماروچاق و بالامرغاب [54] [بودکه] (۷۶چ) بی‌نیل مقصود مراجعت نمودند .

دیگر گوشمال اویماق قبچــاق است که از دست حسن خان شاملو وقوع یافت .

دیگر فتوحات از دست مجنون بیك یوزباشی سجستانی است، که با لشکر ندر محمدخان والی ولایت بلخ رخ نموده بودند . همچنین‌آمدن خیرات خان‌ایلچی جلیل‌الشان سلطان عبدالله قطب شاه است، که تحف و هدایای فزون از اندازه بیرون همراه آورده ، به نظر آن حضرت گذرانیده بود.

دیگر تنبیه اکراد محمودی و حکاریست که از رستم بیگ ومیر دیوان اعلی شد و همچنین غنیمت آوردن رستم بیك ازوان وارجیش واخلاط و عادلجواز است. دیگر تنبیه حکام کرام و امرای عظام شهرزور و عراق عراب و غنیمت بسیار از اکــراد و اعــراب حدود موصل وکرکوك و شهــرزور و غــیره است.

دیگر آمدن بهاءالدین میرعشرت حکاری و زینل بیگ جلالی محمودی به حوالی طرب‌انگیز تبریز و هزیمت یافتن از دست نقدی

٥٤ ــ در متن قلعه بالامرعات آمده است‌که مسلماً مرادبالامرغاب است. این قلعه در زمان شاه عباس نیز چندین‌بار مورد تاخت و تاز قرارگرفت‌و شاه‌عباس بکرات توجه و سپاه خود را بدان نواحی معطوف داشت. برای آگاهی بیشتر پیرامون این‌برخوردهارجوع کنیدبه اسکندر بیگ ترکمان ؛ «عالم آرای عباسی»ج ۲؛ص۹٦۱ و ۹۹٤ وبــرای اطلاع از قلعهٔ ماروچاق به صفحات متعدد «عالــم آرای عباسی» از جــمله : ٥٧٤ ،٦٠٣، ٦٠٥ ٨٦٥ ، ٨٩٤ ، ٧٤٥ وغیره.

بیگ است.
دیگر لشکرکشی خانزاد خانم ملکه سهران به جنگ خان محمدخان اردلان و گرفتاری وی است. آن ملکه خانم از قبیله سهران و [به] جای [اینکه] معجر خود برسرخود نهادی، زره دلاوری در بر، و کمر شمشیر و کمر ترکش طراز کمر کردی وبرمرکب چابك سواری سوار و به معرکه کارزار می‌شتافت (۷۷ر) وگوی بازی وچوگان‌بازی در میدان با پهلوانان شجاعت شعار و اطوار داشت و اکثر اوقات‌به‌سیر وشکار روزگار می‌گذرانید. ملخص بعد از گرفتاری آن ملکه خانم، خاقان مرحمت‌گستر رعیت‌پرور ازجرایم او گذشته، رخصت فرمودند.
دیگر از سوانح اقبال‌کشته شدن موراد گرجی نمك به‌حرام به‌دست خسرو پادشاه است.
دیگر از سوانح آمدن اقبال التجاء طهمورث‌خان نادم و پشیمان و عفوو مرحمت[۵۵] شاهنشاه گیتی ستان درباره اوست.
دیگر از سوانح اقبال آمدن شاهنگرای خان پادشاهزاده تاتار به آستان جاه و جلال است.
دیگر گرفتار شدن سلیم‌خان حاکم قلعه اخسقه به کمند اقتدار رومیان است‌و آمدن سفر پاشا برای تسخیر قلعه اخسقه[۵۶] و معاودت نمودن ، بی نیل مقصود است.
دیگر رخصت زینل‌خان سپهسالار سپاه ظفر پناه ایران و مقابله با خسرو پاشا سردار روم است وآمدن خسرو پاشا و گرفتن شهرزورو اردلان و همدان و درجزین و شکست یافتن سرداران قزلباش وبازگشتن سردار مذکور و محاصره کردن قلعهٔ بغداد وبه قتل‌رسیدن اکثر لشکریانش از دست سپاه ظفرپناه، و بی نیل مقصود معاودت نمودن به دیار بکر [است].
دیگر از سوانح اقبال بی‌زوال ، تصرف نمودن خان احمدخان محال

---

۵۵ ـ برلین: پشیمان ومرحمت.
۵۶ ـ قلعه های ایروان تفلیس واخسقه ازقلاع مهم منطقه بوده است‌که همواره مورد تهاجم قوای عثمانی قرار گرفت.

اردلان (۷۸چ) و شهر زور به اتفاق زمان بیگ و شکست دادن مصطفی پاشاو کشته شدن وی و تسخیر قلعهٔ گل عنبراست .
دیگر از سوانح اقبال تسخیر قلعه نو احداث حله، که به حکم خسرو پاشا و خلیل پاشا بنا کرده بودند، به سعی رستم بیگ سپهدار، به قصد تصرف ارکان دولت ابد مدت درآمد ، واکثرپاشایان اسیر بند و زنجیر گردیدند . یکی از شعراء بلاغت شعار تاریخ وقوع این واقعه راچنین بافته است؛ [و]

حله آمد به دست شاه صفی

[را] در سلك نظم کشید .
دیگر از سوانح اقبال رفتن طهماسب قلی‌خان به گوشمال زیاده‌سران اکراد محمودی و از آنجا به تاخت وتاراج [قلعه] اخلاطوعادلجو از [=عادلجوز]و غنیمت بسیاربه دست‌آوردن ومراجعت‌کردن [است].
دیگر از واقع غریبه کشته‌شدن‌همایون خان، والی گرجستان کارتیل، به دست سهراب نمك به حرام است، و کشته شدن سهراب طهمورث‌خان والی گرجستان کاخت [است].
دیگر آمدن سید برکه از طرف شاه جهان نزد شاهنشاه گیتی ستان از راه پرسش تعزیت خاقان فردوس مکان و رسانیدن تهنیت جلوس‌همایون به آستان سدره نشان[57] و تحف فراوان وهدایا آوردن‌وبه نظر خاقان جهانیان رسانیدن و تحایف فراوان از نزد شاهنشاه‌برای شاه جهان بردن وبا نامه صداقت عنوان روانهٔ (۷۹ر) هندوستان [کردن است]
دیگر از سوانح اقبال سزای شیرخان تربتی حاکم فوشنج است که خود را ثانی شیرخان‌سورمی‌دانست.دودفعه ازدست‌علی‌مردان‌خان‌زیگ بیگلربیگی قندهار شکست فاحش یافت.
دیگر از سوانح اقبال شوروشر هندی میرزا نام [بود]،که افاغنه‌و هنود اورا پادشاهزاده می‌خواندند ودرجنگ شیرخان‌افغان دستگیرشده‌و با دیگر اساری در قندهار بود. [وی] از بند رها یافته ، به اتفاق افاغنه و هنود خواست که شهر قندهار را به تصرف در آورد. آخرالامر کار

۵۷ . سدره نشینان کنایه از ملائکه مقرب است.

از پیش نرفته دستگیر واسیر شد. علی مردان خان‌وی‌را به درگاه جهان پناه فرستاد.

دیگر خاقان مرحمت گستر، اسرای رومیان را که در محاصرهٔ خلیل پاشا دستگیر شده بودند، رخصت دیار روم فرمودند، وحکام قلعه اخسقه، رانیز پادشاه روم در تلافی آن احسان، روانهٔ ایران نمود.

دیگر سانحهٔ عجیبه غریبه ظهور و خروج درویش رضا است که به دست قزوینیان کشته گشت، وآن مرد و ادعای مهدویت و بعضی اوقات ادعای نیابت او می‌کرد.[۵۸] از وقایع بدایع قتل عیسی‌خان قورچی‌باشی[۵۹] و پسران اوست و نابینا کردن شاهزادگان امی صفوی است که به فساد مفسدین به ظهور پیوست که شاهزادگان معظم از نسل خلیفه‌سلطان و غیره بودند. منصب وزارت ا زاستعفای خلیفه سلطان (۸۰چ) به میرزا طالب خان مرحوم حاتم بیگ رسید.

دیگر از خیرات و مبرات آن حضرت، تعمیر گنبد نجف اشرف و بیرون آوردن نهر عمیق و عریض از حوالی حله از جوار مسجد کوفه و عمارت خورنق که از بناهای نعمان بن منذر در زمان بهرام گور است، گذرانیده، آب فرات را به دریای نجف رسانید. (وی‌این امررا) نسبت [به] جد بزرگوار والاتبار شاه اسمعیل اناراالله برهانه عمل نمود. از غرایب کرامات و عجایب مقامات و حکایات، سنگهای تراشیده در حوالی نجف اشرف پیدا شده بود. با اینکه [از] معدن سنگ در آن مکان کسی نشان نمی‌داد و پیش از بیرون آمدن سنگ، شاهنشاه عدالت دستگاه، فرمان داده بود که سنگ های عمارات آن را از طاق کسری حمل و نقل نمایند. تاریخ آمدن فرات به نجف اشرف،

---

۵۸ ــ درویش رضا از نادر بازماندگان فرقه نقطویه بودکه در زمان شاه‌عباس اول سرکوب شد پیروان این فرقه بگونه‌ای توانستند در خارج ازکشور ایران و در نواحی آسیای صغیر تاثیر عمیقی بر حرکت بکتاشیه در دولت عثمانی بگذارند.

۵۹ ــ قورچی باشی (=امیرالامراء) در واقع به مثابه وزیر جنگ بود و از مناصب‌و مشاغل بسیار مهم به شمار می‌رفت؛ در عصر شاه عباس اول که در تشکیلات نظامی‌تغییراتی ایجاد شد ، از قدرت وی تاحدی کاسته گردید.جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به : «سازمان اداری حکومت صفوی»، تعلیقات مینورسکی بر «تذکرةالملوك» ص ۸۵ و بعد.

شعراء بلاغت شعار به این مضمون یافتند.
فرد :
سال تاریخ چو پرسید از ایشان گفتند
آب ما از مدد ساقی کـوثـر آمد
دیگر از سوانح اقبال کشته شدن حرامیان ارس، که در بحر خزر کشتیهای شکسته و درست[۶۰] سوداگران بحررا غارت می‌کردند . باد مخالف ، آنها را به بادکوبه رسانیده، جماعهٔ بادکوبه آن طایفه از شمشیر گذرانیدند. در سال چهارم جلوس، چهار نفر شاهزادگان مکفوف‌البصر که درقلعهٔ الموت بسر می‌بردند ، با فساد اشرار نابکار ، رخت از زندگانی به جهان جاودانی کشیدند .
(۸۱ر) اول سلطان محمد میرزا خلف نواب فردوس آرامگاه ،دویم امام قلی میرزا، برادر سیوم نجف‌قلی‌میرزا ولد امام قلی میرزا، چهارم سلطان سلیمان میرزاولد شاهزاده شهادت لواصفی میرزا .
دیگر نابینا کردن سنجر میرزا نبیرهٔ دختری شاه جنت مکان ، ثانی مظفر حسین میرزا ولد سنجر میرزا ثالث، پسر شاه ظهیرالدین علی‌ولدشاه خلیل‌الله . رابعه سلطان حسین میرزا ولد علی قلی میرزا.
سوانح دیگر کشته‌شدن چراغ‌خان مفسداست که‌باعث‌قتل شاهزادگان بود ، و بررعایا نیز جبر و تعدی می‌نمود ، به سزای اعمال خود رسید.
دیگر از وقایع عجیبه این سال یوسف آقایوزباشی غلامان خاصه شریفه است که به فرمان خاقان بحر و بربه‌دست علی‌قلی‌بیگ بیاسادوبه جزا و سزای اطوار و کردار خود رسید . جمیع اقارب اوکه‌در آزار رعایا شریك او بودند ، معزول و مقتول گردیدند . دربن سال‌آن حضرت به ذات مبارك به راه و رسم دوست ودشمن پرداخت ومناصب به‌هریك از فدویان قسمت فرمود . دربن سال خیرات خان ایلچی ، سلطان عبدالله‌قطب شاه والی کلکنده دیار دکن را رخصت فرموده ، امام قلی بیگ شاملو یساول صحبت را به طرز وطور ایلچی گری با تحف وهدایایشان بـه

۶۰ ـ سیم وزرمسکوك ، سکه تمام عیار

اتفاق خیرات خان روانهٔ (۸۲چ) دکن فرمود.
دیگر آمدن سپاه امام قلی خان والی ولایت توران به‌محاصرهٔ‌مرو، بی‌نیل مقصود و برگشتن و آمدن سپاه ندر محمدخان از بلخ به‌خراسان برسر ماروچاق وکاری نساختن ومراجعت کردن‌است.
دیگر وقایع بندی میرزا که دعوت پسر سلطان خسرو و نبیرگی پادشاه خلد مقیم شاه‌سلیم می‌نمود وشیرخان افغان او را دست آواز یاغیگری خود کرده بود. سلطان بلاغی اقرار نمود که بندی‌میرزا پسر سلطان خسرو مکحول است. سلطان بلاغی صورت حال خود را به‌این منوال بیان می‌نمود که دواربخت پسر سلطان خسرو مکحول‌است . احوال سلطان بلاغی حواله «تاریخ خلدبرین» است.
دیگر آمدن بایسنغر میرزا پسر دانیال بن جلال الدین اکبر پادشاه است، که او اظهار می‌کرد که میرزا بلاغی پادشاهزاده نیست و از حسن سماوتقدیر او مفهوم می‌شد که پادشاهزادهٔ بابری تیموری است واعلی حضرت آقائی او را در اقوال ، صادق می‌شمردند، و کمال احترام می‌فرمودند . درین سال‌رفتن رستم‌خان به گرجستان و اطاعت گرجیان و کشته شدن امام قلی خان و پسران او ونابینا شدن بعضی از پسران او وگریختن طهمورث‌خان‌و داودخان برادرامام قلی‌خان و پسران [است]. باعث (۸۳ر) قتل امام قلی‌خان یاغیگری داودخان وطهمورث‌خان بود ودرین سال فرخ فال مولد فرزند سعادتمندخاقان گیتی ستان، سلطان محمد میرزا نام است که از عرصه شهود پابه عالم وجود نهاد و در سال پنجم جلوس که‌سنهٔ هزار و چهل و سه‌هجری (۱۰٤۳) بود ، سوندوك سلطان حکمران دارالمؤمنین بحرین ، شمشیر امیر تیمور گورکان را در دارالسلطنت قزوین به نظر پادشاه بحر و برگذرانیده، نذر نمودودر قضیهٔ آن تیغ بی نظیرکهنه ، اسامی نامی گرامی امیرتیمور نقش بود. میرزاطالب خان اعتمادالدوله وزیر، تاریخ آوردن او گفته است .بیت:

شاه شاهان جهان شاه صفی
که ازو گشت جهان عالم پیر

تاجهان راکند از ظلمت پاك
برق تیغش شده خورشید منیر
تیغ تیمور که از دیدهٔ خلق
بود چون آب نهان در شمشیر
در زمان شه دین ظاهر شد
بی طلبکار چو خورشید منیر
پست شاهش به میان منطقه‌وار
تا کند کل جهان را تسخیر
هاتفی گفت پی تاریخش
می‌شود پادشه عالمگیر

در سال ششم جلوس، میر همای ایلچی شاه جهان برای بردن اسبان تازی نژاد از نزد شاهنشاه جم آمده بود. با اسبان تازی و به کمال سرفرازی مراجعت به دیار هند فرمود ودرین سال ایلچی والی ولایت اورگنج به سعادت کرنش خلیفه[۶۱] (۸۴چ) دارای جهان سرفراز گردید. وقایع دیگر آمدن عبدالعزیزخان بابیست هزار سوار جرار خونخوار نیزه گذار اوزبك به‌تاخت خراسان‌وکاری نساختن ومراجعت کردن‌است. درین سال به استدعای رعایاء تبریز که از سیل‌باران‌کهسار[۶۲] آنجا عماراتشان منهدم می‌شود، سدی چون سد اسکندر به فرمان خاقان‌هفت کشور، قورچیان عظام بستند و نهرعمیق نیز کندند.

دیگر از غرایب‌زمان ونوادر دوران در آن اوان، زمان آمدن‌باران بود، چندان باران‌بارید که هر گاه آن سد نبودی، تمام شهرویران‌شدی. دیگر در حله، قلعه در نهایت استواری به حسب‌الحکم اشرف بنانهادند.

دیگر آمدن ایلچی والی دادیان به‌عز شرف‌بساط بوسی خاقان‌سکندر نشان‌است .

۶۱ــ برلین : حضرت خلیفه آورده است. همین کلمه کرنش به‌صورت کورنش‌آمده است که واو آن ملفوظ نیست و فقط برای بیان ماقبل است. لغتی است‌ترکی به معنی سلام کردن و خم‌شدن.

۶۲ ــ برلین : کوهسار

دیگر درین سال آمدن صفدرخان ایلچی پادشاه‌والاجاه شاه جهان است. از وقایع‌اقبال آمدن عبدالعزیزخان باسی‌هزارسوار اوزبك به‌غارت خراسان و شکست خوردن از دست امیرخان قورچی باشی، و سه هزار اسرای بسیار[٦٣]، و کتابخانه و کارخانجات به دست امیرخان آمد. حضرت ظل سبحان آن غنائم بی‌شمار را به انعام رستم محمدخان ولدولی ـ محمدخان عنایت فرمودند. در سنه یك هزار و چهل و چهار طاعون شدیدی در دارالسلطنهٔ (٨٥ر) قزوین و بعضی بلاد آذربایجان و بغداد روی‌داد، که یکی از عطاران بغداد در یك روز زیاده بربیست هزار بسته کافور برای تجهیز و تکفین داده بود، ومتولی بدرهٔ زری برداشته، فرار برقرار داده بود. اتفاقاً از بیم جان در کوچه های بغداد انداخته، جان خود را ا زآن دریای‌پرشوروشربرکنار انداخت . بعد از شش ماه که مراجعت به بغداد نمود، بدرهٔ زرخودرا سر به مهر در کنار دجله یافت. باقی حالات ازین دوواردات‌واضح رای عقلامی گردد. آمدن سیل‌عظیم‌از رودخانه دارالمومنین معصومه قم و خراب شدن شهر درین سال بود.در سنهٔ یك هزار و چهل و پنج آمدن سلطان مرادخان خواندکار روم‌به‌دیار ایران بود. آخر الامراز ضرب‌دست‌دلاوران ایرانی تاب‌مقاومت نیاورده، از آذربایجان کوچ بر کوچ روانهٔ دیار خویش گردید.

درین سال که سلطان روم قلعهٔ ایروان را تسخیر کرد، پاشایان معتبر خود را دروگذارده بود. خاقان گیتی ستان [آن را] به تسخیر خویش درآورده ، پاشایان را از جان امان داد. خلف بیگ سفره‌چی باشی که به ساختن قلعه حله مامور بود، اکثر خانه‌ها و نخلستان‌ها را خراب کرد. وبریده بود. چون‌به عرض خاقان‌دادرس رسید ،مبلغ‌چهارهزارو (٨٦چ) سیصد تومان از خزانهٔ عامره به صاحبان املاك مرحمت فرمود.

درین سال‌ایلچی پادشاه ارس به رسم‌تهنیت ومبارکباد جلوس‌همایون با یك دست شونقار[٦٤] وبیست جامه‌وار سمور به‌رسم سوغات ازپیش پادشاه

---

٦٣ ــ در هر دو نسخه‌بهمین عبارت نوشته شده است.

٦٤ ــ شونقار = شنقار= سنقر (=سنقور)، یکی از انواع باز و مخصوص نواحی سردسیر است.

خود آورده ، کمال اعزاز و احترام یافته،به خلاع‌فاخره سرافراز گردید.
درین سال فرستادهٔ وزیر اعظم خواندکاروم به درگاه آسمان جاه برای صلح و صلاح آمده بود.
هم درین سال خان احمدخان اردلان از راه کفران نعمت و طغیان طبیعت به سلطان روم پیوسته ، پاشایان معتبر دیار روم را به‌کمك‌خویش طلبیده ،آخر الامر از دست سپاه ظفر پناه ،شکست‌یافته ، پاشایان معتبر روم اسیر ودستگیر لشکر ظفر اثر گردیدند.
در سال یك هزا رو چهل وشش هجری ابوالغازی خان والی‌ولایت اورگنج و صفدرخان ایلچی هند و ایلچی عادل شاه و باقی‌رسیدگان‌را کمال اعزاز و احترام فرمود.
درین سال به حسب‌التمناء ارامنه جولاه که در کنار زاینده رود اصفهان ساکن عالیه دارند ، به حضور خاقان سکندرشان ملتمس آن گردیدند که در روز عید بزرگشان، آن حضرت درآن انجمن‌رونق‌افزا شوند. ملتمس ارامنه به عز قبول رسید.
درین سال ایلچیان فرنگ،انگلیس وفرانسیس به درگاه آسمان جاه (۸۷ر) آمدند.
درین سال خیرمآل ، مبلغ پنج هزار تومان به صفدرخان ایلچی‌شاه جهان انعام فرمودند و علاوهٔ آن از شمشیر و جیقه[۶۵] و خنجر مرصع‌و اسب‌تازی مزین به زین ویراق طلایی و خلاع فاخره ، متواتر رحمت فرموده ، رخصت کردند.
دیگر آمدن‌عبدالعزیزخان بن‌ندر محمدخان باسی هزار سوار به تاخت خراسان ونادم برگشتن وانهدام کاخ جلال او و هزیمت لشکریانش از دست یوسف سلطان‌است.
درین سال آمدن ایلچیان فرنگ به تخصیص ایلچی پادشاه روس است که تحف و هدایای بسیار از جانب پادشاهان‌خود آورده بودند .به اعزاز و احترام مالاکلام به خلاع فاخره سرفراز گشته ، مراجعت به

۶۵ ــ از اعلام و نشانهای شاهی در عصر صفوی مانند برخی ادوار دیگر، جیقه است که معمولا به شکل بته جقه، از جواهر ساخته می‌شدو به جلودستار مرسوم وصل می‌گردید.

وطن خویش نمودنـــد.

درین سال درخشیدن کوکب باهرالنور آسمان جاه و جلال است که از مقدم آن فرزندباعث سرور گردید.

درین سال خبر ورود میرحسین ایلچی هندوستان از راه دارالقرار قندهاراست. درسنه یك هزار وچهلو هفت هجری ،که میر حسین ایلچی جدید هندوستان یك قبضه شمشیر و یك عدد کمر مرصع وقدری عطـر جهانگیری و بعضی از تحف و هدایا به رسم ارمغان آورده بود، ازنظر اشراق اثر گذرانیده به خلاع فاخره و انعامات باهره سربلند وروانهٔ دیار خود گردید.

درین سال علی مردان خان راه (۸۸چ) نمك بحرامی طوق بدنامی برگردن نهاده، کلیه قندهار را به سعیدخان سپرده، خود روانهٔ دیـار هندوستان گردید.

در سنهٔ یك هزار وچهل و هفت سلطان مراد برسربغداد آمد، وبعد از محاصره تسخیرنمود. گویندکه دریك روز برج سفیدکه یکی ازبروج قلعه بغداد است، چهل و پنج هزار گلوله توپ زده بودند، که وزن هـر گلوله پنج من به سنگ تبریز بود و در آن روز رستاخیز، پادشاه روم خود به نفس[٦٦] در یورش، شریك آن قلعه فلك اساس باطایفه نسناس اشتغال داشت . بعد ازتسخیرقلعه ، نامه مودت ختامه مصحوب محمدپاشا روانهٔ درگاه معـلی نموده بود و در نامه اظهار کرده به صلاح ریش سفیـدان قبایل قزلباشیه ساروخان طالش به این امر مامور شده، سنور [ثغور] و سرحد را به اتفاق مصطفی پاشا وزیر اعظم به سوگند مؤکد قراردادند.

درسنه یك هزار و چهل و هشت که یادگار بیگ ناظر دواب به رسم سفارت به نزد شاه جهان فرمای دیار هندوستان رفته بود، مراجعت کرده، نامهٔ اخلاص ختنا پادشاه والاجاه را به نظر شهریار کامکار نامدار گذرانید. در نامه مندرج بود که شایان شیوه صداقت و دوستی آن است که به وقوع سانحه ولایت قندهار، غبار انگیز خاطر قدسی سرایر نبوده،

---

٦٦ ــ برلین : به نفس نفیس.

به قدر مداخل آن دیار وزاید (۸۹ر) برآن هرساله درهرمحل ازمحال هندوستان که خواهش‌فرمایند، اجناس مرغوبه به اتمام رسانیده ، تحفهٔ بزم‌الفت والتیام گردد و به رسم یاد بود یك عدد صراحی مرصع بـه زمرد و یاقوت و یك عدد پیاله با سرپوش و چند قبضه تفنگ و بعضی اجناس و امتعه‌گران بهاءکه به مصحوب مشارالیه تحفهٔبزم حضورنموده بود، به نظر اکسیراثر رسانید. همچنین آمدن‌عمه‌وعم‌زادهٔ عبدالله قطب شاه پادشاه دکن در معموره خلدآئین دارالسلطنت قزوین مراجعت از حرمین شریفین وبه اشارهٔ والا در حریم حرم با پردگیان آن مقام محترم همنشین شدند.

درین سال سلطان مرادخان خواندکار روم‌به جهان جاودان شتافته‌و جلوس ابراهیم، برادروی بر اورنگ شاهی روم بود.

درین سال خسرو غلام سلطان بلاغی را مکرر به مجلس همایـون طلبیده، به صحبت خود سرافراز فرمود.

وقایع‌غریبه وسوانح عجیبه این سال، شاطری بی نام‌ونشان[ی‌است] که‌شباهت [به] درویش رضا داشت. مریدان درویش رضا دور او جمع شدند و آن شاطرنیز غنیمت دانسته ، آخرالامر به‌تیغ سیاست رسید.

درسنه یك‌هزارو چهل‌ونه محمد آقا ایلچی خواندکـار روم بـه درگاه خاقان هفت کشور رسید. همچنین ایلچی والی باشی آچوق با پیشکش های لایق به درگاه آسمان جاه آمد. رفتن ابراهیم خان قاجار بـه سفـارت (۹۰چ) روم است.

از غرایب سوانح‌که در تابستان این سال‌در حدود طبس کیلکی به وضوح پیوست، وزیدن باد سموم بود که از تقریر کهن سالان‌هرگز به‌وقوع نیامده بود.

هم درین سال در دارالسلطنت تبریز وده خارقان‌دوازده هزارکس مردو زن سردر مغاك خاك کشیدند.

از غرایب دیگر، شخصی از مردم آن قریه دیگر به دنبال روباه و خرگوش می‌رود، وجمیع اهل ده خبر شده،به دنبال آن دوگریزپاروان می‌شوند. وقتی که جملگی از ده کنار رفتند، جمیع ابنیه عالیه آن ده‌از

آفت زلزله با زمین یکسان‌می‌گردد. قریه دیگر دو کودك با یکدیگر منازعه و مناقشه می‌کنند. اقوام جانبین از ده بیرون آمده، منازعه به طول می‌کشد، به صحرا رفته به مقاتله ومنازعه مشغول می‌شوند. دراین اثنا جمیع عمارات آن‌قریه بازمین برابرمی‌شود و به‌این‌دو وسیله،خلق آن دو قریه از آفت زلزله، امان می‌یابند.[۶۷]

دیگر[۶۸] آمدن ایلچی ریم پاپای فرنگ و ایلچی پادشاه روس است که با نامه‌های صداقت عنوان به تحایف وهدایای فراوان نزد خاقان‌جم پاسبان آمده بودند. درسنه یك هزار وپنجاه خبر آمدن امامقلی خان، خان‌ترکستان به‌مرو است،وآمدن حکیم نظام‌الدین‌ایلچی پادشاه‌والاجاه دکن است، (۹۱ر) که با تحایف بسیار به رسم سوغات همراه‌داشت. همچنین ایلچیان اسفند یار خان والی ولایت اورگنج ولوند خان[۶۹] والی دادیان و گذرانیدن پیشکش فراوان است.

همچنین دربن‌سال‌قابل آقا ایلچی سلطان ابراهیم خواندکارجدید به جهت استقرار و استحکام مبانی صلح و صلاح رسید و یاد بود سلطان ابراهیم به‌نظر اشرف گذرانید.

هم‌دربن سال، جلال‌الدین محمدکه از نژادسلاطین بدخشان بود به تقبیل[۷۰] آستان پیوند رسیده، در سلك چاکران منتظم گردید.

دربن سال آمدن شاه‌وردی خان بیگلربیگی لرستان و خلیل خان حاکم بختیاری و مهناخان عرب خزاعی که باج‌گذار خواندکارروم بودند، باقبایل و عشایر روی امید به‌آستان‌اقبال نشان آوردندومهناخان عرب‌به حکومت ولایت زبدان سربلند گردید.

---

۶۷ ــ در مجموعهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ایران (تهران سابق) که منسوب به فرزند شیخ علی‌خان زنگنه (ص۷۹و۸۰) شرح زلزله سال ۵۰ ــ ۱۵۴۹ تعدادتلفات‌و میزان خسارت توسط محمد نصیر، محررابن مجموعه به اطلاع شاه صفی گزارش می‌شود وهمچنین در ذیل عالم آرای عباسی ذکرشده است. به نقل از یحیی ذکاء: «زمین لرزه های تبریز» (تهران بی نا، ۱۳۵۹).

۶۸ ــ نسخه برلین فاقد چند صفحه است.

۶۹ ــ لوندخان (Levan) والی گرجی دادیان بود

۷۰ ــ بوسیدن، بوسه زدن.

درین سال آمدن ایلچیان ندر محمدخان والی ولایت بلـخ است و درروز دوشنبه سنه اثنی وخمسین والف هجری طایر عرش پرواز روح قدسی آن سفر گـزین دیار علیین با مرغان خوش الحان چنـان هم پرواز شد. هرگاه قلم مشکین رقم با وجود رعنایی[71] ، خواهد که‌در وصف این برگزیدهٔ خالق الانس والجن پردازد. هر آئینه (۹۲چ) عهده برآن نتواند شد. شرح صفات پسندیدهٔ آن حضرت زیاده ازآن است که در حوصلهٔ تحریر و تقریر گنجد. میرزا محمدعلی تبریزی المتخلص‌به صائب قصیدهٔ در مدح آن حضرت گفته . این چند بیت‌ازآنجاست. نظم:

شاهنشهی که بینهٔ صاحب الـزمان
ازنام او ظهور نموده است در شمار
شاهی که آسمان نسب نامـه صفی
خورشیدوار سرزده‌ازبرج‌هشت‌وچار
شاهی که با مروج دین نبی بحـق
نامش موافق است بتایید کردکار
آن سایه خدای کـه سال جلوس او
شد همچو آفتاب زظل حق آشکار

شرح حالات و واردات آن حضرت حوالهٔ «تاریخ خلدبرین» است و این فرد از ابکار افکار آن حضرت صحیفه یادگارگـذاشت. فرد:

اگر بارم دهی درخدمتت جان برکمر بندم
وگر بـرخاطرت بـارم بگو تا بار بربندم

ذکر سلطنت و خلافت شاه‌عباس ثانی بـن‌شاه صفی‌الصفوی المـوسوی الحسینی بهادر خان

آن حضرت در شب جمعه‌شانزدهم شهر صفر، مطابق یونت‌ئیل‌ترکی، سنه‌اثنی و خمسین والف هجـری در دارالمؤمنین کاشان بر اورنگ سلطنت وجهانبانی جـلوس فرمودند، و موزونان آن عصر واوان «ظل معبود» را تاریخ جلوس یافتند،ودست گهربار راچون‌ابرنیسان، برخاص

۷۱ ــ برلین : رعنایی و زیبایی.

وعام زمانیان مانند قطرا تامطارباران انعام فرمودند.[۷۲] [۹۳ر]

درین سال ایلچیان وندر محمدخان به افسر الحاج مطالب سربلند فرموده‌و ساروخان بیگ اجرلو را به موافقت ایشان روان فرمودند.

درین سال رستم محمدخان خلف‌ولی محمدخان، خان‌کلان ترکستان که از نمك پروردگان قدیم بود، به شرف دست بوس سرافرازشد.

درین سال سلطان بلاغی در خطه خلدقرین قزوین به‌شرف دست‌بوس صاحبقرانی امتیاز یافت.

درین سال‌آن حضرت‌به‌تحصیل خط‌وسواد وسایرکمالات‌لازمه‌دولت خداداد وقبق اندازی[۷۳] وباقی فنون سپاهیگری مشغول شدند.

درین سال خبرآمدن داراشکوه به‌غزنین وخان دوران خان‌به‌قندهار به کمك سعید خان است.

دیگرآمدن امام‌قلی‌خان فرمانفرمای‌ترکستان به آستان گردون‌شأن و مهمانوازی آن پادشاه صاحب نام و نشان است‌که از اول از سرحد مروتا دارالسلطنت قزوین دقیقهٔ از لوازم مهمان نوازی فوت و فرو گذاشت نکرده ، به کمال تعظیم و تکریم استقبال پادشاه چنگیزی کرده، از قزوین [به]طواف‌مکه معظمه روانه‌شده، رخصت‌فرمودند ومشایعت‌آن پادشاه نیز کردند. از نقد وجنس‌که به اخلاصهٔ دودمان چنگیزی سلوك فرموده بودند ، بیست هزار تومان [بود].

درین سال طغیان جنت طبیعت وسور سریرت طهمورث نادان و فرار او وظایفهٔ اوست از گرجستان، و تسخیر قلعه های آن دیار است.

(۹۴چ)درین سال خبرفوت اسفندیار خان والی اورگنج‌رسید.بیان نوروزسال فرخ فال قوی‌ئیل است.

---

۷۲ ــ برای آگاهی ازوقایع دوران شاه عباس دوم همچنین رجوع کنید به : محمد طاهر وحید قزوینی: «عباسنامه»، شرح‌زندگانی ۲۳ ساله شاه‌عباس ثانی (۱۰۷۳ ــ ۱۰۵۲)، به تصحیح ابراهیم دهگان (اراك۱۳۲۹) .

۷۳ ــ قباق افکندن ، زدن حلقه قباق است ، قباق چوبی بلند است‌که در وسط میدان نصب می‌کنند و بدان حلقه‌ای درانتها آویزان است. سوار کاران می‌بایست همچنان که‌اسب در حال دویدن است، بتواندتیری حواله حلقه‌که معمولا ازطلاونقره‌است‌بکنندهرکس که‌بهتر بزند ، حلقه ازآن اوست .

دیگر مطابق سنهٔ ثلاث‌و خمسین بعدالالف [١٠٥٣]، در سال آمدن یوسف آقا از طرف سلطان ابراهیم قیصر روم به درگاه معلی و تهنیت جلوس میمنت مأنوس‌بانامه مودت وختامه [است].

همچنین‌ایلچیان اورس از راه تهنیت و مبارکباد جلوس میمنت مأنوس به درگاه معلی جهان پناه آمده، مقتضی الاوطار طریق معاودت به‌دیار خود پیمودند.

درین سال فرخ‌فال‌سیچین‌ئیل مطابق سنه اربع و خمسین بعدالالف تنبیه الوار بختیاری‌است که از جاده اطاعت انحـراف ورزیده بودند.

درین سال آمدن زال از سطاودیونم سیلاخـور،[٧٤] سرکردگـان گرجستان به درگاه معلی است، که به شفاعت رستم محمدخان به شرف سجده و پابوس سرافـراز گشتنـد.

درین‌سال طاهر محمد بکاول ایلچی ندر محمدخان، فرمانفرمـای ترکستان بانامه صداقت عنوان به جهت تاسیس مبانی صلح و صلاح‌آمده بود. از تواریخ غریبه این‌سال وقوع زلزله در ولایت‌وان، و بندرمبارك عباسی بود که خلقی بی‌نهایت ازین راه به چاه نیستی‌افتادند.

در سال فرخ‌فال تخاقوی‌ئیل ترکی مطابق‌سنه خمس وخمسین والف کشته‌شدن میرزا تقی اعتماد الدولـه است .

جانی‌خان نادان و سیاست خاقان و کشور گیر به تلافی این جرات بی‌محابانه جانی خان (٩٥ر) ورفقای او درین سال بود.

درین سال مجدداً خلیفه سلطان به حکم خاقان بحروبر، مسندوزارت رازیب وزینت داد.

درین سال اعلیحضرت صاحب قران، جمیع رنـدان باده نوش و خراباتیان ممالك ایران را از منهیات منع فرمودند.

سال فرخ‌فال‌ایت‌ئیل ترکی مطابق سنه‌ست و خمسین والف [١٠٥٦] هجری. درین سال توسل جستن ندرمحمدخان ، خان کـلان ترکستان

---

٧٤ ــ در نسخه برلین «سطاوولونم ایسلاخور» نوشته شده است . د رمنابع نام محل ویا شخصی با این مشخصات یافت نشد در زمره اسامی خراجگزاران گرجستان نیز چنین نامی آورده نشده است.

چنگیزی نژاد وآمدن به اصفهان به شرف دست بوس خاقان روی‌زمین مشرف شدن به استقبال نمودن خاقان گیتی ستان و مهمان‌نوازی نسبت‌به آن پادشاهان وساروخان طالش‌را به سرداری متفق‌خان مشارالیه نمودن و از عنایت خاقان گیتی ستان به ملك موروثی مسلط شدن است.

درین سال که از راه آمدورفت خان چنگیزی نژاد، اتفاق افتاد سوای آنچه اخراجات‌درولایت خراسان شده بود،زیاده بر پنجاه هزار تومان نقد وجنس ازسرکار خاصه شریفه بود.

دیگر آمدن ایلچیان فرمانفرمای هندوستان ، شاه جهان نثارخان وارسلان بیگ با نامه صداقت عنوان وتحف وهدایای فراوان از انواع اقمشه و جواهر رنگین‌بایك قبضه شمشیر الماس نگار از جانب پادشاه‌و اظهارارادت و اخلاص نمودن از طرف شاه‌جهان(٩٦چ) وبردن‌ایلچیان به‌شکارگاه [است]درشکارگاه ازدوچوبه‌تیر،چهارشکارکردن آن‌شهریار شیرشکاروقدرت‌بازوی خود را برشهریاران جهان آشکارا نمودن است.

درین سال عمارت چهل ستون به اتمام رسید. سلطان العلماءوزیر دیوان اعلی به زبان الهام بیان تاریخ اتمام او را این مصرع یافته بود.

مصرع : مبارکترین بناهای دنیا

برادر میرزاطاهر وحید که در آن اوان مجلس نویس[75] بود.تاریخ آن‌را «خانه چشم‌جهان»یافت. سال‌فرخ‌فال‌سیچان‌ئیل مطابق١٠٥٨، درسال فرخ فال تولد ارجمند آن حضرت پادشاهزاده والا جاه یافته بود.

دیگرازسوانح اقبال این‌سال، شکست طهمورث‌بادان والی گرجستان از دست رستمخا ن‌است. در همان اوان ،داود میرزا پسر طهمورث به دست بهادران قراقلر[76] کشته می گردد.

---

٧٥ ــ منصب مجلس نویسی(واقعه‌نویس) یکی از مناصب مهم عصر صفوی است. وی در غیبت وزیر اعظم عهده‌دار وظایف‌او بوده‌است ودر مقابل وزیراعظم (=وزیر راست)، مجلس نویس وزیر چپ‌خوانده می‌شد. دیگر وظایف‌مجلس نویس عبارت بودنداز : ١ــنوشتن وتنظیم مذاکرات و صورت جلسات٢ــ انجام امور ودستورات شاه مانند نوشتن فرامین ٣ ــ به اطلاع رساندن اخبار و وقایع بمشخص شاه برای آگاهی‌بیشتر پیرامون وظایف مجلس نویس رجوع کنید به و مینورسکی: «سازمان اداری حکومت صفوی»ص٩٥.

٧٦ ــطایفه‌قراقلر که قراغلووقرقلو نیزخوانده می‌شود،جزایلات ذوالقدر وافشارمحسوب می‌گردند.نگاه کنید به: و. مینورسکی ، «سازمان‌اداری‌حکومت صفوی،ص ٢٤و٢٤٥.

هم درین سال خسروسلطان و بابا حاجی سلطان وسایرریش سفیدان ایل ترکمان که در حدود بلخ جا و مقام داشتند ، به شرف بساط بوسی حضرت صاحبقرانی‌سرافراز شدنـــد.

هم‌درین‌سال مهدی خواجه از جانب ندره‌محمد خان والی ابوالغازی خان، والی اورگنج‌به‌عز بساط‌بوسی خاقان‌سکندرشاه سرافرازی (۹۷ر) یافتند .

هم‌درین سال آمدن ایلچی از طرف طرازندهٔ تخت و دیهیم سلطان ابراهیم خواندکار روم است،که تحایف بسیار وارمغا نهای بی شماربانامه به نظر انور گذرانید .در نامهٔ پادشاه روم خواهش یك زنجیر فیل کرده بود. درین سال مکرر ایلچیان روم رسیدند. درین سال شاه‌قلی بیگ را بانامه مودت ختامه که از قلم سحر به رقم میرزاطاهر وحید زینت‌نگارش یافته بود، برای فرمانفرمای‌کشور هندوستان، شاه‌جهان به‌اتفاق مشارالیه روانه فرمودند. در نامه، زینت نگارش داده بودند که نظر به اتحـاد قدیمانه قندهار که، به تقلب علی‌مردان خان‌زیك نمك به حرام به‌کارکنان آن برادر سپرده [شده است]، در رسید ایلچی به کارکنان این بـرادر سپارند.

درین سال فتح‌قندهار روی داد. ضبط سال این فتح نمایان را به‌سه مصرع جداگانه یافتند:

مصرع : آمد کلید مملکت هند قندهار .

مصرع: دست ولایت مــدد نـمود.

مصرع : علی می گشاید در قندهار .

درین سال ، شادی خان ملازم‌شاه جهان،ملازمت شاهنشاه‌اختیارنمود.

درین سال شهر معظم بلدهٔ لاهیجان به آتش قضاء جمیعاً سوخت ودر سال خیرمآل اودئیل هزارو پنجاه ونه هجری ، آمدن سپاه هند بر سر قندهار و فرمانفرمای هند به سرداری اورنگ زیب درین سال بود.با وجود [اینکه] سهراب‌خان حاکم قندهار ده‌روز پیش ازعزیمت‌اورنگ زیب‌به‌دار (۹۸چ) البقا شتافته بود، سپاهیان بی‌سردار ، بـه قلعه داری اشتغال داشتند [آن‌هم]در برابر آن لشکر قیامت اثرباکروفر، و این از

غـرایب روزگـار است.

در سال خیرمآل‌پارس ئیل ترکی ، سنه یك هزار وشصت هجـری، خاقان بنده‌پرور تکمهٔ چند مرصع به شش قطعهٔلعل آبدار ، و خنجـر برنگینی شعله اخگر سراسر یاقوت نگار، به‌خان فدویت‌شعار الله‌ویردی بیگ میرشکار فرمودند. دیگر بخشش و احسان صاحبقران و عطایای بقایای رعایای دارالسلطنت اصفهان است،که زیاده برسیصد هزارتومان بوده است.

درین سال‌مجدداً‌ندرمحمدخان، خان‌کلان‌ترکستان ازاورنگ‌سلطنت فرودآمده، متوجه مایه سریر خلافت مصیر گردید. خاقان مهمان نواز یك هزار تومان اشرفی و ظرایف گوناگون قیمتی به دست شاه نظربیگ به استقبال آن مهمان گزین فرستاده بودند که بعد از چند روز عریضه ندر محمدخان رسید؛ به این مضمون‌که نظر به‌شیخوخیت چنان‌معلوم‌شده که عنقریب ازین دارفنا به دار بقا خواهم شتافت. استدعا آن است که نعش مرا به ارض مقدس مدینه ، نقل مکان روی نماید. بعد از چندروز عریضه شاه نظربیگ مشعر برارتحال‌وی‌ازدار ملال‌به موکب اقبال رسید. ارقام لازم الاحترام در باب برآمد آرزوی (۹۹ر) مومی الیه‌به اسم‌عمال دارالسلطنت اصفهان صادر گردید.میرزامهدی صدرالممالك محروسه‌را به دادن آش ندرمحمدخان واطعام فقرا و مستحقان مأمور و روانـه فرمودند. به هنگام ورودموکب مسعود به اصفهان، بازماندگان ندرمحمد خان را پادشاه مهمان نواز طلبیده ، نوازشهای بسیار فرمود. اجناس و نقود با احمال و اثقال بی‌قیاس که زیاده بر صدهزار تومان می‌شد، به دیار ترکستان بانامهٔبلاغت‌عنوان مشعر برپرسش ودلجویی‌عبدالعزیزخان در واقعهٔ ناگزیر ندرمحمدخان مصحوب ، شاه نظر بیگ با جمیع اموال و بازماندگان روانه فرمودند.

درین سال سنه احدی وستین والف [۱۰۶۱] هجری مطابق توشقان ئیل ترکی فرمانفرمای هندوستان ، خلف خود اورنگ زیب را به عزم استرداد دارالقرار قندهار فرستاده بود. به مضمون مصرع :

این کوچه بدر روی نـدارد.

واگر او از روی عرض ذوالفقارخان ، بیگربیگی دارالقرار قندهار، واضح رای واقفان حضور پادشاه شد، که بعد هفتاد روز ازمحاصره تاب مقاومت نیاورده ، به خفت تمام مراجعت کرد.

دربن سال التوعلی ایلچی سلطنت پناه عبدالعزیزخان با نامه صداقت عنوان ویادبود نمایان به پایه سریروالارسیده به سجده و پابوس سرافراز گشت.

در سال فرخ فال لوی ئیل ترکی، مطابق هزار وشصت و دو هجری (١٠٠چ) آن پادشاه عدالت دستگاه با جملهٔ امراءورعایا به عیش وعشرت گذرانیدند.

سال فرخ فال ایلان ئیل ترکی مطابق هزار و شصت وسه هجری به حسب الامر صاحبقرانی اللهوردی خان میرشکار، شیربچگان را تعلیم داده مانند یوزوسگان تازی شکار می نمودند. به حکم اشرف قلاده های مرصع و زنجیره های طلا و جلهای زربفت سامان نموده ، به این زیب و آئین شیرها[77] منتظم موکب ظفرقرین بودند.

دربن سال به فرمان شاهنشاه گیتی پناه، قلعهٔ که پادشاه روس به تحریك طهمورث نادان گرجی برساحل دریای قوتبن سو احداث نموده بود، خسروخان بیگلربیگی شیروان بعد از مقابله ومجادله باطایفه اروس به اقبال بی زوال نصرت یافته، جمیع قلاع نو احداث را باوجوداظهار اخلاص که پادشاه اروس به حضرت صاحبقرانی بی رخصت مرتکب شده بود، خراب و ویران ساخت.

دربن سال آمدن ایلچیان اطراف جهان است و از آن جمله شکوربیگ ونیازبیگ چهره آقاسی ایلچیان سلطنت پناه عبدالعزیزخان، خان کلان ترکستان بود که با نامه اخلاص ختامه مشتمل بر [78] استدعائی رخصت شاه فولاد که قرابت قریبه به [ناخوانا] کوش می داشت، سردار بزرگ ترکستان بود. اول شاه فولاد را روانه مکه معظمه نموده و بعدازمراجعت روانهٔ ترکستان فرمودند. همچنین ایلچی ابوالغازی خان (١٠١ر) والی

---

٧٧ ــ برلین : شیر های.
٧٨ ــ اصل : مستملبر.

اورگنج نیز با ایلچیان والی دادیان باشی آچوق و پادشاه والاجاه فرانسیس و ایلچی والی انگلیس و روس و عبدالرحیم بیگ خویش حسین پاشا، حاکم بصره به درگاه فلك پیشگاه آمده، نامه و پیشکشی که داشتند، به نظر کیمیا اثر گذرانیدهٔ به خلاع فاخره و انعامات متکاثره سرافراز و با تحف ممتاز از درگاه پادشاه مهمان نواز به موافق مراتب شأن پادشاهان خود گرفته، هر یك به دیار خود بازگردیدند. سال هزار و شصت هجری موافق یونت ئیل ترکی آمدن داراشکوه ولیعهد شاه جهان به جهت استرداد قندهار و پایداری اوتارخان قلعه دار و پایمردی منوچهرخان که از بیرون دست انداز به شکر دارا شکوه می کرد. آخرالامر داراشکوه کاری نساخته، بی نیل مقصود، مراجعت به هندوستان نمود. منوچهر خان متعاقب نموده، اقبال واجناس بسیار غنیمت آورده وحضرت صاحبقرانی مبلغ پنج هزار تومان به اوتارخان به سبب جانفشانی در قلعه داری بخشش نموده، وباقی سرداران را موافق شأنشان انعام فرمود.

دیگر درین سال عمارتی در اشرف بنا فرموده، موسوم [به] همایون تپه و تاریخ اورامیرزا محمدباقر، وزیر قورچیان چنین یافته بود:

همایون تپه صاحبقرانی باد جاویدان.

درین سال پرملال سلطان العلماء خلیفه سلطان وزیر دیوان اعلی به روضهٔ رضوان شتافت. نعش (۱۰۲چ) آن جناب را به روضهٔ مقدس نجف اشرف نقل [کردند]، و درآن ارض مقدس مدفون گردید.

درین سال آمدن ایلچیان پادشاه روس بانامهٔ اخلاص ختامه و پیشکشهای نمایان فراوان است.

دراین سال وزارت دیوان اعلی به محمد بیگ ناظربیوتات[۷۹] خاصه شریفه رسید. درین سال خاندان قلی سلطان را به ایلچیگری روس و به مرافقت ایلچیان مأمور فرمود.

درین سال، حسین پاشاتوسل به حضرت شاهنشاه جسته به امداد

۷۹ــ ناظربیوتات در واقع مباشر «کارگاههای سلطنتی» بود که لوازم مورد نیاز دربار را تهیه می کرد. برای آگاهی بیشتر از «بیوتات سلطنتی» ومنصب ناظر بیوتات رجوع کنید به: مینورسکی «سازمان اداری حکومت صفوی» ص ۴۸، ۸۴، ۹۰، ۱۲۲ وغیره.

صاحبقرانی به بصره مستولی گشت . پیش‌از روانه شدن بصره ، یکی از محرمان خویش را با عریضه اخلاص فریضه و پیشکشهای شایان نـزد شاهنشاه صـاحبقران فـرستاد.

درین سال فرخ فال حضرت صاحبقرانی چنین قرار داد که درهفته سه روز براورنگ عدالت جلوس فرموده ، یك روز عرایض‌عساکـر فیروزی مآثر، یك روز عرضداشت رعایا و کافه برایا بعرض‌اشرف اقدس ارفع اعلی رسد و روز دیگر تحف وهدایا ملوك‌و سلاطین اطراف و پیشکشهای بیگربیگیان ممالك محروسه ازنظر کیمیا اثرمی‌گذشته باشند.

دراین سال طغیان الوار و تأدیبشان از دست‌منوچهرخان بوقـوع انجامید و حاکـم لرستان گـردید.

درین‌سال علام العلمای‌مولانا خلیل الله قزوینی را امر فرمودند که کتا ب‌مستطاب کلینی را به لغت فارسی شرح نماید[۸۰] ، وملا محمدتقی (۱۰۳ر) مجلسی را به دستور که بشرح «من‌لایحضره‌الفقیه»[۸۱] قیام و اقدام نماید ، و ملامحسن کاتبی را بـه امامت نماز جماعت خویش مقرر فرمود.

هم درین سال اختراع قلعه آهنی که توپها درونصب باشدکه در روز رزم ، پشت و پناه سپاه باشد، در معصومهٔ قم به اتمام رسید.

دیگر سال‌قوی‌ترکی‌سنه هزار وشصت‌و پنج هجری به خـوشی و خرمی[۸۲] و شکار افکنی گذشت.

دیگر آن حضرت به‌صافی شست درشکارگاه دوگور را به یك‌چوبه تیربـر خاك هـلاك انداخت.

دیگر سال سیچین ئیل ترکی ، هزار و شصت و شش هجری آمدن عوض محمد چهره آقاسی به رسم ایلچیگری از طرف عبدالعزیزخان به

---

۸۰ ــ کتاب محمدبن یعقوب کلینی (متوفی ۳۲۹ق) فقیه معروف شیعـی بنـام «الکافی فی‌علم‌الدین» یکی از کتب اربعه است.

۸۱ ــ نوشته شیخ صدوق معروف به‌ابن‌بابویه قمی (متوفـی ۳۸۱ق) فقیه معروف شیعی است. «کتاب من‌لایحضره‌الفقیه» از کتب اربعه است.

۸۲ ــ هر دونسخه برلین واصل: خورمی.

آستان گردون شأن واستدعای اینکه از وارثان حکومت اورگنج که‌راتبه خوار خوان احسان دولت‌ابد نشانند، ارسال فرمایند، که ملك خوارزم را از ابوالغازی خان مسترد نمایند. چون ابوالغازی خان از عبودیت کیشان خاص بودند، حضرت صاحبقرانی قبول این معنی نفرمودند و از جمله امور غریبه که درین سال روی نمود، انهدام کلیسای‌لوری [۸۳] و پلنگ‌است که بنای آن سنگهای عریض طویل بود، و به زلزله خراب گردید و در «خلدبرین» زینت نگارش یافته که سنگی از آن مسافت نیم فرسنگ راه بر زمین افتاده، باخاك یکسان شده‌بود. چنین بوضوح‌پیوست که نزدیك به‌زوال، ابری (۱۰٤چ) تیره وتار براطراف‌وجوانب‌آن گنبد کلیسه محیط گشته، آواز هایی مهیب وفریاد هایی عجیب که گوش را تاب شنیدن آن‌نبود، از آن ابر تیره و تار مسموع می‌شدو بعد از ظلمت سحاب، قضایای زلزله بر خلق آن دیار روشن می گردد و طرفه‌تر ازین واقعه خانه ها وبناهاومنازل‌مسلمانان که به آن کلیسه قرب جوارداشته، تمامی آنهارا، خانه خدای حقیقت دین مبین از آفت زلزله نگاه داشت. ذلك تقدیر العزیزالعلیم.

دیگرسال زلزلهٔ عظیم در قزوین به‌وقوع رسید که خلق فراوان به جهان جاودان پیوستند. سال فرخ‌فال تخاقوی‌ئیل هزاروشصت و هفت هجری آمدن ایلچی خواندکار روم‌به جهت امداد ندادن تحسین‌پاشای حاکم بصره، و بعد ازاعزازو احترام تمام روانه‌دیار خود گردید.
درین سال خیرمآل آمدن ایلچی وان، حسین والی قلماق به‌درگاه گردون بارگاه است.

دیگر آمدن انسان‌کلدی‌نام اوزبك ایلچی عبدالعزیزخان به‌درگاه جهان پناه و حبس کردن‌ایلچی ابوالغازی‌خان [است]. چون ابوالغازی خان به کرات به تاخت ولایت عبدالعزیز خان پرداخته، دومرتبه درمیانه جنگ سلطانی روی نموده، ورایت فتح‌و نصرت افراخته بود و به این‌سبب ایلچی او راحبس کرده‌بود. چون‌این خبر به خدیو هفت‌کشور (۱۰۵ر)

---

۸۳ ــ برلین: کلیسای الکاء لوری

رسید،حکم به‌اطلاق ایلچی ابوالغازی خان‌فرمود،و ایلچی‌عبدالعزیزخان اعتراف به تقصیر خود نمود.

در این سال آمدن حکیم کاظمای قمی ایلچی سلطان مراد بخش خلف شاه جهان به جهت مدد و کمك به دربار عظمت مدار به حسب تمناء سلطان مرادبخش‌ومهیا شدن تفنگچیان از راه دریا به سرکردگی زمان خان بیگ یساول صحبت ولد کلب علی‌خان بیگلربیگی سابق‌ایروان‌است.

سال فرخ فال مطابق سنه هزار و شصت وهشت هجری ، درین سال سلطان بلاغی بابری تیموری که در قزوین راتبه خوار احسان‌ولی نعمت جهان و جهانیان بود ،دراصفهان باولد خویش به شرف دست بوس‌خاقان روی زمین سرفراز گشت .

درین سال شاه خواجه اوزبك‌که ازسادات بلخ‌بود، ازجانب سلطان قلی‌خان، والی بلخ طریق سفارت پیموده، به شرف سجده و گذرانیدن عریضه و هدایا و مرغوبهٔ منظور انظار عواطف بی‌شمار شهریار گردون اقتدار گردید.

همچنین درین سال احداث عمارات خلوت دولت خانه و احداث عمارات طاوس خانه است‌که در کنار پل شاهرود بحر نمود زنده رودو از طرف چهار باغ مشرف است، به فرمان‌خاقان بحروبر به‌اتمام‌رسانیدند.

درین سال سپاه اخسفه که از قبل قیصر روم و گرجستان (۱۰۶) برسرالکندر خان آمده بود ، شکست یافتند . درین سال شاهنشاه گیتی ستان [که] ارادهٔ تسخیر هندوستان داشتند ، نظر به روابط قدیمانه تیموریه ، موقوف گذاشتند.

درین سال طهمورث بداختر، ملتجی به پادشاه روس شد و نبیرهٔ طهمورث پیش از رفتن وی به ملك روس رفته بود، و نبیرهٔ دیگر طهمورث که در گرجستان بود، مرد. از غرایب اتفاقات « نبیرهٔ طهورث‌مرد»، تاریخ این سانحهٔ غریبه گردید.

سال‌فرخ فال‌تنگوزئیل ترکی، مطابق سنه یك هزار و شصت و نه هجری، درین سال دومرتبه نامه داراشکوه ، ولی عهد شاه جهان ، به حضرت شاهنشاه عالمیان می‌رسد. یك‌فرستاده از طرف‌بندر مبارکهٔ‌عباسی

به‌دربار اقبال آمد که داراشکوه از طرف بندر عباسی از ملتان روانهٔ درگاه جهان پناه است . حسب‌الفرمان ، مهمانداران تعیین می‌شوند. دارا- شکوه فسخ عزیمت کرده، و از آنجا روانهٔ‌گجرات مـی‌شود و حشری فراهم آورده ، در حوالی اگره با اورنگ زیب مقابله و مقاتله می - نمایند. دوباره شکست خورده، قریب به سر حد قندها ر می‌رود و نامهٔ دیگر به خاقان گیتی ستان می‌فرستد. مهمانداران تعیین‌شده به‌ذوالفقار- خان بیگلربیگی قندهار نیز ارقام می‌شود که سه هزارسوار برسرراه‌وی فرستاده، به اطمینان و احترام تمام وارد قندهار نمایـد. به مقتضای‌قضا (۱۰۷ ر) در سرحد هندوستان و ایران سردار افغانی که‌درآن دیاربود، در عوض مهمان‌نوازی، آن نوباوهٔ سلطنت را اسیر ودستگیر نموده، نزد اورنگ زیب می‌فرستد.

درین سال توجه خاقان بلند اقبال به تفقد ودلجویی‌فقرا ومساکین ودرویشان و نوازش ایشان بود، تکیه معمور فرمودند و بدست استادان نادره کاردر آن‌اوان به اتمام رسید [که] موسوم به تکیهٔ فیض در کنار رود بحر نمودزنده‌رود واقع است، واکثرقراء وقف تکیهٔ مذکورنمودند.

در این سال آمدن خادم حاجی‌ایلچی عبدالعزیزخان با نامهٔ صداقت عنوان و قلاده ببر و تنسوقات نمایان و یادبود فراوان به‌درگاه جاه و جلال بود.محمدی خان بیگ ، غلام خاصه شریفه‌به رسم سفارت ومرافقت وی روان گردید.

در سالهای گذشته سدی قریب به سعادت آباد احداث فرمودند و پل ویران سعادت آباد راکه بر بحر زنده رود واقع است، به‌سنگ وساروج تعمیر فرموده بودند، و پل دیگر نیز بر آن بحر بسته بودند.

درین سال خیرمآل بناء شهر تازه به قرب جوار اصفهان و محاذی باغ سعادت آباد امر فرموده ، چابك دستان بـه حسب الفرمان به اتمام رسانیدند.

درین سال طغیان طبیعت الغ‌بداختر سرخان، خان‌شمخال داغستان است که به‌فرمان خاقان کشورستان منوچهرخان بیگلربیگی (۱۰۸چ) شیروان به ضرب تیغ جانستان ، آن هر دو سردار گمنام را به اطاعت‌و

چنین است که دست به روغن گرم گذار، یا هزارتومان باید داد. آخرالامر هزارتومان را ازهنود گرفت، چون قوم‌هنوداستغاثه نمودند،اعلیحضرت خاقانی،ترحم کمال به حال هنود کرده ، مبلغ یك هزار تومان را به هنود رد نمود .

تا اینجا از «تارخ خلدبرین» اختصار نموده، زینت نگارش داد. باقی احوال‌روزنامچه اقبال شش سال‌دیگر سلطنت ازکتب به‌نظر نگذشت و صاحب «تاریخ مرآت جهان»، اواخراحوال پادشاه گردون بارگاه‌را حوالهٔ «تاریخ اورنگ» زیب‌عالمگیر کرده است. باقی مفصل احوال سلاطین جنت مکین علیه صفویه در کشور هندوستان ، درکتابخانه‌های بزرگان هندو غیرهم‌بنظرنرسیده مگرجابجابی‌خبران، مختصری ازصدق و کذب، شرحی نوشته‌اند، (۱۱۰چ) و گزارش هر یك بعد ازین بیان خواهد شد وقایع ایام‌آن حضرت رامفصلا میرزا طاهر وحید نیزبرشتهٔ تحریر کشیده، اما اتمام آن‌تاریخ راقم حروف نرسیده‌ومؤلف « تاریخ خلدبرین» زیاده از وحید نوشته است و آنچه به صحت رسیده،این است که در سی‌نه‌سالگی جلوس فرموده، بیست‌وپنج‌سال در خیرالبقاع ولایت ایران به دولت واقبال و عظمت واجلال گذرانید. علی مردان‌خان ازبك نمك به حرام که قلعه قندهار را به کارکنان والی هندوستان داده بود، در ایام دولت به تصرف‌اولیای دولت آن حضرت درآمد، چنانچه‌گذشت و به‌حقیقت در قواعد و ضوابط سلطنت و عدالت شاه عباس ثانی بود. در سنهٔ هزار و هفتاد و هفت هجری‌به‌ناخوشی خناق روح کثیرالفتوحش در ماه ربیع‌الاول به جوار رحمت پروردگار پیوست. خامه دوزبان را جرات آن نیست که‌شمهٔ از مراتب اخلاق‌علیه جلیله رفیعه ذکیه‌آن پادشاه سلطنت پناه را بر صفحهٔ بیان ، زینت نگارش تواندداد.این چندفرداز‌آن حضرت یادگار است . نظم:

بیاد قامتی درپای سروی گریه سرکردم
چومژگان‌برگ‌برگش‌راباآب‌دیده‌ترکردم
ترسابچهٔ نهاد از زلف
ایمان مرا به رهگذر دام

گر بت اینست و کیش بت این
بر می‌گردم ز دین و اسلام (۱۱۱ر)
پی شکسته دلم جلوه صبا سنگ است
چوبخت شیشه زبونی کند هواسنگ است
ملایمت کن ودر چشم مردمان بنشین
که جابدیده کند گرچه توتیاسنگ است
صبا از شرم نتواند بروی گل نگه‌کردن
که‌رخت غنچه‌را واکرد و نتوانست ته کردن

گفتار در ذکر سلطنت و خلافت شاه سلیمان بن‌شاه عباس ثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان

در سنهٔ فوت پدر، درسن نوزده سالگی‌برتخت‌سلطنت موروثی‌جلوس فرمود، دست داد ودهش را به امراء واعیان درازکرد. چون قاعدهٔ کلیه است که اکثر سلاطین به تمنا «وتبرکا» فرزندان خویش را بنام جدامجد بزرگوار خود صفی میرزا موسوم‌می‌کنند، آن حضرت نیز در طفولیت موسوم به صفی میرزا بود. به استصواب وزراء مخاطب به‌شاه سلیمان گردید.[۸۷] در عهد دولتش نظر به سیاست آن حضرت امنیت به نوعی بود که گرگ بامیش در یك چشمه آب می‌نوشیدند. وجاهت صدری به‌حد کمال داشت ،و باوجود وجاهت، مهابت چنان‌داشت که احدی ازمقربان صورت او را درست نمی‌توانست دید .

سوانح اقبال آن حضرت، آمدن سران و شهریاران‌زمان به درگاه آن حضرت است. (۱۱۲چ) از آن جمله میرزا اکبر خلف الصدق اورنگ زیب عالمگیر است‌که آن حضرت به آن نوباوه سلطنت کمال مهمان نوازی ودلجوئی نمودند . اکبر توقع امداد لشکرداشت. آن حضرت فرمودند که تا پدرت در قید حیات است نظربه اتحادقدیمه‌امداد ممکن

۸۷ ــ شاه سلیمان که در آغاز با نام صفی دوم شاه شد، بعلت‌مشکلات موجود مملکتی و نیز بیماری ، به توصیه پزشکان مجدداً با نام سلیمان بر تخت نشست.شرح این واقعه را سانسون در «سفرنامه‌سانسون» ترجمه تقی تفضلی (تهران۱۳٤٦) ص۲۷و بعدآورده‌است

نیست. آخرالامر میرزااکبر به مرض جسمانی درگـذشت، و در مشهد رضوی قریب صحن مشهور به صحن شاه طهماسب مدفون است. راقـم حروف این فرداز سنگ قبرآن به یاد داشت، بر صفحه اعلان نگاشت:

از جفای چرخ واز بی‌مهری اورنگ زیب

بردآخـر آرزوی هند را اکبر بـه خاك

مفصل حالات میرزااکبر بابری تیموری‌در تاریخ «سیرالمتاخرین» ثبت است. گویند که آن حضرت را پسری بود موسوم‌به صفی میرزا، روزی از روزها که از دیوان‌عالم تشریف فرمای‌حرم بودند، صفی‌میرزا را بخاطر رسید که هنر و ضرب دست خود را به پدر نموده باشد . در مکتبی که تحصیل خط وسواد می‌کرد و مشق تیراندازی نیز کردی، همین که‌پادشاه از در مکتب خانه دور شد، یك‌چوبه تیر در دست‌راست آورده، پاشنه‌کفش ساغری‌آن‌حضرت رانشان‌گاه‌ساخت، انداخت،تیرقضا نشانه‌راست‌آورده،برپاشنهٔ کفش‌آن پادشاه‌رسید. پادشاه‌متغیر شد(۱۱۳ر) در تفحص‌کسی‌که جرات بی‌محاباکرده درآمد. معلوم شدکه صفی‌میرزا این حرکت بی‌جاکرده است. در همان دم فراشان را طلب داشته، صفی میرزا در حوض انداخته، شهید ساختند. القصه درعهد دولت آن‌حضرت سرازآب برآوردی ، چوب خوردی و هر گاه سرته آب بردی، خفه‌شدی آخرالامر از شدت چوب ورقت آب ،شربت شهادت چشید. روزی در حرم به مکان خالهٔ خویش‌رفته در صندوقچهٔ چرمی که پیش‌روبوددست انداخته، خانه ازاو بیرون‌کشیدند. اتفاقاً ملفوفهٔ عریضه یکی از سرداران بزرگ بنظر خدیو هفت کشور رسید. بعد از مطالعه دریافت شد کـه سفارش یکی از فرزندان آن حضرت‌که در تربیت او ساعی‌باشند، مندرج بود. همان ساعت برکنیزکان حکم‌شد که آن‌ضعیفهٔ‌صالحه را مانندصفی میرزا در حوض انداخته، شهید ساختند. القصه‌در عهد دولت آن‌حضرت رعایا وبرایادر مهد امن وامان بودند و پاس وسطوت آن‌حضرت‌درچشم جمیع سلاطین روی‌زمین بود. از غرایب واقعات‌سلطنت‌آن‌حضرت‌این‌است که مدت هفت سال به سبب اشتداد مرض جسمانی از حرم محترم‌رونق افزای سریر جهانبانی نشدند باوجود اینکه‌اگر در ولایت‌خلدآیت‌ایران

یك هفته پادشاه از نظر پنهان باشد، بساآشوب وفتن جلوه بروز وقوع یابد و در حالت نزع به امراء ارشاد وصیت فرمودند، که بعد ازمن‌هرگاه آسایش منظور داشته باشید. حسین میرزا را برتخت سلطنت نشانید، و اگر تسخیر ممالك دور دست منظورباشد،عباس میرزابه سلطنت‌بردارید. آن حضرت بسیارمقطع و لباس فاخر و قیمتی پوشیدی وجواهر گران بها برخویشتن آراستی ، به نوعی که به هیچ یك ازسلاطین جنت مکین علیه صفویه به آن‌آئین لباس برخودنیاراستی و در عدل‌وداد بی عدیل و بی نظیر بود و سوانح مفصل ایام دولت آن حضرت به‌دست نیامده که جمیع احوال رادرین صحیفه درج نماید، بهمین‌قدر اختصاریافت. مفصل وقایع زمان آن حضرت‌در کتابخانه های ارباب کمال اهل ایران بسیار است، وآن کتابهای معتبر تا حال‌به کشور هندوستان نرسیده ومدت سلطنتش بیست وسه سا ل‌است. در ایام دولتش اکثر ایلچیان اطراف‌عالم با تحف وهدایای‌فراوان به درگاه جاه و جلال‌اوشرف بساط بوسی‌حاصل می‌کردند. میرزا داود خلف میرزا عبدالله متولی روضهٔ رضویه علیه الف‌تحیه والثنا به دامادی آن حضرت از امثال و اقران ممتاز بود.واین فرد از میرزا داود است:

از عـدم مبری ای غنچهٔ نشکفته بگـو
هیچ جا از دهن یـار شنیدی خبری

واز ریش (۱۱۵ر) سفیدان کهن سال قزلباشیه‌مسموع شده که شیخ علی خان زنگنه ازامرای بزرگ آن حضرت بود و میرزا محمد طاهروحید اعظم به جهت‌طبع آزمائی میل به گفتن اشعار آبدار می‌کردند، ودرعین تحریر افکار ابکار آن حضرت در نظر نبود. این رباعی که از بکر فکر میرزا طاهر وحید است ثبت افتاد.

«رباعی»

از مهـر علی طینت هرکس کـه سرشت
هرچند بـود همیشه در دیـر وکنشت
در دوزخ اگـر در آورنـدش به مثل
جاگـرم نکرده می‌برندش بـه بهشت.

در ذکر خلافت وسلطنت شاه سلطان حسین‌بن شاه سلیمان الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان

دراوایل سنه یك هزار و یك صد هجری ، بعد از رحلت پدر در دارالسلطنت اصفهان به صواب‌دید وزراء و امراء برتخت سلطنت‌موروثی جلوس فرمود. سران وسرکردگان‌را به‌نوازش خسروانه‌سرافراز فرموده، هر یك را به فراخور مرتبهٔ خویش انعام‌و تیول داد. تامدت بیست سال هرج[۸۸] ومرج درممالك ایران رخ ننمود ومدت بیست سال میل خاطرآن حضرت به طرف علما و فضلا و عیاشی گذشت. ونظر به جبرو تعدی قزلباشیه که بارعایا می‌کردند ، حکام قزلبا شیه معزول فرمود. به جهت عدل وداد، سادات و فضلا متقی وپرهیزگار را به جای امراء در شهر های ایران به حکومت گذاردند، که موافق شرع اثنی‌عشر به دیوان خاص و عام پردازد، (۱۱۶چ) وشعائری [را] که شیوهٔ سلاطین صفویه بود، آن حضرت برانداخت. چنانچه خواهد آمد. آنچه ملامحمد باقر مجلسی که استاد[۸۹] آن حضرت بود، عرض می‌نمود. بـه اجابت مقرون بود. در اکثر امور ملکی ومالی به صلاح و صواب دید فضلا وعلمامی ـ فرمود،و طریقه صوفیه که شعار و اطوار سلسله علیه صفویه بـود، برانداخت[۹۰] از آن‌جمله توحید خانه‌که در دولت خانه‌آن حضرت‌متصل عالی‌قاپو بود وهرشب‌جمعه،مشایخ صوفیه‌جمع‌شده‌باخلفاوامراء جدکرده ویاهو می‌زدند، موقوف فرمود. جمیع مشایخ صوفیه رااز اصفهان‌بیرون کردند. از آن جمله علامهٔ زمان وحید الدوران ملاصادق اردستانی‌بابیست نفر ازشاگردان معتبر او که هریك فضیلت‌تمام داشتند ازجمله‌شاگردان او یکی شیخ محمد علی‌حزین لاهیجی است،که ازاصفهان اخراج کردند واز باقی ممالك محروسه نیز آنچه صوفیه ومریدانشان بودند، بدر

۸۸ــ اصل حرج.

۸۹ــ در هردو نسخه «اوستاد» نوشته شده است .

۹۰ــ برای آگاهی از اینکه آیا خاندان صفوی،اهل‌تصوف‌بودند.رجوع کنیدبه: کامل مصطفی الشیبی . «تشیع وتصوف»، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو (تهران ۱۳۵۹) .

کردند.
درمرتبه‌که درکارخانه‌های کوزه‌گران،هرجاسبوئی دهن تنگی‌به‌نظر شاگردان ملامحمدباقردرآمد، شکستند و تأدیلش چنان کردند که در هنگام وزیدن باد از دهن کوزه‌ها آواز هو برمی‌آمد و این آواز یاهو زدن ، شیوهٔ صوفیان است. در عصر آن‌حضرت کسی را یارای آن نبود که جبهٔ پشم شتر یا لباس پشمینه تواند پوشید . متابعان فاضل مجلسی می‌گفتند که (۱۱۷ر) این لباسها، پوشش صوفیان است و طریقه مذهب اخباری اثنی عشریه را در عصر آن حضرت متروك ساخت‌و شیوهٔاصولی را رواج داد . اعتبار علماء در مرتبهٔ [آن] بود که هرگاه خونی خودرا به دروازه مدرسه می‌رسانید، احدی را یاری آن‌نبودکه دست‌اندازی به خونی تواند کرد. آن حضرت در مراتب مروت‌وعدالت به این مرتبه بودکه روزی یکی از فرزندانش، زاغی را به تفنگ زده‌بود. بعد ازآن که آن حضرت اطلاع یافتند ، به فرزند خویش تهدید بسیار کردند و هفتاد و پنج تومان زررایج‌الوقت‌به مستحقان خیرات‌فرمودوبه‌امرارشاد هدایت بنیاد فرمودندکه این جانوروظیفه‌خوار[۹۱] خوان من نبود،فرزندم نسبت به او ظلم کرده واین نوع تعدی‌در مذاق من به‌دولت بسیارناگوار است. در مدت سی‌وپنج سال سلطنت احدی را آن حضرت نرنجانید ملامحمود دماوندی می‌نویسد که آن حضرت برای تنبیه افاغنه غلزه از اصفهان حرکت فرموده، به قزوین رسیدند .منجمین که‌در رکاب انتساب آن حضرت بودند حکم خسوف را در آن سال سهونمودنـد، و اتفاق خسوف نشد. آن حضرت منجمین راچوبکاری‌فرموده تنبیه نمودندکه تااز سودای غفلت به هوش آیند. آن حضرت بسیار طالب علم و متشرع‌و تقوی شعار و فرشته اطوار بود و به نسوان میل تمام داشت. فـرزندان (۱۱۸چ) ذکورش چهل کس بودند، اکثری به حکم محمود مردود، به درجهٔ شهادت فایزشدند، و چندکس که‌باقی ماندنـد، واقعات مفصل آن را از نیك و بد وراست و کذب حوالهٔ «تاریخ‌نادری» نموده (ند) .

۹۱ــ برلین : جانور پرنده وظیفه‌خور.

در اواخر دولت آن حضرت ، طبقه فرنگیه پرتکالیه دردریای سواحل فارس مزاحمت به تجار و مترددین می‌رسانیدند. آخرالامر به‌صواب دید امرای والی انگلیسه، ایلچی آن حضرت نزد پرتکال[۹۲] رفتند. وکیل پرتکال به دربار عظمت مدار آن حضرت رسیده، موازی یك هزار ودو صدتومان برای اخراجات وکیل پرتکال‌در بندر کنکان‌مقرر فرمودند. مفصل حالات، حوالهٔ «تاریخ» میرزا خلیل اموی صفوی است.

از اتفاقات مسموع شده‌درخانه‌ای که پادشاهزادگان را شربت‌شهادت چشانیدند، در شبهای جمعه آوازشخصی غایب‌می‌شنوند که درکمال‌فصاحت و بلاغت سورهٔ مبارکهٔ یس تلاوت می کند. در کتب فضلا ومورخین‌مطالعه کرده و از ریش‌سفیدان معمرقزلباشیه نیز شنیده‌شد، که چون نام‌محمود غلزه مردود به این امر شنیع مرتکب گردید، دیوانه‌شده، تمام‌گوشت‌بدن خود را از دندان کنده وجویده و گزید. چون کارش به‌اینجا رسید، به صواب دیده‌والده‌اش، اشرف پسر عمش اوراخفه‌نموده به‌جای‌اونشست. مصرع :

با آل علـی هرکه در افتاد بـر افتاد

گویند محمود چندی با سلطان شهید[۹۳] در مقام بندگی درآمده، بعد آن حضرت‌را محبوس ساخت (۱۱۹ر) چون شنید که رومیان به کمك آن حضرت می‌رسند، آن حضرت را به درجهٔ شهادت رسانیده، نعش مبارکش را به دارالمؤمنین معصومهٔ قم روانه نمود. الحال درجوارمزار فایض الانوار آن بزرگوار آسوده است.فتنهٔ محمود و مکرر قتل عام‌به اصفهان به تخصیص به روزهای جمعه مرتکب قتل خلق‌الله می‌شد. این واقعه درسنه یك هزار و یك صدوسی و پنج اتفاق افتاد . شهادت آن

---

۹۲ ــ مرادکشور پرتغال است‌که توسط‌اسپانیا موفق‌به‌برقراری مؤسسات‌دررابطه‌تجاری در سواحل‌جنوبی ایران شده بود.

۹۳ــ شاه‌حسین صفوی‌پس‌ازکشته شدن به امر اشرف افغان به سلطان شهید معروف شد. برای اطلاع از چگونگی زندگانی سلطان حسین‌صفوی بعد ازخلع از سلطنت رجوع کنید به «سفرنامه کـروسینسکی»، بامقدمه و تصحیح‌مریم میراحمدی (تهران ۱۳۶۳).

حضرت و پادشاهزادگان در همین‌تاریخ است[۹۴]،و باقی‌حالات و واردات آن حضرت حواله تاریخ زمان آن حضرت است. آن تاریخ در ممالك ایران به ندرت به‌دست می‌افتد، تا به‌کشور هندوستان چه‌رسد. مختصر از مختصر حالات زمان آن حضرت حوالهٔ «تاریخ نادری» و «تذکرة الاحوال شیخ محمدعلی‌حزین لاهیجی» و تاریخ سراپالاف و گـزاف[۹۵] میرزاخلیل که در عالم انصاف قدری از آن واقعات صحت دارد، نمود[۹۶] و میرزامهدی‌خان مورخ «تاریخ نادری» نظربه بیم وسطوت نادری‌در چشم پوشی ناچار است.

شیخ حزین آنچه در ایران معاینه دیده ، نوشته. بیان واقع و آنچه در هندوستان نوشته [بایکدیگر] اختلاف دارد. از راه زیرکی اقوال اواخر «تذکرةالاحوال» خود را، حوالهٔ راویان اخبار نموده و صـدق و کذب‌را به گردن آنها گذارده، و خامهٔدو زبان از برای استحضار مطالعه کنندگان ، از مقصود خویش دور افتاده ، بـه مطلب مندرجـه (۱۲۰چ) پرداخت .

مدرسه‌ای که والدهٔ معظم آن‌حضرت درچهارباغ بهشت نشان اصفهان احداث فرموده، حیرت افزای دیدهٔ سیاحان جهان ورشك نگـارخانهٔ

۹۴ــ محمد محسن مستوفی در «زبدةالتواریخ»، (نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج به شماره ۱۱۳ــ G 16 ، ص ۲۲۰ الف) : می‌نویسد که شاه حسین را سربریدندو سراو به حضور احمد پاشا فرستاده شد. محمد مهدی استرآبادی نیز در «تاریـخ‌نادری» (بمبئی۱۸٤۹، ص ۱۳) به ارسال سربـریده حسین صفوی به نـزد احمدپاشا معترف است علت کشتن و سربریدن حسین صفوی ، حرکتی سیاسی‌ای بود که از جانب احمد پاشا به نفع خاندان صفوی و برضد اشرف افغان که به عقیده احمدپاشا غاصب پادشاهی ایـران بود، صورت گرفته بود. اشرف به هنگام اطلاع از این‌امرمهتر ایرانی‌خودفرهادودونفر افغانی را مامور کشتن حسین‌صفوی کرد. گفته می‌شود که شاه حسین آخرین شب‌زندگی خود را در حجرهٔ کوچکی واقع درمدرسهٔ چهار باغ اصفهان گذرانید.

۹۵ــ نسخه اصل و برلین: گذاف.

۹۶ــ مقصود گویا محمدجلیل‌مرعشی صفوی‌و کتاب «مجمع‌التواریخ»(تهران۱۳۲۸) وی‌است که‌صرفنظراز برخی موارد مبالغه آمیز کـه مؤلف «فوایدالصفویه» بـه آن اشاره می‌کند، بسیاری از نکاتی را که دیگر مورخان از «بیم وسطوت» ذکر نکرده‌اند، یادآور شده است. از میرزا جلیل دیگری نیز به عنوان مورخ ذکر شده است‌که نام‌کاملش میرزا خلیل اموی صفوی‌است.

چنین است . آن حضرت را پیوسته با پادشاهان زمان خود ، چه سلاطین بابری و سلاطین عثمانی واز پادشاهان نصرانی از پاپا[۹۷] و روس وانگلیس و فرانسیس والیمان و اسپانیول و غیره، طریقهٔرسل ورسایل بوده،تعریف و توصیف آن حضرت از خیر تحریر وتقریر بیرون است .

گویند که سرداران قزلباشیه به جهت پیشرفت کار خود، محمود نابود را برروی کار آورده بودند. چون کار از کار گذشت، نظر به مثل مشهور خری که بالا برده بودند ، به زیر نتوانستندآورد. گویند محمود یك‌صدو پنجاه کس ازسرداران بزرگ قزلباشیه را درحین‌ورودااصفهان از شمشیر گذرانید و سرداران مذکور به سزای اعمال خودرسیدند[۹۸].

ذکر خلافت و سلطنت شاه طهماسب ثانی بن شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان

پدرش‌در حین محاصره اصفهان به صواب دید امرابه‌للهٔ او فتح ـ علی‌خان قاجارکه از تربیت یافتگان آن جناب بود ، سپرده روانهٔ دارالمؤمنین کاشان گردانیدند، که از آنجا خود را به آذربایـجان رسانیده، لشکر آنجا فراهم کرده، دفع ورفع محاصرهٔ محمود مردود ـ

۹۷ـ پاپ‌ها.

۹۸ ـ در سقوط اصفهان و در نتیجه سقوط حکومت صفوی، بسیاری از بزرگان‌و نزدیکان شاه به وی خیانت کردند وسقوط اصفهان در هنگام محاصرهٔ این شهر را تسریع نمودند : یکی از آنان سیدعبدالله والی خوزستان (عربستان آن زمـان) و کـوتاهی وی در رساندن کمك به مدافعان اصفهان به هنگام محاصرهٔ محمود افـغان است. سید عبدالله خوداز اهل تسنن اما تابع شاه صفوی بود و از احترام خاصی در دربارصفوی بهره‌مند بود. دیگر توطئه برکناری فتح‌علی‌خان اعتماد الدوله زیر مدبـر حسین صفوی توسط محمد قلی‌خان شاملو (قورچی باشی)، محمدحسین و رحیم‌خان (ملاباشی وحکیم باشی) را باید ذکرکرد که قبل از حمله محمود افغان به اصفهان رخ داد ودرنتیجه‌نبودن شخص باتدبیری در دربار، شاه‌حسین مجبور شد که به هنگام حملهٔمحمود، بافتح‌علی‌خان که‌اکنون به دسیسه کور شده بود و در زندان بسرمی‌برد، مشورت کند. دیگر پشت‌کردن محمدقلی خان به سپاهیان محمود است‌که در زمان حمله محمود، مقام اعتمادالدوله‌دربار راداشت. برای آگاهی پیرامون خیانت برخی ازبزرگان صفوی‌وکشتار قزلباشان رجوع‌کنید به: «سفرنامهٔ کروسینسکی»، ص۱۳۲ متن‌ومحمد محسن مستوفی، «زبدةالتواریخ»ص۲۰۷.

غلزه نماید. به هنگام ورود آن حضرت به دارالسلطنت قزوین در اندك فرصتی خبر رسید (۱۲۱ر) که محمود شهر اصفهان را مسخر نموده، خود را سلطان عصر می‌خواند.[۹۹] چون در اواخر محرم سنه یك هزار و یك صدوسی‌وپنج این‌خبر وحشت اثررسیده بود، آن حضرت درداراالسلطنت قزوین بر تخت سلطنت جلوس فرمود. چنانچه عبارت «آخرمحرم» از تاریخ جلوس آن حضرت خبرمی‌دهد. آن‌حضرت‌شهرقزوین را به معتمد خود سپرده، از آنجا به آذربایجان شتافت وروميان‌درآن اوان فرصت یافته، به بهانهٔ اینکه به‌کمك شاه سلطان حسین می‌رسیم، اکثر شهر های آذربایجان را به تصرف خود درآورد. آن حضرت در مقام جدال وقتال درآمدند و آن حضرت در آن معارك[۱۰۰] رستمانه‌کوشید. ازآن جمله‌در جنگ ایروان شیخ محمدعلی حزیـن لاهیجی می‌نویسد که ده هزار سر رومیان به عرصه‌گاه شمارآمده‌بود. چون‌رومیه‌فوج‌فوج می‌رسیدند،توقف در آن دیار صلاح ندیده، به ری عراق رسیده، باسرداران اشرف غلـزه جنگ مردانه‌کرد و به صواب دید فتح‌علی‌خان قاجار روانهٔ مازندران و استرآباد شده ، از آنجا روانهٔ ارض طوس گردید. در آن اوان ملك محمود سیستانی، تاج کیانی برسر گذارده،دعوت گیتی ستانی و جهانبانی و حکمرانی درسر داشت. آن حضرت بعد از محاصره ، مشهد مقدس را مفتوح ساخته به زور سرپنجه قوی ، آن غره دلیررا اسیر کرده، اسباب جنگی (۱۲۲چ) سرانجام ساخت.

شیخ حزین می‌نویسد که‌در آن‌اوان در ارض‌مقدس‌بودم که‌نادریکه سوار به ملازمت‌آن حضرت سرافراز گردیده بود ورفته رفته ترقی‌کرده،

---

۹۹ ـــ خروج شبانه طهماسب میرزا ، پسرسوم صفوی از اصفهان در هنگام محاصرهٔ شهر به قصد جمع‌آوری سپاه بود، اما وی را «مقربان حضرت ورجال دولتش»از فکـر کمك به اصفهان‌دور ساختند و حتی ترتیب ازدواج وی را با دختر یکی‌از خـوانیـن دادند و در همان «شبی که آتش بازی و شلیك‌وزفاف او بـود، فردای همان روز تسلیم اصفهان به محمود گردید». برای آگاهی پیرامون ازدواج طهماسب میرزادر شب‌سقوط اصفهان نگاه کنید به : «سفرنامه کروسینسکی» ص ۱۰۳ متن اصلی.

۱۰۰ ـــ جمع معرکه.

به حیله فتح‌علی خان قاجار را مقتول ساخته، سپهسالار گشت[۱۰۱]. آن حضرت به عزم رزم به جوار ورامین ری رسیده، از آن طرف اشرف غلزه نیز در رسیده، محاربهٔ عظیم رخ نموده، بالاخره اشرف منکوب و مغلوب شده خود را به اصفهان رسانید. چون مردان کاری در آن معرکه کشته گشته وجوانان نامی زخم کاری یافته بودند، شیخ حزین می‌نگارد که در آن معرکه همراه بودم که نادر به پادشاه عرض کرد که مردان کاری مقتول شده‌اند، مراجعت به ارض طوس عین صواب است. بهار دیگر درستی اسباب جنگ کرده، برسراشرف آمده، آن نفاق جوی را از ملك عراق اخراج[۱۰۲] خواهیم نمود. و آن حضرت فرمودند، به طریقی که شما بـه تهیهٔ اسباب جنگی خواهید پرداخت، عدونیز می‌پردازد. اصلح ایـن است[۱۰۳] که یك سر برسرآن شکست خورده رفته، آن فتنه جو را مجدداً شکسته ومستأصل باید نمود. میرزا مهدی‌خان وقایع نگار نـادری در «تاریخ نادری» نظربه سطوت‌نادری برعکس می‌نویسدکـه شاه‌طهماسب ارادهٔ مراجعت به ارض طوس داشت و نادر مانع آمد. در این مقام شیخ حزین (۱۲۳ر) به بهشت‌مقام، بی‌غرض‌است. درآن اوان نادر به خطاب مستطاب طهماسب قلی‌خان‌سرافراز گردیدواین‌فردرا سجع‌مهر خودنمود.
فرد:

سایه به فلك ازره اقبال رکابم　　طهماسب قلی‌خان شده از شاه‌خطابم

القصه نادر به فرمودهٔ پادشاه عمل نموده، کوچ برکوچ تا به قریـه

۱۰۱ـ فتح‌علی‌خان، رئیس طایفهٔ قاجار از قوت گرفتن قدرت نادر نزد طهماسب میرزا بیمناك بود و ظاهراً به همین علت نامهٔ مودتی به ملك محمـود سیستانی فـرستاد. نامه به دست نادر و سپس طهماسب افتادو فتح‌علی به‌اتهام خیانت ابتدا زندانی شد، امـا ماموزان طهماسب وی را به قتل رساندند. جهت آگاهی پیرامون کشته شدن فتح‌علی‌خان رجوع کنیدبه: محمد محسن مستوفی «زبدةالتواریخ»ص ۲۱۲ ب و ۲۲۳ ب و هم‌چنین به: محمد مهدی استرآبادی «تاریخ نادری» ص۳۷.

در «نامهٔ عالم آرای نادری» تالیف محمد کاظم ، ج ۱ (مسکو، فرهنگستان علوم، ۱۹۶۰ ، ص ٤٦ الف) ، قتل فتح‌علی خان در خانه وی و با اطلاع‌طهماسب‌ونادرصورت می‌گیرد و طهماسب «شاه عالم پناه منصب قورچی باشیگری را به نادر دوران» داد.

۱۰۲ ــ کلمهٔ اخراج فقط در نسخه برلین آمده است.

۱۰۳ ــ برلین : آن است.

مورچه خواران اعمال[۱۰۴] اصفهان رسیده از آن طرف اشرف با کمك سرعسکر رومیان از توپچیان فرنگی و سواران رومی به‌مقابله پرداخت. باز هزیمت به لشکر اشرف افتاد، تاب مقاومت نیاورده، از اصفهان به شیراز گریخت. پادشاه به اصفهان رسیده، رونق افزای سریرآباد واجداد گردید،[۱۰۵] نادر را به تعاقب اشرف روانه شیراز فرمود.[۱۰۶] باز اشرف از شیراز بیرون آمده، در توابع شیراز سنگر بسته ، داد جدال وقتال داد. بازتاب مقاومت نیاورده، گریخته به توابع قندهار رسید. شیخ‌محمدعلی حزین، وضعی ومیرزا مهدی خان وضعی می‌نویسد و ریش سفیدان‌بلوچ براهو، وضع دیگر ظاهر می‌سازند. اصحش این است که‌آخرالامر سرش را با بازوبند الماس قیمتی نزد شاه طهماسب می‌رسانند.[۱۰۷] آن حضرت آن بازوبند قیمتی را به آورنده می‌بخشد.

شکست اشرف وقتل وی در سنه یك هزارویك‌صدو چهل و دو رخ داد. ملخص : در ایام دولت آن حضرت‌نادریوماً فیوماً منظور نظر تربیت آن حضرت گردیده (۱۲٤چ) و می‌گردید، تا رفته رفته بسیار قوی

---

۱۰٤ ــ برلین : من اعمال .

۱۰۵ــ ورود طهماسب به اصفهان پس از گذشت حدود هفت ونیم‌سال ، ویك ماه‌پس از ورود نادر به اصفهان، صورت گرفت.شهر وضعیت اسفناکی داشت و قحطی و گرسنگی بیداد کرده بود بطوری که طهماسب و دیگران بسیار متاثر شدند و از «گریه جهانسوز آن شاه غم‌اندوز چون ابر بهاران و چون لاله خونین کفنان به گریه درآمده، شیون و واحسرتا به دین گنبد گردون اعلی بلند گردید». نگاه کنید به : محمدکاظم : «نامهٔ عالم آرای نادری» ، ج۱ ، ص ۸۷ ب.

۱۰٦ــ نادر به پاس این پیروزی حکمرانی ولایات کرمان، خراسان ومازندران را بدست آورد. افزوده برآن نادر اجازه حق نصب جقه رامی‌یابد حسن فسائی در «تاریخ فارسنامهٔ ناصری» (تهران ۱۳۱۳ ق، ص۱٦۹) می‌نویسد شاه طهماسب «جیقه مرصع برای سپهسالار و ...» فرستاد.

۱۰۷ ــ جان ملکم در کتاب «تاریخ ایران» (تهران، یساولی، ۱۳٦۲ ، ص ۳٤٦)، که اغلب مبتنی‌برنوشته های محمد محسن مستوفی در «زبدةالتواریخ» است، می‌نویسد : «ابراهیم خان پسر عبدالله خان بلوچ اشرف را در هنگام فرار شناختند وسرش را جدا کرده، با الماس بزرگی برای شاه طهماسب فرستادند محمد کاظم می‌نویسد که اشرف شبی در هنگام فرارش در حوالی قندهار ، توسط حسین شاه والی قندهارغافلگیرشدوبه‌قتل رسید. نگاه کنید به : «نامهٔ عالم آرای نادری »،ج۱،ص۹۰ب .

گردید و طایفهٔ افاغنه و اوزبکیه را با خود رفیق گردانید. آخرالامر نظر به مصالحه که آن حضرت با پادشاه روم کرده‌بود، ورضای‌نادردرآن نبود، به‌بهانهٔ مهمانی آن حضرت را در باغ هزار جریب اصفهان برد. هر چند امراء عرض کردند که درین اوقات ازقراین معلوم می‌شود که نادر هوای دیگر درسردارد ، آن‌حضرت فرمودند که نادر قسم جلاله به کلام الله یادکرده‌است، خیانت نخواهدکرد. چون پادشاه رونق افزای آن‌باغ گردیدند ، بعد از فراغت اکل و شرب و گذرانیدن‌پیشکش، به بهانهٔ‌هر یك از فدویان آن حضرت را دور ساخته، در هنگام‌استراحت خواب،آن حضرت را محبوس ساخته، روانهٔ خراسان نمود.[۱۰۸] آن حضرت در ایام سلطنت طریقهٔ ارسال ورسل و رسایل را با محمد شاه بابری وخواند کار روم و پادشاه روس ووالی انگلیس مکرر اتفاق‌افتاده بودومدت سلطنتش قریب‌ده سال است و آثار خیر آن حضرت، صحن طلااست که در روضهٔ رضویه علیه‌التحیه احداث فرموده بودند.

در سنه یك هزار و یك صدو چهل‌هجری، زاهدعلی خان‌لاری‌با جنرال انگلیسه در بندر عباسی به دولت خواهی‌آن حضرت ، بر اشرف شوریده، کاری از پیش نبردند و به سواری کشتی روانــه هنــدوستان گشتند. واین حالات حوالهٔ «تذکرهٔواله» (۱۲۵ر) لکزی است وهمچنین محمدخان بلوچ از درهوا خواهی آن حضرت برآمده ، با نادرجنگیده، کاری نساخت.

ملخص : بعد از آنکه نادر آن حضرت را در سبزوارمحبوس ساخت

---

۱۰۸ ــ خلع طهماسب از سلطنت در «نامهٔ عالم آرای نادری» به گونه‌ی دیگــر نوشته شده است: ورود نادر به اصفهان پس از شکست نیروهای متخاصم رومی، با جلال و شکوه خاصی همراه بود. طهماسب از ابهت سپاه نادر و استقبال مردم از وی به هــراس آمد و در قریه سرچشمه در دوازده فرسنگی اصفهان اقامت گزید. اما نادر بااحترام‌به‌دیدار وی شتافت و او را به بازگشت به اصفهان تشویق نمود ودرعــمارت هــزارجریب (جنوب زاینده‌رود) به اتفاق ترتیب بزمی را دادند . سپس نادر از اوضاع‌و وضعیت این مجلس استفاده‌کرده وامرا وبزرگان‌رابه‌بی‌لیاقتی متهم ساخت.بزرگان تقصیر را به‌عهده‌شاه‌طهماسب دوم دانستند وتصمیم گرفتندکه جیقه ومهر شاهی را از وی بگیرند. بزرگان شاه راتشویق به‌رفتن‌به خراسان‌می‌کنند و سر انجام شاه «جیقه‌وتاج پادشاهی را ازسربرگرفته، به امرا داد». «نامه عالم آرای نادری» ج ۱، ص ۱۷٤ الف و ب و ۱۷۵ الف و ب.

و خلف‌الصدق آن حضرت عباس میرزا که‌طفل شیرخواره بود، به‌سلطنت برداشت وخودرا نایب سلطنت خواند[۱۰۹] وبه مجادله رومیان روانه گردید چنانچه گزارش خواهد یافت. در زمانی که در بغداد از رومیان شکست یافت و خود را به قلمرو عراق رسانیده، ایلچیان چرب‌زبان برای آوردن شاه طهماسب ونشاندن برسریر سلطنت، روانهٔ سبزوار نمود و نزد خاص وعام اظهار ندامت کرده، فرامین به‌نام آن‌حضرت به‌طلب سرداران نوشت. باز جلد دستی کرده، خود را به بغداد رسانیده ، برروميان غالب آمد، باز به فرستادگان کس فرستاد که شاه طهماسب رااز راه برگردانیده، به سبزوار رسانیده، محبوس سازند و به آداب‌تمام سلوك‌نمایند،ودرهفته، یك روز او را به آئین شاهانه سوار کرده به سیروشکار می‌برده باشند.

بعداز فتح قندهار و کابل واستیصال واسیر کردن حسین‌غلزه‌چون عازم هند بود، رضاقلی میرزا پسر خویش را از ارض تقدس طلبیده، نصایح چندنمود و یکی‌ازآن‌جمله‌این‌بود که‌وارث‌ملك ایران‌شاه طهماسب صفوی است. هرگاه در ملك (۱۲۶چ) هند برای من ناخوشی رخ نماید، باید که پیشدستی کرده، شاه طهماسب را به قتل رسانید که سلطنت به تو قرار گیرد. رسیدن به هند[۱۱۰]وغالب شدن برمحمدشاه بابری ورسیدن‌شاه جهان آباد، شبی ازشبها الواط و اوباش واراذل و اجامرهٔ هند ، هجوم عام نموده بر لشکر نادر ریخته قریب‌یك‌هزار نفر راکشته‌وزخمی‌ساختند. چون این خبر در مشهد مقدس به‌رضاقلی‌میرزا به این وضع رسید که پدرت نادر در میانه نیست،همان ساعت محمد حسین خان قاجار ، مشهور به شمررا به سبزوار فرستاده ، آن حضرت را به درجهٔ شهادت رسانید و نعش شریف آن حضرت رابه‌ارض‌اقدس‌نقل‌نموده، درقبه‌رضویه‌علیه‌التحیه والثناوالسلم[۱۱۱] مدفون و آسوده گشت.[۱۱۲] شهادت‌شاه طهماسب وهمچنین

---

۱۰۹ ــ برای آگاهی بیشتر پیرامون برگزیدن عباس میرزا رجوع کنید بــه : گلستانه: «مجمل التواریخ» به کوشش مدرس رضوی (تهران ۱۳۵۶) ، ص ۳۷۴.

۱۱۰ ــ برلین : رسید نادر به هند.

۱۱۱ ــ برلین : والسلام.

۱۱۲ ــ در منابع‌کشته شدن شاه طهماسب دوم با جزییات دیگری بیان شده است، ←

قتل‌عام شاه جهان آباد که از حکم نادر به وقوع‌آمده ، موزونان آن‌عصر تاریخ «غم‌عام» یافته‌اند، وشیخ محمدعلی حزین [معتقد است که] سلیمان میرزا نامی از پسران شاه طهماسب نوشته [است]، و میرزا خلیل اموی صفوی [در] تاریخی که در هند نوشته ، ایراد برشیخ حزین گرفته [است که‌آن را] القاسب میرزا نامی یکی از پسران‌آن حضرت‌نوشته است.[۱۱۳] چه‌در هندوستان بودن و وقایع ایران ازتقریراقوال متر‌ددین نوشتن ، از دانش بعید [است]. مصرع:

ببین تفاوت‌ره ازکجاست تابه‌کجا

وبازاستاد گوید (۱۲۷ر) مصرع:

شنیدن کی بود مانند دیدن

فرزندان آن حضرت دونفرند؛ عباس میرزا و حسین میرزا، چنانچه حالات آن حضرت رامیرقاسم موسوی سبزواری که‌ازمنشیان آن حضرت بود،در «تذکره» خود مفصل‌زینت‌نگارش‌داده وواقعات‌سلطان‌حسین‌میرزا، خلف آن حضرت را که‌در خفیه منوچهر بیگ گرجی‌به طرف‌آذربایجان برده ،مخفی از اغیار به تربیتش ساعی بوده، ایما کرد، و میرزا صادق‌نیز مفصل واقعات‌را در تاریخی که در سنهٔ یك هزارو دوصدبه اتمام وانجام رسانیده است، ذکرکرد، هرگاه [هر چه] مطالعه کنندگان [به] خواهند ، از آنجا جویند ، مختصر آن دریــن اوراق خواهد آمد. وقایع بدایع زمان آن حضرت کشته شدن اسماعیل میرزاست که برادر

→

بطور مثال میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی در «مجمع‌التواریخ»، (ص ۸۳ و ۸٤) می‌نویسد : زمانی که محمدحسین خان قاجار به‌سبزوار آمد،طهماسب متوجه مقصودا‌وشد ووانمود کرد که برای شکار از شهر خارج می‌شود. اما محمد حسین به قصدوی‌پی‌برد واورادستگیرکرد و به قتل رساند و فرزند او عباس را در چاهی سرنگون و هلاك‌کرد. نعش عباس بعدها به محل معروف به صفه‌شاه طهماسب بزرگ منتقل شد. ولی در توضیحات ص۱۳۰ متن فوایدالصفویه مستقیما بدان اشاره دارد که این نوشته میــرزا خلیل در «مجمع‌التواریخ» صحت ندارد. ضمناً می‌دانیم که وی توسط نادر به نام شاه عباس سوم برتخت نشانده شد.

۱۱۳ ــ «مجمع‌التواریخ» در ص ۸۳ معتقد است‌که القاص میرزا (القاسب میرزا) پسر شاه طهماسب‌دوم قبل از مرگ پدر درگذشته بود.

حقیقی آن‌حضرت بود. دیگر نمك به حرامی سید احمد اموی صفوی نواده میرزا داود است[۱۱۴] که مهرجعلی به نام آن حضرت درست کرده، وحشری برخود فراهم آورده ، آخر الامر به دست اشرف غلزه کشته گشت وسجع مهرآن حضرت این بود . مصرع :

بندهٔ شاه ولایت طهماسب

واکثر سلاطین جنت مکین علیه صفویه همین مضمون نقش سکه و نگین داشته‌اند وحکایت عجیبه و وقایع غریبه این است: حسن نامی که‌در مشهد مقدس مدتی ساکن و خود را سبزواری می‌شمرد در سنهٔ یك‌هزار و یك صد و نود از ارض‌اقدس‌روانه‌عتبات عالیات (۱۲۸چ) گشته،درهر جا که رسیده خود را فرزند شاه طهماسب خواند . چون به کربلای معلی می‌رسد، از اتفاقات زمان منکوحه نادرکه همشیره حقیقی شاه طهماسب باشد ، چند روز بود که به رحمت ایزدی پیوسته بود،و در آن اوقات وارثی حاضر نبود . به قوت علماء عتبات عالیات و علاوه سازش بارومیه که فرمانفرمای عراق عرب‌اند،جمیع اموال آن‌مرحومه رابه صیغه ملکت و میراث خود خوانده، خودرا وارث‌حقیقی شمرده،دعوی پادشاهزادگی را بلند آوازه گردانید وجواهرآلات و طلاآلات وامتعه متفرقه دروجه

۱۱٤ ــ از میرزا محمد داود حسینی دو پسر ، یکی به نام میرسید محمد(شاه‌سلیمان ثانی) و دیگری به نام میرزا ابوالقاسم (پسر ارشد) باقی ماند. سید احمداموی‌ویا بعبارتی سیداحمد شاه پسر همین میرزا ابوالقاسم بود. سید احمد از ملتزمان رکاب طهماسب دوم بود ودر زمان اقامت او در قزوین، سید احمد بامهرجعلی شاه‌طهماسب ، خود راسپه‌سالار فارس خواند و از سال ۱۱۳۷ هجری قمری به بعد در جهرم، اصطهبانات‌و خفر سپاه زیادی گرد آوری‌کرد، امااز سردار طهماسب شکست خورد. اما وی از سال ۱۱۳۹ هجری‌قمری در کرمان‌خودراسیداحمد شاه نامید و بر تخت نشست و سکه زد که سجع مهر وی«تاج فرق شاهان احمد است» بود. همچنین این عبارت بر سکه او نقش داشت:

سکه زد در هفت کشور ، چتر زد چون مهر و ماه

وارث ملك سلیمان گشت احمد پادشاه

سید احمد در کرمان ، ولی محمدخان را وزیر اعظم‌و اعتمادالدوله خود کرد وی در نبرد با اشرف افغان متواری شد، اما طی برخورد های طولانی‌دربندرعباس و داراب با سپاهیان افغان، سرانجام دستگیر وبه اصفهان فرستاده‌شدودر سال۱۱٤۰ هجری قمری نیز در همانجا بهمراه برادرش بقتل رسید. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به «مجمع‌التواریخ‌بعد نادریه» ، ص ٤۷۹ الی ٤۸۳ ونیز به : «مجمع‌التواریخ»، ص۶۷ و بعد

حق‌السعی با یاران معاون مذکوره قسمت نمود. هر چند شاهزادگـان صفوی از اصفهان واحسین گویان‌و واویلاکنان‌به بغداد رفته،نزدسلیمان پاشا که درظاهر از طرف سلطان روم است ودر باطن دعوی خود سری دارد ، داد دادخواهی دادند، چون افندیان و کارکنان سلیمان‌پـاشا، معاونان حسن نام بودند، شاهزادگان وارث‌کاری از پیش نبردند. کمیت کرم‌رو خامه در میدان تحریرسر کشی کرده،به‌پاس خاطر ناظران‌مستقبل و حال تابه این مکان جولان‌کنان رسید و سر کشید وصدق وقایع‌ماضیه را بی تعصب [به] اینجا رسانید.

ذکر سلطنت شاه عباس ثالث بـن طهماسب ثانـی الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان

بعد از آن‌که درسنهٔ یك هزارویك صدوچهل و (۱۲۹ر) چهار،نادر غادر نمك به حرام شاه طهماسب را حبس نموده، به سبزوار فرستاد، روز دیگر سکه وخطبه به‌نام شاه عباس ثالث بلند آوازه گردانید وشیـلان کشیده[۱۱۵]، گهوارهٔ آن حضرت را بر بالای تخت گذارده، خود و باقی سرداران و سران و سرکردگان کرنش کرده وخود را نایـب السلطنه خوانده[۱۱۶]، پنج‌هزار دست‌لباس فاخره قیمتی سراپاتمام به‌سرداران خلعت داد. در آن ایام آن حضرت شیرخواره بود. هنگامی که در گهـواره می‌گریسته نادر رخ‌به‌سرداران‌کرده، می‌گفت که پادشاه می‌فرمایـد که کلید قندهار بیارید[۱۱۷]در آن ایام به عزم مقابله ومجادله رومیان ، از اصفهان روانه‌گردیده، گهوارهٔ آن حضرت را پیش غاش‌زین اسب خود

۱۱۵ــ گستردن سفرهٔ طعام و یا استفادهٔ تام از مال‌و نعمتی کردن.

۱۱۶ــ محمد کاظم «درنامهٔ عالم آرای نادری» ج۱،ص۱۷۵ب،دربارهٔ جانشینی و نیابت نادر پس از طهماسب دوم می‌نویسدکه‌چون عباس میرزاطفل‌کوچکی بـوده و امور مملکت نیز بدون شاه اداره نمی‌شد ، نادر سپاه و دیگر بزرگان را جمع‌کرد وبه رویه پادشاهان جلوس کرد و امرا و بزرگان «گردن رضا به‌طوق فرمان‌صاحب قران نهاده، سرتسلیم خم نمودند ».

۱۱۷ــ محمد کاظم نیز به گریه عباس میرزا ومسأله قندهار اشاره می‌کند. نگـاه کنیدبه : «نامهٔ عالم آرای نادری »، ج ۱، ص ۱۷٦ ب .

گذارده، تا بیرون دروازهٔ شهر از راه تعظیم برده و دررکاب آن‌حضرت بود. ازاقبال آن معصوم درزمان سلطنت آن‌حضرت، نادر اخراج رومیه، روسیه از ممالك ایران نمود و پاشایان نامی رومی بسیاری سرعسکرو غیرهم به قتل رسیدند ، و غنیمت بسیار به دست آمد، از جملهٔ مقتولان عثمان پاشا وغیره‌است. این سوانحات و واقعات حوالهٔ «تاریخ‌نادری» است. یاران شفقت نشان زمان حال و استقبال از آن جامعلوم نمایند.

درسنه یك هزار ویك‌صدو چهل و هشت‌که نادر در صحرای مغان برسریر سلطنت نشست وسکه وخطبه به‌نام خود (۱۳۰چ) بلندآوازه ساخت، آن حضرت را عزل کرده ، نزد پدر به سبزوار فرستاد. در ایام توقف راقم حروف به ایران درسنه‌یك‌هزارو دوصدهجری ، شاه عباس ثالث نابینا در اصفهان بود. شیخ محمد علی حزین می‌نویسد کـه عباس میرزا و سلیمان میرزا پسران شاه طهماسب پیش ازشهادت پدر وداع‌عالم فانی کرده بودند و میرزا خلیل اموی صفوی در تاریخ خود نوشته که شیخ محمد علی حزین در احوال شاه طهماسب وفرزندان او اشتباه کلی کرده است ومی‌نویسد که بعد از قتل شاه طهماسب، مخالفان ، شاه عباس را در چاه خرابه که قریب مجلس بود سرنگون انداخته، به درجهٔشهادت رسانیدند. این احقر می‌نویسد که این هر دوبزرگ در تألیف خوداشتباه عظیم کرده‌اند و سخنان مختلف در نابینایی‌او، راقم حروف بسیارشنیده [است]. به مرور وهور بردانشمندان این معنی‌واضح ولایح خواهد شد که استحضار راقم حروف درچه مرتبه است. ایـام سلطنت آن حضرت دوونیم سال است. آن حضرت را با محمد شاه بابری و دیگر پادشاهان زمان خود طریقهٔ رسل ورسایل مکرر اتفاق افتاده بود. چـون علماء امامیه وفقها اثنی‌عشریه واکثر مجتهدین ومتقدمین ومتأخرین درکتب احادیث که تصنیف و تألیف کرده، نوشته‌اند، (۱۳۱ر) و [بیز][۱۱۸]ازنسل مظفر حسین میرزا ورستم میرزای اموی صفوی درکشور هند مسموع می‌شود. چون نظربه تأثیرآب و هوای هندی ، هنراو کم (کذا فـی

۱۱۸ــ برلین: فاقد جملات «وازنسل مظفر ... به شرح حالات آنها پرداخت» . است، که در حاشیه نسخهٔ ملك آمده است.

الاصل) نام شده‌اند، به این جهت راقم حروف به شرح حالات آنها پرداخت. از روی‌اقوال ائمه هدی علیهم التحیه و الثنا تفسیر کرده‌اند که سلسلهٔ علیه صفویه در رکاب‌صاحب‌الزمان‌خلیفه الرحمان‌جانفشانیها کرده، در جهاد شمشیرها بر کفار نابکار خواهندراند. به این سبب‌راقم حروف گستاخی می‌نماید، آنچه مسموع نموده، بی‌زیاده ونقصان درین اوراق درج‌می‌سازدکه تامطالعه کنندگان بهره‌مند گردند، وازبی‌خبران تحریر نشمرند و از راه احساس مدعای خیر یاد نمایند.

ذکر سلطنت و خلافت سلطان حسین ثانی بن‌شاه طهماسب الثانی الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان

آن حضرت در اواخر ایام حبس پدر در حبس خانه تولد یافت‌ودر اوان قتل‌پدر، آن حضرت شش ماهه بود و معاندین‌بی‌دین از احوال آن حضرت بی‌خبر بودند وچنان می‌دانستندکه حضرت شاه طهماسب به‌غیر از شاه عباس ، پسری دیگرندارد ومنوچهر بیگ گرجی‌که ازخانزادان و صوفیان صافی ضمیر سلسلهٔ علیه صفویه بود و منکوحه‌اش در حرم محترم آن حضرت‌می‌بود ، ازاحوال آن حضرت اطلاع داشت. بعدازقتل شاه‌طهماسب، وقت دیده، مادرطفل را باطفل، شاهین وار ربوده، رفته‌رفته به‌دیار آذربایجان رسانید. در ایام دولت نادر به داغستان و گرجستان گذرانید و در تربیت آن حضرت کوشید. بعد از قتل نادر غادر ، آن حضرت را برداشته، برای زیارت عتبات عالیات‌روانهٔ‌دارالسلام (۱۳۲چ) بغداد گردید. درآن اوان مصطفی قلی‌خان بیگدلی شاملو که از طرف نادر سلطان، به سفارت روم رفته، مراجعت کرده ، در بغداد می‌شود[و] ازورودآن حضرت آگاهی یافته، از سرقدم ساخته فدویانه به کرنش‌آن حضرت افتخار دارین یافت. چون سخن از حسب و نسب در میان آمد، قباله نکاح‌والده‌اش که مهر مصطفی قلی‌خان بر او ثبت بود، با بازوبند پدرش طهماسب ثانی و باخنجر لعل‌نشان مرصع‌به نظر خان‌معظم‌مذکور که از امرای بزرگ مکرم ایران بود، رسانید. چون بر مصطفی‌قلی‌خان صحت‌نسب آن حضرت ثابت شد، سخن از امرسلطنت در میان آورد.آن

حضرت قبول نفرموده ، از آنجا عازم زیارت گردیده، به کربلای معلی شرفیاب شدند. از اتفاق زمان منکوحه نادر که صبیه شاه سلطان حسین، سعید شهید وهمشیره شاه طهماسب ثانی باشد، در کربلای معلی مجاور بودند. چون خبر سلطان حسین میرزا شنیدند ،آن حضرت را در خلوت طلبیده ، خلوت کرده دستهای مبارك آن حضرت را در اندرون پرده درآورده، ملاحظه فرمودند . چون انگشتان مبارك آن حضرت مثل‌غاز ومرغابی پرده دار وبه هم چسبیده بودند و ازین نشانی که در یاد آن فاطمهٔ زمان بود، شناخته [شد]. نظر به مصیبت‌هایی که‌به آن (۱۳۳ر) خاندان امامت نشان رخ نمود، آهی کشیده، بیهوش شدند.بعد از آن‌که بهوش آمدند ، آن حضرت را اندرون پرده طلب داشته ، برسینهٔ‌مبارك خویش چسبانیده ، به های‌های گریستند و یاد پدر و برادر نمودند.ازین نشان‌ها بر خلق‌الله واضح ولایح شد که سلطان‌حسین‌میرزا فرزندصلبی شاه طهماسب ثانی است.

از اتفاق ازمنه علی مردان خان بختیاری و اسماعیل‌خان فیلی، از کریم‌خان زند شکست‌یافته[۱۱۹]،به بغداد رسیده،با مصطفی قلی‌خان همراز وهم آواز شدند. به صوابدید این هرسه امرای بزرگ ایران که هر یك والی ولایتی ازایران محسوب می‌شدند، به سلطان حسین میرزا وهمشیره شاه طهماسب عرایض نوشته ، سلطان حسین میرزا از کربلای معلی طلب داشته ، به سماجت بسیار نزد خود آوردند . بعد از صلاح و مشورت از بغداد به عزم تسخیر ایران سلطان حسین میرزا را به سلطنت برداشته و جمعیت اتراك والوار فراهم کرده ، به قلمرو عراق رسیده ، در شهرها سکه وخطبه آن حضرت را بلند آوازه ساخت. در قلمرو علیشکرباکریم خان زند مصاف روی داده ، بعد از مجادله بسیار کریم خان غالب‌و

۱۱۹ـ علی مردان‌خان و اسماعیل خان فیلی چندباردرحوالی‌بختیاری‌وشوشتراز کریم‌خان شکست خوردند، در آخرین نبرد و پس‌از توقف کوتاهی درکرمانشاهان‌سرانجام علی‌مردان‌خان ودیگر معتمدان وی برای یافتن کمك عازم بغداد شدنـد. برای آگاهی بیشتر رجوع‌کنید به : ابوالحسن گلستانه : «مجمل‌التواریخ»، ص ۱۹۲وبعد.

سرداران مذکور مغلوب گردیدند. شاه‌اسماعیل اموی صفوی‌خلیفه‌سلطانی که محمدحسین خان قاجار او را به سلطنت برداشته ، سکه و خطبه به‌نام او رایج کرده بود . کریم‌خان بر محمد حسین‌خان (۱۳٤چ) نیزغالب شده، شاه اسماعیل را به دستور پادشاه خوانده، خود را وکیل‌السلطنه‌او شمرد. [او]خبر جلوس شاه سلطان حسین ثانی راشنیده، برای‌دست‌آویز خویش شاه اسماعیل‌را در آن معرکه به مقابله شاه سلطان حسین ثانی آورده بود. اگر چه درحقیقت‌کریم زند از اذله خلق ایران وازکم پایهٔ طبقه الوار فیلی و قطاع الطریق بود[۱۲۰]، امادر میدان شجاعت،رستم دستان را چه یارا که لاف شجاعت وبرابری باوی توانستی زد، چون لشکر هزیمت خورده سلطان حسین هر یك به طرفی گریختند. سلطان حسین‌ثانی با علی مردان خان بختیاری در میان طایفهٔ بختیاری رفتند، چون قوم بختیاری با سلطان حسین ثانی درمقام ارادت وعقیدت پیش آمده، علی مردان خان‌به ظن‌شده، آن حضرت راز دیده‌نابینا گردانید. مدت سلطنت آن حضرت هفت ماه است. آن حضرت‌به سنت اجداد عالی بنیاد خود عمل فرموده ، دربارعام قرآن مجید را برتاج و عمامه می‌گذاردند که عبادالله کرنش و تعظیم کلام ملك علام می‌کرده باشند. باوجود ایام شباب و جوانی و سلطنت و حکمرانی، خود را اضعف واقل خلق می‌شمردند. مصرع :

شیر را بچه همی مانـد به او

چرا چنین نباشد. الولد سرابیه. وسجع‌مهرآن حضرت این فردبوده‌است:

دارد زشاه مردان فرمان حکمرانی

فرزنـد شاه طهماسب سلطان حسین ثانی

(۱۳۵ر) خلاصه آن حضرت را دو پسر بودند . طهماسب میرزا و محمد میرزا. طهماسب میرزا درکودکی‌به ناخوشی‌مرض آبله درگذشت. و محمد میرزا به سن و عمر یك‌ونیم ساله بود که آن حضرت وداع‌عالم

۱۲۰ــ اغلب کتبی که درمورد تاریخ ایران در اوایل دوران قاجار نوشته‌شده‌است، بنا به ضرورت زمان بهمین شکل از کریم خان یاد می‌کنند که البته‌می‌تواند تحت شرایط زمان بوده باشد، باوجود این برتریهای کریم‌خان را نیز ذکر کرده‌اند.

فانی کردند. حالات وواردات‌آن حضرت حوالهٔ «تذکره‌الشعراء»میرزا قاسم موسوی سبزواری که در احوال شعراء معاصرین نوشته است واز منشیان شاه طهماسب بوده و «تذکرهٔ»مذکور هفت سال بعد از قتل شاه طهماسب به اتمام و انجام رسانیده بود، نموده و حواله «تاریخ» میرزا محمد صادق[۱۲۱] که اکثر وقایع بدایع سلاطین جنت مکین‌صفویه علیه‌را به آئین بهین به رشتهٔ تحریر کشیده‌است. الحق‌در فصاحت و بلاغت کاری کرده است. پیش از جلوس آن‌حضرت ، امیرعلم خان عرب خزیمه خراسانی ، سید محمداموی صفوی را به سلطنت برداشته. او شاهرخ‌شاه اموی صفوی را نابینا نموده، بعداز چهل یوم یوسف علی خان جلایر، شاهرخ شاه نابینا را به‌سلطنت‌نشانیده. .سیدمحمد که‌ملقب به‌شاه‌سلیمان ثانی شده بود، نابینا نموده بود. [۱۲۲]

چون این وقایع بدایع قریب آن‌ایام بود، خامه عنبرین‌شمامه‌به مطلب سوانح ماضیه پیروی نمود، وباز به‌اختتام احوال فرخنده مآل شاه‌سلطان حسین ثانی می‌پردازدکه آن حضرت در مدت حیات به عبادت وریاضت گذرانید. باوجود نابینائی از سرداران زمان خود متحمل احدی نشدند واز کسی طمع وتوقع خدمتی نکرد. اکثری از مریدان (۱۳۶چ)خاص به التماس بسیار سعادت خدمت وملازمت‌درمی‌یافتند و مکرر سرداران زندیه الواریه فیلیه خواستند که از برای معیشت آن‌حضرت وظیفه‌مقرر کنند. هروقت که ازین مقوله سخن در میان می‌آمد، این شعر زبان‌معجز ادا می‌فرمودند:

۱۲۱ــ مراد کتاب «تاریخ گیتی‌گشا»، تالیف محمدصادق نامی موسوی است که‌در وقایع روی کار آمدن کریم‌خان، به مسائل ورویدادهای هم عصر نیز اشارات وافر دارد. رجوع کنید به محمد صادق نامی : «تاریخ گیتی‌گشا»، به کوشش سعید نفیسی (تهران ۱۳۱۷).

۱۲۲ ــ جلوس شاه سلیمان دوم در سال ۱۱۶۳ هجری قمری وطی مراسم باشکوهی بود. بهمین مناسبت نیز از جانب وی به ضرب سکه با ذکر عبارت «لااله‌الاالله محمد رسول‌الله ، علی‌ولی‌الله» و اسماء دوازده امام مبادرت گردید. جهت آگاهی از ورود سید محمدبه‌خراسان و سلطنت وی به نام شاه سلیمان‌ودیگر وقایع‌تاریخی‌رجوع کنیدبه: میرزا محمد خلیل مرعشی : «مجمع‌التواریخ»، ص ۱۱۰ الی ۱۲۱.

مرا بنان جو خویش چهره گاهی به
که از شراب حریفان سفله گلناری

و ازین استغنا سرداران زمان را گمان این بود که جواهرهای گران بها، در سرکاران آن حضرت بسیار خواهد بود، و در دولت سرای خود را بسته ، مانع تردد مریدان و فدویان بودند. بابنای زمان خود صحبت نمی‌داشتند، و گمنامی را بر بلند نامی ترجیح می‌دادند و می‌فرمودند که هرگاه در گمنامی می‌زیستم، بهتر از این بود، واز دست روزگار کشیدم، آنچه کشیدم . و زهرزمانه ناهنجار چشیدم، آنچه چشیدم. محمدباقر بیگ خلف منوچهربیگ را پیوسته می‌فرمودند که بعد از من فرزندم محمد میرزا را لباس درویشی خواهی پوشانید. وسخن مریدان و فدویان خاندان والاشان من نخواهی شنید، که‌درین زمان ، طبیعت اهل ایران دیگرگونه‌است. آنچه بر جدامجد و والدماجد ومن کرده‌اند، بی گمان وبی‌نقصان بـه اندك داعیه سلطنت به‌فرزندم محمد میرزا همان سلوك خواهند نمود. هرگاه پدرت‌فریفته سخنان‌مصطفی قلی‌خان‌می‌شد، کارمن به نابینائی نمی‌کشید. همواره ازین مقوله به‌زبان فیض‌ترجمان (۱۳۷ر) بیان می‌فرمودند. و در سنهٔ[۱۲۳] ؟ به جوار رحمت پروردگار پیوستند.

ذکر گلدسته بندی گلهای رنگین ریاحین حالات و واقعات بوستان بی‌خزان زمان خلافت وسلطنت تومان صفوت و ولایت شأن ابوالفتح سلطان محمد میرزا بهادر خان‌بن سلطان حسین ثانی بن شاه طهماسب ثانی بن‌شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی

آن حضرت درایام کودکی به تحصیل علوم رسمی پرداخته،مهارت تام و فضیلت مالاکلام به هم رسانید. درسنه باوالده ماجده به عزم طواف روضهٔ رضا علیه‌التحیه والثنا، از عراق روانهٔ ارض‌اقدس ونزول اجلال درآن امکنه‌شریفه‌وشرفیابی‌طواف‌ملایك‌مطاف آن‌روضهٔ‌رضیه‌علیه‌مستفیض گشته، پادشاه ملایك سپاه شاهرخ شاه قدوم میمنت لزوم آن حضرت را

۱۲۳ــ تاریخ درگذشت سید محمد (شاه سلیمان دوم) در هر دو نسخه نوشته‌نشده است، اما مرگ وی در ششم ذیقعده ۱۱۷۶ هجری قمری ودر مشهد اتفاق افتاد.

غنیمت شمرده به لوازم مهمانداری اشتغال نمود. چون پادشاه معظم از طرف والده صفوی است و نادر یك همشیره شاه طهماسب را به پسر خود رضاقلی میرزا منکوح گردانید و همشیره دیگر را به نکاح خود درآورده بود، چنانچه درطی گزارش احوال فرخنده مآل سلطان حسین ثانی اشاره به آن شد. نظر به روابط قرابت اراده پیوند با گل گلزار صفوت منظور داشت. خلفش نادر میرزا مانع آمد که این نسبت نظر به غصب سلطنت نادر شاه جدم درست نیست. هرگاه عروج طالع سلسلهٔ علیه (۱۳۸چ) صفویه شود، ابا در تلافی چه سلوك نمایند. آن حضرت از آنجا روانهٔ عراق گردیده، با وجود اینکه در لباس گمنامی نظر بر[۱۲۴] نصیحت والد ماجد اوقات فرخنده ساعات می‌گذرانیدند، و از هرشهر وهر قصبه که سرداران استحضار از احوال خیر مآل می‌رسانیدند، بنده‌وار با ارادت پیش می‌آمدند، و بعد از طی مراحل به منزل مقصود رسیدند. اگر چه درحیات کریم‌خان‌زند در ممالك محروسه ایران طوایف الملوك بود، اما بعد ازفوت اوشورش برشورش افزود. هریك از سرداران اعزه واذله قزلباشیه و غیره را هوای فرمانفرمای درسرافتاد. وچون سلطان الاولیاء شاه نعمت‌الله ولی رحمة‌الله چند فردی از احکام زمانه مستقبل بیان فرموده بودند که پس از سنه الف مائتین [۱۲۰۰] جلوه نما خواهد شد، از آب جمله این است. نظم:

میم و حامیم و دال می‌بینم نام آن شهریار می‌بینم
باشد از نسل مرتضی آن شاه علم و فضلش شعار می‌بینم

هریك ازسرداران معاصرین ایران با اینکه مرتضوی نسب نبودند، به داعیه برخاستند[۱۲۵] و خود را سلطان عصر دانستند. نظر بر حسب و نسب و علو خاندان ونام و نشان، ظن اکثر سرداران برآن حضرت بود و احکام زمان مستقبل را جاماس حکیم و خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه و ملاعلی قوشچی نیز نوشته‌اند، راقم حروف در ایام توقف ایران، احکام جاماس را (۱۳۹ر) مطالعه کرده بود و دیگر احکام‌راشنیده‌است، که فضلاء مذکور نسخه‌ها نوشته‌اند، و به قواعد احکام نجومی به رمز

۱۲۴ــ برلین: به نصیحت. ۱۲۵ــ ملك: برخواستند.

گفته‌اند. چنانچه این مراتب مندرج در «تاریخ قاجاریه» که مفصل سوانح این زمان درج است، حالی رای عالی مطالعه کنندگان خواهد شد، از آنجا جویند.

در هند مسموع شد که «تاریخ قاجاریه» که میررضا قلی به‌حکم محمدخان نوشته، باباخان منسوخ گردانید. ملامحمد مازندرانی حکم به نوشتن سوانح زمان خویش و عم وجد گردانیده است.[۱۲۶] از آن جمله آقا محمدخان خواجه بن محمد حسن خان بن فتح‌علی‌خان قاجار است که علی قلی خان برادر زادهٔ نادر سلطان افشار او را از آلت‌رجولیت بی‌بهره گردانیده بود که نسل بالنسل از مریدان وفدویان علیه صفویه است. هم‌چنین امیرمحمدخان بن‌علی مردان خان زنگولی[۱۲۷] عرب خراسانی است. دیگر سرداران نیز هریك در جزء عرایض به واقفان حضور بیضاظهور آن حضرت‌می‌نوشتند. از آن جمله یك دفعه عریضهٔ محمدخان قاجار از طهران، به این مضمون رسید که این فدوی پیر با سکه و خطبه به نام آن حضرت در شهرها ومساجد ومنابر بلند آوازه گردانیده است ، الحال مناسب بندگان حضور این است که بی تأمل عازم دارالسلطنت طهران شوندتا جانفشانی را برهمگنان معلوم نمایم. در آن اوان ملازمان آن حضرت در طبس گیلك رونق افزا بودند. محمد حسین‌بیگ استرآبادی حامل عریضه که به وضع‌بازرگانان، خود را به شرفیابی ملازمت سراسر سعادت واقفان حضور رسانیده بود، بسیار بسیار از ارادت محمدخان (۱٤۰ چ) عرضداشت نمود. بعد از چندی میرمحمد خان طبسی از احوال فرستادهٔ محمد خان اطلاع یافت. خواست که فرستاده را نسق نماید. بندگان‌آن حضرت مانع آمدند و فرستاده را به خلعت خاص سرافراز کرده و اسب و یراق طلا انعام فرموده، رخصت فرمودند. چون در آن اوقات جوانان نامی هریك‌به بهانهٔ سرافراز کرنش بندگان حضور می‌شدند ، ظن‌برظن بد میر محمد خان افزود . این

۱۲٦ـ برلین: کلیه عبارات «درهندمسموع شد که ... وجد گردانیده است». حذف‌شده است.

۱۲۷ـ برلین : فاقد زنگولی است.

واقعه از مقدرات است که از یك طرف محمدخان قاجار بدگمان که آن حضرت باسرداران خراسان همراز و هم آوازاندو از طرف دیگر میر محمدخان بدظن که فرستادهٔ محمدخان قاجار درجزوبه‌رسالت‌می‌پردازد. ملخص کلام آن حضرت از آنجا به فارس رسیده، سران زندیه هریك که کسب ادراك کرده بودند، سعادت کرنش دریافتند. حاجی محمد ابراهیم خان شیرازی که در ادراك و دانش و بینش‌ممتاز بود، خدمات شایسته نسبت به بندگان آن حضرت بجاآورده ، از هر مقوله حالات معروض واقفان آن حضرت نمودند . در همان اوقات یکی از معتمدان لطف‌علی‌خان زند که از خانزادان قدیمی حضور بود، در شب به لباس مبدل خود را به واقفان حضور رسانیده، عرضداشت نمود که هر چه زودتر بندگان حضور از شیراز و قلمروفارس به طرفی دیگر رونق‌افزا شوند، مناسب حال است . چون حاجی ابراهیم خان (۱۴۱ر) مذکور از تشریف فرمائی آن‌حضرت آگاهی یافت‌مانع آمده، سخنان‌ارادت‌وفدویت و جانفشانی بسیار ظاهر ساخت. آن حضرت قبول نفرمودند، سلامت‌روی را اصلح دانستند و فرمودند که من با خلق جهان صلح کل کرده‌ام،به نوعی که گویی که با گبرواسلام خویشی‌دارم. چون بندگان‌آن حضرت به معروضه حاجی تاراجی معظم محتشم مذکور نرسیدند، و به موافق‌این مضمون عمل فرمودند. نظم :

نداری اگر با عدو زور جنگ
طریق مدارا گزین بی درنگ
ز ملکش بجایی نما انتقال
که یك چند فارغ شوی از قتال

در اواخر سنه یك هزار و دوصد وپنج‌هجری از آنجا به عزم‌طواف بیت‌الله به سواحل فارس رسیده و به سفینهٔ مراد نشسته تا به ملك عمان‌به بندر مسقط لنگر انداز گشت . چون حاجی ابراهیم برای هریك ازمشایخ اعراب مراسلات نوشته بود، خلفان که ازطرف امام خوارج نایب‌بود، به لوازم مهمانداری پرداخت. چون موسم سفرحجاز گذشته بود، به‌صلاح بعضی از مریدان خود را به ملك سند رسانید که‌درسال‌موسم‌دیگرروانهٔ

مقصد عظمی گردند. بارسیدن به سند، سرداران سندبه طریق ارادت‌پیش آمده، هر یك موافق مرتبه‌وشأن خود در بندگـی کوتاهی نکردنـد. میرکرم علی خان و والده‌اش کمال ارادت‌وخدمتگزاری‌به جاآوردند. میرزا ابراهیم بن میرزاعبدالهادی (۱۴۲چ) که این طبقه از عـطاران اصفهان‌اند. در حقیقت میرزا ابراهیم بر عکس پدرش صاحب سفره و سخاوت است و به مزاح بلوچان‌آن دیار راه‌دارد، درظاهر به‌ارادت‌پیش آمده ودر باطن ازکمال جلال واقفان حضور اندیشناك گردید، ومیرفتح علی خان تالپور را که لامت پناه و حماقت دستگـاه بود نیز خایـف گردانید. مظهر اصفهانی در حق والدمیرزا ابراهیم می‌گوید. رباعی:

در صوبـۀ سند میرعبدالهـادی
در وادی جهل بی سبب افتـادی
سید چو نبودی زره جهـل شدی
الحق به جهان داد جهالـت‌دادی

سران کلهوره[۱۲۸] لرکه سردار زادگان بزرگ ملك سند بودند، سعـادت کرنش یافته، به خلاع فاخره سرافراز گردیدند. بعد از توقف شش مـاه در ملك سند بار دیگر عزم سفر مکه معظمه جزم کرده، تشریف فرمای ملك کچ‌لچ گردیدند، که از بندرات آن دیار روانه کردند. راجۀبابیجی راجپوت که راجۀ آن سرزمین بود. به ارادت تمام درمهمانداری‌وبندگی به‌هیچوجه ناتمام نگذاشته و جمیع مایحتاج سفر دریا را با کشتی موجود ومهیا ساخت. از تأثیرایام مزاح و هاج کثیرالابتهاج فیض امتزاج[۱۲۹] پادشاهزاده خلافت پناه از حد اعتداد انحراف ورزیده، نظر برناسازگاری هوا بر سفینه مراد نتوانست نشست واغـروق وبنه رادر بندر هندوی گذارده، به‌جهت مداوا و تغییر (۱۴۳ر) آب و هوا به‌شهر جونکررونق افزا شدند. حامد خان افغان بابی، سرداران خود را به استقبال فرستاده و پالکی زردوزی حبالردار[۱۳۰] برای سواری‌واقفان حضورفرستاده، کمال

۱۲۸ــ کلهر
۱۲۹ــ برابر: فاقد فیض امتزاج.
۱۳۰ــ حبال‌دار، با ریسمان و بند.

عزت خدمت نمود. عمرخان بلوچ جوکهه که از سرداران او بود با دیوانش لنجورجی کمال ارادت و خدمت به ظهور رسانیدند. چون آیا حکمت بالغه ربانی ازین حیرانی و سرگردانی چه بود، محتشم طبیعت تشخیص دان درآن ولانبود، باز مراجعت به‌بندر مذکورفرمودند. کاشانی[۱۳۱] مناسب مقام می‌گوید:

مقدری که به گل نکهت و به گل‌جان داد
بهرچه مصلحتش بود حکمتش آن داد
دو کشتی متساوی اساس را در بحر
یکی رساند به ساحل یکی به طوفان داد
دوسالك متشابه سلوك را در عشق
یکی به وصل بشارت یکی به‌هجران‌داد

آری مرتبه پیغمبری وسروری بی امتحان باری نشده، از آنجا مراجعت نموده، به شهرلوهری رسید. خان عظیم‌الشأن میرسهراب خان ومیررستم خان پسرش که از طبقه تالپورو ازاعیان سرداران‌بلوچ‌آن دیاراند و در شیوهٔ شجاعت و سخاوت، ثانی سهراب و رستم و حاتم و معین‌اند، و به‌طریق‌ارادت از سرقدم‌ساخته،به‌حضور سیادت ظهوررسیده به نوعی در بندگی و ارادت گستری‌کوشیدند‌که‌کلك عنبر سلك از بیان شرح‌آن به عجز معترف است. چون موسم (۱٤٤چ) زمستان قریب رسیده بود، به صوابدید بعضی مریدان عالم آرای حضرت خلافت‌پناه چنان قرار گرفت که از راه دیره وملتان خود را به پیشاوررسانند که‌در آن سال سلطان ابدال ودرانی‌تیمور سلطان بن‌احمدسلطان‌درانی از کابل حرکت کرده، روانه پیشاور شده بود. رسیدن‌به قصبهٔ اوچ، شیخ المشایخ شیخ حامد قادری و سید جلال الدین محمدنوبهار جلالی به کمال تعارف به استقبال تقدم جسته، لوازم مهمانداری وغمگساری وفرمانبرداری به

۱۳۱ــ محتشم کاشانی (مولاناکمال‌الدین) در عصر شاه طهماسب صفوی می‌زیست وسال وفات وی را محققان ۹۹٦ هجری قمری ذکر کرده‌اند. برای آگاهی از غزلیات و قصاید وی رجوع کنید به : «دیوان مولانا محتشم کاشانی» به‌کوشش مهرعلی گرگانی (تهران ۱۳٤٤).

عمل آوردند. سید نوبهار را به خطاب مستطاب جهان بخش سرافراز و ممتاز فرمودند.[۱۳۲] بعد از چندی صلاح وشور به میان آمده، آن هر دو بزرگ ستوده صفات رفیع الدرجات ، صلاح به‌رفتن پیشاور ندادند و معروض داشتند که پادشاه بابری تیموری‌با سلسلهٔ علیه آن حضرت رابطهٔ تمام دارد و سرداران انگلستان نیز از دوستان قدیم ومحبان صمیم و دولتخواه بلااشتباه آن حضرت‌وجوانمردان‌زمان‌اند.وآصف الدوله بهادر ایرانی نیز یکی از مریدان است. سلطان ابدالی با پادشاهزادهٔ بابری تیموری میرزا حسن بخت بهادر که در ملتان است ، چه تعارف کرده‌که نسبت به اعلیحضرت‌خلافت پناه خواهد کرد. ملخص‌خوانین داود پوتره مثل بهاول‌خان و محمدخان وسبزل‌خان وابوالخیرخان‌دهرو، هریك مراتب خود بندگی بجا آوردند وبهاول‌خان (۱٤٥ر) نیز صلاح به رفتن هندوستان داد . در اوج شجاعت علی خان شیخ زادهٔ ایلچی پادشاهزاده والاجاه میرزا احسن بخت بهادر عرضداشت نمود که مناسب حال فرخنده مآل اعلیحضرت اینکه از آنجا به ملتان تشریف فرما شده، با پادشاهزاده والاجاه ملاقات کرده ، آنچه منظور صلاح طرفین باشداز آن قرار عمل فرمایند . پادشاهزاده خلافت پناه‌نظر به صلاح بعضی‌مریدان رفتن به ملك افغان صلاح ندانستند . نظر به مضمون بلاغت مشحون الحب یتوارث والبغض یتوارث روابط اتحاد و مودت و ودادقدیمانه‌که فیمابین سلاطین جنت‌مکین علیه صفویه و سلسلهٔ جلیله بابریه تیموریه‌گورکانیه محکم و مستحکم بود، از راه دلاورکوت به ملك ماژوار به شهر پیکانیر رسیدند. راجه صورت سنکه به مراتب خدمتگذاری پرداخت‌و درجوده‌پور راجه‌کهن سال راجه بجی سنکه‌که عمده‌سرداران‌راجپوت بود، در مراتب بندگی دقیقه‌ای فروگذاشت، نکرد. ازآنجا رهنورد مقصد گشته به شهر ماروت که در میانه‌سرحدجوت پوروجیپوراست، نزول اجلال‌واقع‌شده‌و از تأثیر گردش گردون بوقلمون کج رفتار که کشیکچیان پادشاهزاده خلافت پناه از زحمت و تعب راه به خواب غفلت رفته بودند ، دزدان‌آن

۱۳۲ـ برلین: فقد عبارت «وسید نوبهار ... ممتاز فرمودند» است.

دیار مشهور به «مینا» بی‌خبر بر صندوقخانه خاصه ریخته ، آنچه اسباب قیمتی از جواهر آلات بود، بردند . از آن جمله (۱٤٦چ) جیقه پادشاه فردوس مکان شاه سلیمان و بازوبند زمرد پادشاه جنت آرامگاه شاه سلطان حسین ثانی[۱۳۳] و کمر خنجر لعل‌نشان که از پادشاه بهشت مکان شاه طهماسب ثانی ازین مقوله اسباب بسیار به غار[ت] رفت. چون در آن‌اوان راجه بجی سنکه با سهیم سنکه نوادهٔ خود به جدال و قتال اشتغال داشت و فارغ‌البال نبود ، دزدان هم درکوه قلعهٔمحکم داشتند و [چون] بی رفتن لشکر گران ، گرفتن قلعه‌دزدان امکان نداشت، فرستادهٔ پادشاهزاده خلافت پناه که نزد بجی سنکه رفته بود. سخن بجی سنکه این بود که دزدان از ملك راجه جیپوراند، چنانچه درین خلوص عریضه به حضور بیضا حضور و مراسله به راجه پرتاب سنکه ، راجه جیپورنگاشته بودند . ارقام قضا نظام پادشاهزاده خلافت پناه به‌وزیر الملك آصف‌الدوله بهادرخان و باقی خوانین درین باب شرف صدور یافته ، چون از سعی و تردد قریب دوماه در شهر ماروت کاری از پیش نرفت، آخرالامر عنان عزیمت به‌صوب جی‌نکر تافتند . راجه‌پرتاب‌سنکه، منتها لعل بخشی[۱۳٤] را با سرداران دیگر به استقبال فرستاده، در شهر جی‌نکردر باغ دلگشا منزل نشیمن دادند و مهمانی که قابل شأن پادشاهان باشد، برای پادشاهزاده خلافت پناه فرستادند و ارادهٔ راجه پرتاب سنکه این بود که حضرت اعلی چندی در جیپور (۱٤۷ر) توقف فرمائید و مریدان خود را از سرحد ایران و سند طلب داشته، به‌امور ملکی‌پردازند. پادشاهزاده خلافت پناه ارشاد فیض بنیاد فرمودندکه‌من از تأثیر روزگار وزمانه‌ناهنجاربه‌دیارهندوستان‌رسیده‌ام وعزم‌بیت‌الله‌دارم‌و باکائنات صلح کل کرده و مراتب آباء و اجداد بزرگوار خود الفقر فخری منظور است. علاوهٔ شیوه پدر فرزندی و برادری، سالهای دراز که فیمابین سلاطین جنت مکین علیه صفویه وسلسلهٔ بابریه تیموریه گورکانیه‌مرعی است ، چگونه برملکی که متعلق به سلاطین گورکانی باشد، ما به دولت

۱۳۳ــ برلین : اولی.

۱۳٤ــ نسخه برلین جنتهالال بخشی نوشته است.

دست‌اندازی خواهیم کرد. راه و رسم قدیمانه‌که میانهٔ آباء و اجداد بزرگوارم با سلسلهٔ رفیعه پادشاه والاجاه خورشید کلاه انگلستان و کارکنان ملوك‌التجار عظیم الوقار کمپنی انگلیس بهادر [بوده]، مضبوط و مستحکم است. سبب دیگر اینکه آصف‌الدوله ایرانی و وزیر پادشاه گورکانی است. آیا این همه مراتب را از کجا چشم پوشی توانم کرد. اگر راجگان راجپوت را با سرداران منازعه است، مارا با احدی بـه هیچوجه نزاعی نیست. تا این مقام کلام معجز آن حضرت است. خلاصه در سند سرداران بلوچ و مریدان آن دیارهمین تمنا داشتندکه‌پادشاهزاده خلافت پناه را با سلطان ابدالی به مقابله بازدارند، آن حضرت‌درآن دیار هم قبول این معنی نکردند وارادهٔ پادشاهزاده خلافت پناه این بود کـه نظر به اتحاد و (۱٤۸چ) وداد قدیمانه که با سلسلهٔ گورکانیه محکم است، به صحبت و ملاقات پادشاه ذیجاه والاجاه گیتی پناه ابوالمظفر عالـی گوهرشاه مخاطب به خطاب شاه عالم پادشاه غازی خلـدالله ملکه و سلطنة رسیده باشند.

در آن ایام خبر وحشت اثر حادثه شور و شرافغان بچه شیطان صفت، غلام قادرخان نمك به حرام به وضع بسیار ناخوشی که به آن نهج[۱۳۵] در سرحدایران مسموع نفرمودند، به سمع مبارك رسید. در صورت حادثه عظمی درا‌واخر سنه یك هزار و دوصدو هفت روانهٔ ملك پورب گردیدند و دربین راه دباین بهادر قیصری رومی که از عمده سرداران مـرتبه محسوب بود، نهایت بندگی واردات از راه نجات ذاتی‌که داشت، به‌ظهور رسانید، وجیاجی بخشی سردار مرتبهٔ نوشتجات به حکام مرتبه که در اثنای راه بودند، به آئین بهین نوشت. هریك از سرداران موافق‌شأن خود به خدمات آن حضرت سرافرازی یافتند. درعرض‌راه‌دزدان‌پنداره مرتبه، بی‌خبر برسر آن حضرت ریختند، با اینکه دربین‌راه‌به‌شکار اندازی اشتغال داشتند و سوار وپیاده همراه بنه بودند، و مرتبه‌های پنداره زیاده از یك هزار سوار بودند، آن حضرت با بیست سوار که‌در رکاب ظفـ

---

۱۳۵ ـ برلین: هنج، بمعنی‌راه، آشکار، روشن.

انتساب داشتند، خود به نفس نفیس با سپاه قلت‌بر سپاه دزدان گمراه زده، دونفر را به سنان نیزهٔ جانستان از پشت اسب ربوده، دمار از روزگار ایشان (۱۴۹ر) برآورده، پراکنده ساختند. فرد:

به تنها دریده صف لشکران   که‌هم پادشاه هست و هم‌پهلوان

نزول اجلال به لکهنو فرمودند و موزنان آن عصر واوان، قصایـد غرا در مدح آن حضرت گفته‌اند. از آن جمله حسن علی بیك التخلص به «چمن»، تاریخ ورود مسعود آن حضرت را چنین یافته. تاریخ:

حال تاریخ‌نزول‌اشرفش‌راعقل‌گفت   نوبه‌هندآمد شهنشه‌زادهٔ‌ایران‌زمین

عالی‌شأن میرزا محمد جعفر شاملو که از خانزادان سلسلهٔ عالیه‌صفویه واز امراء زادگان ممالك ایران بود، این قصیده را درمدح حضورصفوت ظهور گفته،راقم حروف به نگارش درآورد.

فخر کن‌بر خود تو ای لکهنوز عین ابتهاج
ازورود مقـدم شه زادهٔ والانتـاج
آنکه باشد نو گل گلـزار بـاغ مصطفی
صاحب لولاك مهمان خـدا لیل‌العـراج
میرسد نسلش به اسماعیل شاه حـق پـرست
آنکه دادند پادشاهان جهان او را خراج
می‌شود از ذات او روشن‌بـه تـأییدالله
از سر نو خاندان شاه ایران را سراج
ای جوان بخت فلك تخت ثـریـا منزلت
کز تو گیرد زود عجلت‌سلطنت‌رسم و مهاج
غم مخور کز آفتاب طـالعت افـتاده است
چند روزی از حوادث‌در حضیض‌اعوجاج
وارث آن شاه والا گوهری ای شهریـــار
می‌گذارد عنقریبت فضل حق برفرق تاج
هست امیدم که از لطف خداسازی معبوس؟
برفراز مسند عباس شاه و تخت عـــاج

همت وجود و سخا و دانش و عقل و ذکاء
در مزاج اشرفت دارد جبلی امتزاج
هست دستت گاه بخشش چون محیط بی‌کران
دمبدم باشد عطایش برجهانی چون‌معراج
بهر کسب همت و جود و سخا بردرگهت
چون گدایان می‌نماید روزوشب‌خاتم‌لجاج
روز پنجاچون به‌کف‌گیری چوجدخودحسام
افتد از بیم تو بر اعضای رستم اختلاج
گرکمان گیری به دست ازخوف تیراسفندیار
سینهٔ خود را کند بهر خدنگ تو اماج
باز اقبالت کند بهرام را وقت نبرد
صید همچو صعوه‌و گنجشك تیهو و دراج
چون گذارند خوان نعمت در حضورت آفتاب
گردهٔ خبزی بود برگوشه آن چون کماج
بارگاهت چون کنند برپای میخ و قبه‌اش
یك‌شکافد ظهر ماهی دیگری صدردخاج
هرکرا دردی رسد از روزگار کجروش
یابد از عدل تو چون‌نوشیروان‌مورش‌علاج
وقت خوشحالی بود آن روز گر شمشیر تیز
نوعروس ملك را آری به سلك ازدواج
آن زمان چشمم شود روشن که یابد سکه‌ات
از صفاهان تا خطا و روم و ترکستان‌رواج
هیبتت غالب چنان گردد بــه شاهان جهان
کز فرنگ و چین‌وروس‌ومغرب‌تبدهندباج
ظلی افکن با دوام بر سر ما بندگان
سایه اقبال و دولت‌بی‌خزان‌چون‌سروو کاج
بهر [ناخوانا] چون سریر آرا شوی
این شب تاریك و تار اظلم دیجور داج

ملخص در اوایل سنه یك هزار و دوصدو هشت، رسیدن به لکهنو پادشاهزادهوالاجاهمعلی به جایگاه قدسی کرده، ابوالنصر میرزا محمد سلیمان شکوه بهادر، دام اقبالـه به کمال اعزاز و احترام، بـه شیوه مهمانداری پرداخته و از ورود مقدم پادشاهزادهٔ خلافت پناه به درگاه پادشاه جهان و شهنشاه زمان ظل سبحان قطب فلك مملکت وجهانداری اورنگ نشین عظمتوشهریاریشاه عالمپادشاه غازی خلدالله و سلطانهو هم به ولی عهد خلیفه دوران سکندر زمان پادشاهزاده بلنداراده آسمان جاه والاگهر ابوالمظفر میرزامحمد اکبر شاهبهادرزادالله جلالهمعروض داشت. از شنیدن این رایحه فرحبخش شاهنشاه بابری به سرور بیحدو مسرت لاتعد مسرور و منبسط گشته، بلا توقف نامه عنبرین شمامه تربت ختامه در کمال تسلی ودلداری ورافت دلی و طریقهٔ یك جهتی واتحاد وداد قدیمانه و نوازش پدرانه به اسم مبارك(۱۵۰چ) پادشاهزادهخلافت پناه، نگارش نمود، نزد فرزند ارجمند خود ارسال فرمود و نیز نوشتجات در سفارشپادشاهزاده خلافتپناه به سرداران عظیمالشان ملوك التجار عظیمالوقار کمپنی انگلند دام حشمتهم وعالیجاهذی جاهوکورنرجنرال سرجانشوربرونت بهادر که بعد از تشریف بردن سردار کلان عظیمالشان کورنر جنرال لارد کرن والس بهادر بهانگلند فرمانفرمای ممالكمتعینه کمپنی بود، زینت نگارش داده، ارسال فرمود. همچنین به خلاصهٔ [به] دانشوران فرنگ وصاحب قاموس و فلك و حمیت و غیرتوننگکه در برابر عطای کف گوهر بارش، کف زرفشان حاتم بیرنگوعمدهٔدانایـان زمان با فرهنگ، و اعتضادالدوله نصیرالملك کرنیل ولیام پالمربهادر شوکت جنگ وهم به نام وزیرالممالك آصف الدوله یحیی خان بهادر هربرجنگ، و بن شجاعالدولهبن صفدر جنگ ایرانی تبار شرف صدور یافته بود. کرنیل معظممذکور پیشاز رسیدنفرمان در آن اوانشرفیاب صحبت کثیرالمسرت واقفان حضور شاهنشاه گورکانی شده بود. حضرت شاه جهانپناه از زبان گوهرفشان سفارش مجدد ارشاد فرموده (۱۵۱ر) به این نهج که احوال خیر مآل بهدولت، برسرداران انگلستانروشناست. درین عصر کسی که درنیك نامی منباشد، به غیر از سرداران انگلستان،

کسی دیگر نیست. سلطان محمد میرزای صفوی برادر زادهٔ من است، به احیای طریقهٔ اتحاد اجداد بزرگوار خود به ملك ما به دولت رسید. آنچه شیوهٔ مهمانداری وخدمتگذاری نسبت به‌فرزند سعادتمند ازراه دوررسیدهٔ من به عمل آورند، گویا نسبت به من و فرزندانم به عمل آورده‌اند. چون اعتضادالدوله بهادر ازواقفان حضور شاهنشاهی رخصت گردیده ، از دارالخلافه شاه جهان آبادروانهٔ پورب گردید وازین طرف‌نیزپادشاهزاده صفوی نژاد برای ملاقات دیار فرح‌بارشاهنشاه جم جاه گورکانی در سنه یك هزارو دوصدوده روانهٔ دارالخلافه گردیدند، در بین‌راه تربت، نادر شاهنشاه‌گورکانی از سپهر تربت ورود عزت فرمود. از آن طرف کرنیل مذکور نیز به کمیت فتح کده رسیده بود. ورود مسعود شاهنشاهزاده صفوی نژاد را نظر به وفور تمیزومدرك از نعمای الهی شمرده به لوازم مهمان نوازی که قابل پادشاهان عظیم‌الشان باشد، دقیقهٔ فرو گذاشت نکرد. بعد ازچندی به حسب‌الامر پادشاه (۱۵۲چ) گورکانی عنان عزیمت به صوب لکهنو تاختند. ورودمسعودبه لکهنو با صاحب‌عالی مناقب اقتدار الدوله ممتاز الملك امتیاز خان مستر جارج فردریك‌چری بهادر قایم جنگ که از عمده ورزیده سرداران انگلستان بود، در عالم انصاف و تمیز چنان قدر و منزلت‌شناسی درین عصر کمتر دیده شده، قدوم میمنت لزوم بندگان حضرت را از مغتنمات شمرده ، چون شاهنشاهزادهٔ صفوی نژاد را صاحب فراست وکیاست و دانش و بینش به میزان تمیز سنجیده و پسندیده بود، صلاح احوال را درآن دید که چندی آن‌حضرت در دولت خانهٔ اوفرح‌انگیزورونق‌افزا باشند، و به استقاصه حضورسعادت ظهور آن حضرت فیضیاب گردد. محلی که‌رشك‌نگارخانه چین بود، نزول اجلال واقع‌شد و بعد از لوازم‌مهمانداری وخدمتگذاری فرمان شاهنشاه گورکانی رابه آصف‌الدوله رسانیدند و خرج‌مطبخ حضورمقرر نمودند. بعد از چندی به صوابدید یکدیگر در مکان بزرگ پتالن که تعلق به سرکار کمپنی دارد، در تالار بالادری که درین عهدواوان ، ثانی قصر خورنق و درکنار رود دل‌فضای لکهنو واقع است (۱۵۳ر) و از شهر قدری‌فاصله دارد، واقفان حضور در آن مکان عالی رونق افزا

شدند . بعد از ایامی که گردون‌نیلگون شعبده‌ها برانگیخته، اقتدارالدوله بهادر تشریف فرمای بنارس گردیدندو به جای اوسردار نیکواطوار مسترجان لمسدن بهادر رسیدند و به دستور اعتضاد الدوله و اقتدار ــ الدوله به مهمانداری ودل‌نوازی و غمخواری پیش آمدند، چون اکثر کارگذاران آصف الدوله میرزاامان مشهور به یحیی خان از رجال‌طال جہال ابطال بدفعال بودند.[۱۳۶] درین‌سال، شهزادگان امیه بابریه تورانیه میرزا علی بخت که جوان نکته دان بود و میرزا محمد، به سعادت‌صحبت حضور پرنور ممتاز وسرفراز گردیدند . درین سال سیف‌الدوله معین الملك سید رضی‌خان بهادر صلابت جنگ، شرفیاب صحبت کثیرالمسرت واقفان حضور اظهرانورشده، به خلاع فاخره قامت قابلیتش زیب وزینت یافت. همچنین خلف صدقش‌میر محمد حسین‌خان به خلاع‌فاخره‌سرافراز و ممتاز گردید (و همچنین درین سال موادی یك صد و یك روپیه صاحبقرانی نذرعید از طرف مهدی علی‌خان، مشهدی حاکم غازی پور به نظر اظهرانور گذشت)[۱۳۷] و همچنین‌مولوی عبدالقادرخان (۱۵٤چ) وکیل صاحب‌کلان مسترجان لمسدن بهادر که جوان سخی طبع بود، نذور نمایان گذرانیده، به خلعت افتخار سرافرازی‌واز امثال‌واقران‌امتیاز یافت. هم درین‌سال به جهت تمشیت امور ملکی ومالی درسنه یك‌هزارو دوصدو یازده هجری مشیر خاص ملوك التنجار عظیم‌الوقار کمپنی‌سردار

---

۱۳۶ ــ برلین : بدفعال بودند و خودنیز دایم‌الخمر است لایعقل درامورملکی و مالی بی‌خبر واز کارکنان معتبر او، جهادلعل ارشدجهان بود.چون‌آن حضرت را خیرخواه حقیقی شاهنشاه گورکانی و ملوك‌التجار کمپنی انگلستان دانسته بود، نظر به عداوت‌که لطیفه انگلیس داشت، آن هنود نابود، بــه فخرالدوله معین‌الملك مسترجان لمسدن بهادر فیروز جنگ وانمود که خرج مطبخ حضور شاهزادهٔ صفوی‌نژاد از سرکار وزیــر مقرر نیست. چون فخرالدوله‌جان لمسدن به مقام تحقیق درآمد ودرآن اوان نوشته ، عمده یکان زمان اعتضادالدوله کرنیل پالمربهادر به مستر جان‌لمسدن بهادررسیده، کذب اقوال جهادلعل معلوم گردید و باز به دستور معین ماثی خرج مطبخ به ملازمان آن حضرت رسید. چون درین ازمنه جمع سرداران مسلم و هنودبه کفران نعمت وطغیان‌طبیعت‌خداوندان نعمت که عبارت از سلسله علیه صفویه و سلسله جلیه بابریه وطبقهٔ رفیعهٔ انگلیسیه باشد. گرفتاراند،به‌تخصیص طبقه فخاریه ایرانیه هندیه مبتکر سخن راست بود.

جمله نور: تاخ بود تاخ که الحق مر ۱۳۷ــ نسخه‌برلین فاقد جمله داخل پرانتز است.

کثیرالاقتدار کورنر جنرال سرجانشور برونت بهادر از دارالاماره کلکته تشریف شریف به لکهنوآوردند و کورنر معظم مذکور که‌سردار جمیع فرقه انگلیسیه متعینه هند بود، در مراتب آداب و قدر و منزلت شناسی نسبت به پادشاهزاده بلند اراده فرو گذاشت نکرد، ودر مجمع که جمیع سرداران پوربیه ولوزبیه از صغیر وکبیر و برنا در خدمت کورنر معظم حاضر بودندکه آصف الدوله بهادر تشریف آوردند. آن حضرت‌ملتفت تسلیم معروضه وزیر الممالك آصف‌الدوله بهادر نشدند وکورنر معظم عرض نمودند که ملازمان آن حضرت شفقت به حال وزیرالممالك نمی‌فرمایند. آن حضرت در جواب فرمودند که تربیت پادشاهان بابری و محبت چون توسردار کفایت حال من است.[۱۳۸] با اینکه در این عصر اکثر شهزادگان بابری به غرض‌در تملق وزیر بی نظیر خود بیرون می‌آمدند، مرشدزادهٔ ایران هرگز متحمل آصف جاه نشدند و در تعدادی بشمردند با آنکه در کمال کربت[۱۳۹] و غربت بودند . استاد خـوب فرموده است. مصرع:

با وجـود احتیاج از خلق استغنا خوش است

ملخص کلام چون آصف الدوله امان خان بهادر از آن محافل خلد مشاکل، رخصت شده (۱۵۵ر) به محفل خویش رفت و سخن‌از دانش و تقریر و تحریر و بینش درمیان آمد. فخرالعلماء آن زمـان تفضل حسین‌خان که درین عصر ارسطوی عهد خویش ونایب آصف‌الدوله بود به عرض کورنر جنرال بهادر رسانید که امروز در کشور هند بندگان پادشاهزاده صفوی نژاد در جامعیت کمالات وصفوت صفات صـوری‌و معنوی، یگانه دوران‌ومستثنا و وحید زمان‌اند. از ثقات مسموع شده که

۱۳۸ ــ برلین: حال من است و متحمل این نوع مریدان‌شدن والتفات کردن‌بندگان ماراءار نیست. با اینکه درین عصر نظر به خرابی سلطنت هند،جمیع پادشاهزادگان هند نتوشته ، برای مطلب خویش‌جمیعاً در مقام خاطر جویی ورضا جویی‌وتملق‌نواب آصف‌الدوله بهادر بودند. ازین‌جا عقلا معلوم نمایندکه استغنای طبع‌مرشدزاده ایران و ایرانیان در چه مرتبه است. با وجود غربت و کـربـت‌ودور از دیارویار، نظربه غیرت ذاتی عالی صفاتی‌هرگزمتحمل طبقه فخاریه ایرانیه نشدند. ملخص کلام...

۱۳۹ــ کربت بمعنی حزن و دلگیری.

تفضل حسین خان از آن مجمع رخصت شده، نزد وزیرالممالك بهادر رفته‌و از طرف او پیغام نزد کورنربهادرآورده بود که سرداران‌انگلستان زیاده از آن آدابی که ماهندوستان زادگان با پادشاهزادگـان خود می‌نمائیم، می‌نمایند، و شما را هم لازم [است] که به همین مقدار به مرشد زادهٔ ایران به‌جا آرید. کورنر مذکور در جواب فرمـوده بودند که ما علوخاندان مرشدزادهٔ ایران را زیاده از خاندان پادشاه هندوستان می‌دانیم و به این ادراك، بزرگی‌کمتر دیده‌ایم. این مراتب مندرجه‌کورنر معظم به آواز بلند فرموده بود. محل انصاف این است‌که هرگاه سرداران جهان حلقهٔ بندگی سرداران انگلستان برگوش سرافکندگی آویزند، رواست و کسب عدالت (۱۵۶چ)و مروت وممیزه نمایند، بجاست از دوستی که در آن مجلس حاضر بود، و نمود که سرجانشور از عدالت‌و مروت سلسلهٔ علیه صفویه بسیار بیان نموده ، ومرشد زادهٔ ایران این قطعه را در آن مجمع فرموده بودند.

قطعـه :

که میداند از فیلسوفان حـی — که جمشید کی بود وکابوس کی
چو سوی عدم گام برداشتند — دریـن بقعه جـز نام نگذاشتند

فتوحات کمپنی را فاضلی که در حضور پادشاهزاده ایران به رشتهٔ تحریر کشیده بود، چون جزو [۱٥]ی از او را به مطالعهٔ کورنر بهادر رسانید، از مطالعه آن ، کورنر مذکور عرض کرده بودند که این همه فکربکر آن حضرت‌است ، وبه کمال فصاحت و بلاغت نوشته شده است. اما نوشتن مدح بسیار مناسب حال نیکومآل کمپنی نیست کـه‌مطالعـه کنندگان زمان مستقبل هر چه حمل نمایند الحق در این عصر کسی موسوم‌به تاریخ کمپنی کتابی ننوشته و واقعات به این آئین ستوده درج نکرده،شفقت های‌بی‌پایان و محبت های بی‌کران، آن‌حضرت‌کار خود کرده است. تا این مقام‌کلام‌سرجانشور است.[۱٤۰] سیدالسادات‌عالی‌درجات سیف‌الدوله معین الممالك سیدرضی خان بهادر صلابت جنگ که یکی‌از سرداران حاضر و معتمد پادشاه و سرداران انگریز بود، نفس الامـر

۱٤۰ــ برلین: فاقد «تااین ... جانشور است» .

(۱۵۷) به آن صفاتی‌ومجمع‌الحسناتی که در کشورهند کمتر بزرگی دیده‌شده، اساسی سامی گرامی عظامی نامی سلاطین بابریه را از ذکوراً «واناثاً» برای مطالعه کورنر آورده بود. مرشد زادهٔ ایران اظهاروفور اخراجات شاهنشاه گورکانی رازیاده از خیز تحریر وتقریر به کورنر ارشاد فرموده واوشان انگشت قبول بردیده گذارد و حاضرین مجمع عمدهٔ نیکان و مهر سپهر سراپا نام انگلستان اعتضادالدوله کرنیل پالمر بهادر واحتشام‌الدوله محتشم‌الملك نیل‌هجمن مستردامنستن بهادرحشمت‌ جنگ بودند که در این عصر زبان و دست خود بکار خیراعزه واذله مسلمین و هنود وقف کرده، مصروف‌اند. و این فرد از سیدرضی‌خان است:

هرچند بدی کردی بامردم به نیکست
لیکن تواگرنیکی ، نیکی چه بدی دارد

حال التحریر که لفظ « تاریخ » ، تاریخ اختتام این گلستان بی‌خزان اخبار بدایع آثـــار است.

درین سال وقایع هایله عظمی که به آن‌حضرت‌رخ نمود، این است که طفل معصوم مظلوم‌موسوم به‌عباس‌میرزا که سروی بوداز سروبوستان رعنایی، و جمال وغنچه بود از گلستان زیبایی به کمال، از عذریکی از نسوان حماقت نشان حرم محترم ، شربت ناگواری مرگ چشید و بلبل (۱۵۸چ) روح پرفتوحش بامرغان جنان شهدا همراز وهم‌آواز گردید. در سال ماضی صبیه موسوم به سلطان فاطمه بیگم از بطن شهربانو بیگم بنت میرزین‌العابدین صاعدی از عدم به عرصه شهود رسید. درین سال معتمدین پادشاهزاده والاجاه ابوالنصر میرزا محمد سلیمان شکوه‌بهادر محمد حفیظ خان طبیب ومیرمحمد حسین‌خان منشی ومیرزااحسن‌خان، پیغام گذارش پیوند ونسبت درخلوت به حضور عرض نمودند. درین سال سرداران کلان انگلستان چون اعتضاد الدوله کرنیل پالمربهادر و غیره وعده کردند که نظر به حسن سلوك و رفتار واطوار فرشته کردار آن حضرت ، خرج مطبخ واقفان آن حضرت افزون خواهد گردیدوظن قوی که از سرکار کمپنی نیز مقرر گردد. وقایع عجیبه غریبه کشور

هندوستان از آن جمله است که چون اوایل ورود مسعود بندگان آن حضرت به لکهنو، محمدعلی‌خان و میرزا محمدکاظم که ازحضورسعادت دستور مرشد زاده صفوی نژاد عالی بنیاد، رخصت شده و عهدوپیمان بابندگان آن‌حضرت محکم ومستحکم بسته که درستی مقدمات حضور نزد نواب ناظم الملك نظام علی خان بهادر و مشیرالملك اعلام، سندخان بهادر سهراب جنگ به آئین شایسته کرده، عرضداشت به واقفان خواهم نمود. اگر چه نفس‌الامر محمد علی‌خان برعکس طبقه الوار، پسندیده‌کردار بود، (۱۵۹ر) و از آنجاکه میرزاکاظم اصفهانی‌متصدی، زاده وسالها در هند گذرانیده و وکالت پیشه بود و از راه و رسم دربار با سرداران دیارهندوستان به‌خوبی‌اطلاع‌داشت ،سردارزادگی محمدعلی خان رامبدل به شاهزادگی کرده، [با] رسیدن به حیدر آباد دکن عهد وپیمان را به طاق نسیان گذارد. از آنجا که در حقیقت نواب نظام علی خان بهادر فتح‌جنگ چشم‌چراغ سراپانام‌اسلام هندوستان‌است، به‌تخصیص امیراعظم ارسطو جاه مشیرالملك بهادر که مالك امور ملکی نواب‌ناظم الملك است و صاحب صلاح و تقوی‌و یك جهان عدالت و مروت و نیك نام و ناموس است، به تعظیم و تکریم محمد علی خان درآمد. [او] به تربیتش ساعی، راقم حروف از جناب سیادت انتساب میرعبداللطیف‌خان بهادر برادر حقیقی سید محمد جعفر شوشتری که‌از وکلای نواب‌ناظم الملك است، مسموع نمود که عالی جناب فضیلت مآب، سیادت‌انتساب‌میر ابوالقاسم مخاطب به عالم علی خان بهادر [دارد که] نیز یکی از سرداران معظم ایرانیه است و سلسلهٔ رفیعهٔ نامبردگان به قاضی القضات شوشتر وسادات نیکو سیر منتهی می‌شود. به نواب ناظم الملك عرض و اظهار کرده بودکه مرشد زادهٔ ایرانیان وخلیفه زادهٔ زمان دردیارپورب است (۱۶۰چ) ،و طبقهٔ زندیه از اذله اهل ایران والوار فیلی وقطاع الطریق و رعایای آن دیار فرح‌باراند . خلاصه چون این وقایع بدایع به مسامع واقفان حضور شاهنشاهزاده ایران رسید، باعث‌تعجب وعسرت و توقف آن حضرت به دیار پورب گردید. در تاریخ‌اتمام این‌نگارستان مسموع شد که تربیت نامه پادشاه ،به نام‌پادشاهزادهٔ جم‌جاه به‌این‌مضمون

محبت مشحون رسید که نظر به خرابی سلطنت، تربیت و اعانت آن‌فرزند به حسب‌دلخواه از من نمی‌شود وحالات من به‌آن فرزنددلبند معلوم‌است و کمال خجالت دارم هرگاه توقف پورب دلخواه آن‌فرزندباشد، باشند والا سفارش آن فرزند به نظام الملك نظام علی خان بهادر فتح جنگ که به جای برادر به جان برابر ارادت‌کسر من‌است، نوشته حسب‌دلخواه سعادت‌خدمت‌آن فرزندخواهد یافت.چون‌بندگان آن‌حضرت‌وفورعقیدت ومزید محنت از سرداران عظیم الشأن انگلستان دیده بودند و در مراتب ممیزه و ادراك ممتاز دانسته، چندی ایام ضعف طالع را با دانشمندان انگلستان بسربردن اولی‌شمرند. دراین سال سعادت پایان صحبت‌حضور سعادت دستور رابرت جنرال استوارت‌است که یکی از سرداران بزرگ انگریز است.

(۱٦۱ر) دیگر ازنیکان این‌فرقه رفیعه سلطان‌العلما، برهان الحکما، جان بیلی بهادر است‌که در علوم عقلی و نقلی مذاهب مختلفه، گوی سبقت در میدان فضیلت ومعرفت از دانشمندان زمان ربوده است،وفقه امامیه را به لغت انگلیسی کرده و در سخاوت وحمیت ونجابت وشرافت و تهذیب اخلاق طاق است و به صحبت پیوسته‌که عقلاء انگلستان نیز احکام امامیه را ترجیح براحکام حنفیه داده‌اند. دیگر فرزندان اعتماد الدوله کرنیل پالمر بهادر اقبال‌الدوله نصرالملك سام‌یل پالمر بهادر صمصام جنگ، ورکن‌الدوله اعظم‌الملك ولیم جارج پالمر بهادر غضنفر جنگ است. نظر به مضمون صدق مشحون ولدسرابیه چون پدر نامور در تهذیب اخلاق طاقند. رکن‌الدوله بهادر و فخرالدوله وشافی‌الملك‌بهادر خطاب مستطاب‌از آن‌حضرت‌دارند.دوحکیم‌دانشوردودکتر حکمت‌گستر که در معالجه امراض ابدان انسان آن عیسوی منشان دم عیسی دارند،هر یك در مرتبهٔ خویش صاحب صفات ستوده و پسندیده‌اند و با واقفان‌حضور کمال‌ارادت ومحبت دارند،از آن جمله شافی‌الملك مسیح‌الزمان جان کیندی بهادر است و دیگر دکتر دانشور معظم ولیم پنتر است که در (۱٦۲چ) لغت عربی وفارسی وهندی مستحضرو باخبر است. دیگر از صاحبان رفیع‌المکان ، دانشمندانگلند مستر ادواردآستربچمی بهادراست

که درشیرین‌زبانی‌و نکته دانی‌درعالم شباب‌وجوانی درطبقه‌رفیعه‌خویش، از اکثر در پیش ونایاب وبی مانند است و باواقفان حضور کمال نیازو اخلاص‌و محبت دارد. برواقفان اوضاع جهان وبر هوشمندان دوران مبرهن و روشن است که سبب اعتبار اذلهٔ اهل ایران در دربار پادشاهان هندوستان به سبب اعانت وامدادی‌است که سلاطین‌جنت مکین علیه صفویه چون شاه اسماعیل به بابرپادشاه وهم چنین شاه‌طهماسب به‌همایون پادشاه است .

وقایع بدایع حالات و واردات سلطان محمد میرزای صفوی و آمدن سرجانشور به لکهنو واعانت و امداد سرداران عظیم‌الشان انگلستان به تخصیص نواب‌اشرف الاشراف لارد نیکتن بهادر که‌از طرف فرمانفرمای انگلستان به خطاب مستطاب مارکوس ولزلی است و احتشام الدوله محتشم‌الملك بیجمن ادمنستن بهادر حشمت جنگ‌که راقم حروف بعداز اختتام ایــن صفحه درج نمود.

چون درسنه یك هزارو دوصدو دوازده[۱۴۱] آصف الدوله وداع عالم فانی‌کرد و پسر خوانده‌اش علی برمسند وزارت نشست. به‌فضل حسن‌خان بهادر وانعام‌الله خان بهادر وحسن‌علی‌خان بهادر، هرسراقربا بایکدیگر به خدمات بندگان حضور موفورالسرور افتخار دارین یافتند و در سنه مذکور فیمابیین سرداران پوربیه (۱۶۳ر) نفاق اتفاق افتاد . بـرای تمشیت امور ملکی ومالی‌و نشانیدن میرزا سعادت خان خلف‌شجاع‌الدوله برادر آصف‌الدوله مرحوم را بر مسند وزارت سردار کثیرالاقتدار کورنر جنرال سرجانشور برونت بهادر [که] باز مجدداً تشریف‌به‌لکهنو آوردند. [نشاندند] از سرداران بزرگ انگلند سپهسالار عظیم الوقار جنرال سرالورد کلارك بهادر که سردار جمیع‌افواج بحرامواج پادشاه انگریز وکمپنی بود واز طرف والی انگلیس متعینه کمپنی می‌بود،همراه بود. از سرداران دیگر عمده نیکان زمان احتشام الدوله ادمنستن بهادر

۱۴۱ـ این مطالب را ابوالحسن قزوینی یك سال پس از اتمام «فوایدالصفویه» نوشته است.

شوکت جنگ‌وکرنیل اسکات بهادر که فیمابین واقفان‌حضور مرشدزاده ایران وسرداران مذکور صحبت ها ومجالس به احسن وجه رخ داده و به جهت اختصارکلام آن حالات را تصدیع مطالعه کنندگان عالی مقام نداد. چون نوبت وزارت به سعادت علی‌خان رسید، در سال اول چرخ مطبخ بندگان حضور رسانید و بعد موقوف ومسدود گردانید. الحق خدمت و سعادت یابی خانـدان نبوت و خلافت و ولایت‌کارسعادتمندان است، نه هر کسی. این کار دولت است کنون تاکرارسد.

خواجه هرکه خواهد از بهر سراجایی‌کند
تانباشد اهل بینش را زبی آبی عذاب
یك طرف او نقش ثانی می‌کارد بـرزمین
وزدگرجانب‌کنیزان می‌رسانندش‌به‌آب

ملخص کلام چون این خبر به پادشاه گورکانی و ولیعهد اورسید. در سفارش مرشد زادۀ ایـران شقجات[۱۴۲] تربیت آیات به سرداران‌معظم و مکرم ، از آن جمله به نواب کورنر جنرل مشیرخاص حضور گردون بارگاه انگلستان ، لارد مارنیکتن بهادر که در اواخر سنۀ مذکوره بعد از روانه شدن‌کورنر سرجانشور (۱٦٤چ) به‌ولایت‌انگلند به فرمانفرمایی ممالك متعینه کمپنی رسیده بودند، شرف صدوریافت وعنایت‌نامه‌که‌به‌نام مرشد زاده بود. درلف آن[۱۴۳] شقه به نام نواب نظام علی خان‌بهادررسیده بود ومندرج بود که‌هرگاه سرداران انگلستان سعادت خدمت‌آن فرزند درنیابد، آن فرزند روانۀ حیدر آباد دکن شوند‌که برادر به جان برابر ناظم الملك نظام علی خان بهـادر فتح جنگ، سعادت خدمت آن فرزند به احسن وجه خواهـد یافت . همچنین شقجات اعلیحضرت والا جاه ولیعهد شاهنشاه ابوالمظفر میرزا‌محمد اکبر بهادر نیز به فولاد جنگ خلف الصدق ناظم الملك معظم و به اعظم‌الامر مشیرالممالك‌بهادر بـه آئین بهین‌نوشته بودند، همگی رسیده بودند. درین سال صفـوت نامه

۱٤۲ ــ شقه‌وشقجات را در طول مطالب ، مولف بمعنی نوشته ، و یا پاره‌ای از نوشته آورده‌است.

۱۴۳ــ درجوف آن .

مرشد زادهٔ ایران به این مضمون به نام حضرت ولی عهد بهادر روانه دارالخلافه گردید که فرستادگان سلطان ابدالی اکثر نوشتجات جعلی درست کرده، به بی‌خبران سرداران هندوستان می‌رسانیدند و اخاذی می‌نمایند. آن برادر به این فرقه کمتر آمیزش فرمایند و با خبر باشد که این طایفهٔ شریروحیله ورزاند.دراول مقر کلام نرسیدند آخرالامرمعلوم شدکه آن حضرت به صدق کلام معجز نظام مرشد معظم رسیدند و باور کردند.

درسنه یك هزار ودوصدوسیزده که نواب مستغنی‌الالقاب (۱۶۵ر) لاردمار ینکتن بهادرخان‌که سردار جمیع طبقه انگلیسه و در مراتب و مروت و عدالت و حمیت و غیرت از جمیع سرداران هندوستان‌ممتاز بودند و با حضور مرشد زادهٔ ایران طریقه ارسال رسل ورسایل داشت، برای‌مجادله ومقاتله فتح‌علی‌خان بن‌حیدرعلی خان نایك به دکن رفته بودند. ازاخلاص شعار آن حضور که امروز در کشور هند قطع‌نظر از مدح گستری‌و ثنا پروری شمس و قمر سپهر، سراپا نام انگلستان و هندوستان است. عالیجاه احتشام الدوله محتشم الممالك مسترادمنستن بهادر حشمت جنگ در آن سفر خیر اثرباتفاق آن یگانه‌سردارآفاق بودند و اعتضادالدوله کرنیل پالمربهادر شوکت جنگ ازاینجا به پونا[۱۴۴]، نزد پیشوای مرتبه رفته بودند. اقتدارالدوله مسترچری بهادر قایم جنگ که از عذروزیر علی پسر خوانده آصف الدوله درگذشته و این سرداران نامور که هر یك ستون بلند پایهٔ کاخ‌دولت‌کمپنی بودندوبا حضورمرشد زاده ایران‌کمال رابطه و اخلاص و محبت وعقیدت داشتند، هر یك به مهمی سرگرم بودند. قریب دوسال چرخ مطبخ مقرری بندگان چنانچه پیش ازین اشاره شد، نرسید. درین ایام مذکوره معین‌المؤمنین‌والمتقین غلام خاص کثیرالاختصاص علی‌مرتضی نواب قدسی‌مآب سرافرازالدوله افتخار الملك میرزا محمد حسن رضاخان بهادر غضنفر جنگ (۱۶۶چ) به خدما ت‌لایقه سعادت دارین حاصل نمود و درسنهٔ مرقوم الفوق صبیهٔ

۱۴۴ــ شهر کوچك و زیبای پونا در نزدیکی بمبئی (جنوب شرقی)، محل‌زندگانی بسیاری از ایرانیان مهاجر، بویژه پارسیان (زرتشتیان) است.

موسوم به سلطان ام‌کلثوم بیگم از بطن سیدهٔ نعمت‌اللهی قدم به عرصهٔ عالم شهود گذارد، باعث ملال و کلال آن‌حضرت گردید و درسنهٔ یک هزارودوصد وچهارده صبیه ازبطن سیدهٔموسوم به سلطان زینب‌بیگم از عدم قدم‌به عرصه وجود نهاد. نظر به تولد دختر که خلاف مرضی مبارک بود آن حضرت لفظ «دریغ» تاریخ مولد یافتند. الحق‌تاریخ عجیب و غریب اتفاق افتاد.

سعادت یابان خدمت و صحبت‌حضور صفوت ظهور امتیازالدوله ممتازالملک گوراوزلی[۱۴۵] بهادر ظفر جنگ است‌که ابرسخایی گوهر بارش سحاب نیسانی است‌و در مراتب غیرت‌ونجابت وشرافت ومعرفت وسخاوت وحیا ووفا انگشت نمای خاص و عام است. دیگر فخرالحکماء الزمان وحیدالدوران جامع العلوم المعقول و المنقول سرداران المعظم والمحتشم ولیم‌پول بهادر که در حسن اخلاق از اقران زمان خود طاق ودرکسر نفس وعدم تکبر و به شیرین زبانی و نکته دانی بی‌عدیل و بی‌نظیر است. دیگر از سرداران عظیم‌الشأن انگلستان که به واقفان حضور آن حضرت طریقه‌ارسال رسل و رسایل دارند ، از آن جمله سردار کثیرالاقتدار جنرل سر جمس هنری کریک بهادر است (۱۶۷ر) که از سرداران رفیع‌المکان والی انگلیس و متعینه کمپنی است و در نیکو اخلاقی و ستوده صفاتی طاق است. دیگر از سرداران والی انگلیس جنرل سلنجربهادر است‌که در سال گذشته درگذشت ودر تهذیب اخلاق بی‌نظیر بود. دودیگراز سرداران این فرقه جلیله کرنیل وناس‌ودیگر سرداران محبت و عقیدت اساس‌اند که با واقفان حضورکمال محبت وارادت‌دارند. چون نسخه مختصراست به نگارش آن نپرداخت. دیگرازسرداران‌فرانسه شرف‌الدوله جنرل کلود مارتین بهادر است که با واقفان حضور کمال ارادت داشت و سرداران رفیع المکان انگلستان و دانشمندان او را عقل کل می‌شمردند . سه چیز باعث ترقی دولت او [جنرل] شد. اول

۱۴۵ ـ سرگور اوزلی‌بعدها سفیر انگلیس در ایران شد و در زمان فتحعلی‌شاه‌قاجار درعقد قراردادگلستان بین‌ایران و روسیه در سال ۱۲۲۸ق/۱۸۱۳ م. دخالت مستقیم داشت.

تربیت انگلیسه، دویم حماقت آصفیه که یك‌روپیه‌جنس‌را هزار روپیه به او فروخت وسیوم لامت‌طبیعتی که داشت. مخلص‌درمجمعی که‌مرشد زاده ایران رونق افزا بودند در بلند نامی و سخاوت و نیکو صفاتی اعتضادالدوله کرنیل پالمربهادر از زبان فیض ترجمان ارشاد فرمودند. جنرل مارتین در جواب عرض کرد، به زبان هندی‌که نام کش کام یعنی نام بچه کار می‌آمد. بندگان آن حضرت فرمودند کرورها روپیه زرکه فراهم کرده و اولاد (۱۶۸چ) هم نداری و لامت طبیعت داری وبه شیخوخیت رسیده[ای] بعد از تو، کی بی تو با یاران و آشنایان تو، زرترا صرف خواهد کرد ؛ مال تو نصیب دیگران است. چنانچه درکمال حسرت از دنیا رفت و مال به‌دیگران گذارد و صدق کلام معجز نظام آن حضرت به ظهور رسید. اما باوجودلامت‌طبیعت‌درعلم‌سلوك هزار درجه ترجیح برسرداران هندوستان داشت. در صنعت حدادی[۱۴۶] و نجاری و درالماس تراشی و باقی هنر ماهر و در لکهنو عمارات عالیه بنیاد نهاد. فرد :

نام نیکی گر بماند ز آدمی　　　به کزو ماند سرای زرنگار

و این قطعه را راقم حروف مناسب مقام می‌نگارد که دستورالعمل ایرانیان صاحب نام است . قطعه :

مقصد ز کاخ و صفه ایوان نگاشتن
کاشانهای سربه فلك بر افراشتن
گلهای رنگرنگ و درختان میوه دار
درباغ‌بوستان ز سر شوق کاشتن
ورنه چگونه مردم عاقل بنا کنند
از خاك خانه‌یی‌که بباید گذاشتن

فردوسی در عقل معاش گوید:

بخور چیزی از مال و چیزی بده　　　برای کسان نیز چیزی بنه
مبادا که در دهر دیر ایستی　　　مصیبت بود پیری و نیستی

درین سال مسترجان لمسدن‌بهادر (۱۶۹ر) معزول وبه جای او کرنیل

۱۴۶ـ آهنگری .

ولیم اسکات بهادر به لکهنو رسیده صاحب کلان گردید. عریضه اعتضاد الدوله کرنیل پالمر بهادر به این مضمون به‌واقفان حضور صفوت ظهور رسید که سرداران حال را طالع کجاست که‌سعادت خدمت‌واقفان حضور دریابند و نوشته به کرنیل اسکات بهادرنوشته‌که خرج مطبخ واقفان حضور مرشدزادهٔ ایران به حسب‌الامر پادشاه از سرکار وزیر مقرراست، سعی کرده ماه به ماه رسانیده باشند. الحق خدمت این نوع بزرگ سترگ کار هربی سعادت نامی نیست. درین‌اوان‌چهله‌های‌طلا و نقره چهارشنبه سوری از طرف شاهنشاه صاحبقرانی و ولیعهد گورکانی به جهت حضور صفوت ظهور رسیدند. ملخص کلام چون در اواخر سنه ماضیه فتح‌علی‌خان که خود را تیپوسلطان می‌خواند، از تدبیر وشمشیرجهانگیر نواب لاردمارنیکتن بهادر از پا درآمد. نواب اشرف‌الامرا که بعد از فتح تیپو، به خطاب مستطاب نواب اشرف‌الاشرف مارکوس ولزلی بهادر از طرف پادشاه خورشیدکلاه انگلستان جارج ثالث‌دام سلطانه ممتاز گشته است، مراجعت به دارالاماره‌فرمودند.عالیجاه‌نواب‌احتشام الدوله مسترادمنستن بهادر گزارش نمودند که سعادت علی‌خان خرج مطبخ واقفان حضور نمی‌رساند. از آنجا که سردار معظم و مکرم کورنر جنرل‌بهادر در جمیع طبقه رفیعه انگلیسه به سخاوت و شجاعت و عدالت و مروت و حمیت و غیرت اظهر من‌الشمس وابین من (۱۷۰چ) الامس است، پیش از آنکه شقه سفارشی پادشاه گورکانی به آن سردار ذوی‌الاقتدار عظیم‌الشأن برسد ، جوانمردی و نیکنامی‌آن‌سردار معظم پیشدستی کرده، حکم به فرمانفرمای ملك یورب سردار ستوده صفات معظم‌کرنیل ولیم اسکات بهادر که بعد از مسترجان لمسدن بهادر صاحب کلان لکهنو شده بود. [داد]، و [به] سعادت علی خان [که]در امور ملکی و مالی متابعت او می‌نمود ، فرمود که خرج بزرگان آن‌حضرت را از سرکار فیض آثار ملك‌التجار کمپنی دام اقبالهم ماه به ماه می‌رسانیده باشند و در مراتب مهمانداری و غمخواری و تعظیم وتکریم‌بیشترازپیشتر کوشند ، (چنانچد در سنه یك‌هزار و هشتصد عیسوی)[۱۴۷] مطابق سنه یك هزارودو صد و

۱۴۷ــ عبارت داخل پرانتز از نسخه برلین است .

پانزده هجری ، خرج مطبخ مذکوره مقرر کردند. الحال به فراغ بال در حمایت ملوك‌التجار کمپنی انگلستان‌به سرمی‌بردندو آسوده خاطر اند. قبل ازین که خرج مطبخ به ملازمان برسد ، باوجود حکم پادشاه به وزیرالممالك بهادر، تاسعی سرداران عظیم الشأن انگلستان نمی‌بود،طبقه ایرانیه هند به رضا[۱۴۸] و رغبت نمی‌رسانیدند ، و همچنین [که] آنچه خرج مطبخ که به سرکار پادشاه گورکانی و به فرزندان او می‌رسد ، از حکم و سعی واردات سرداران انگلستان است، علاوهٔبرادران‌و خویشان وزیر را نیز طبقه رفیعه انگلیسه از راه‌جوانمردی به سعی خود اخراجات اوشان را از سعادت علی‌خان گرفته، می‌رسانند و کمال عدالت و مروت به جامی‌آورند.[۱۴۹] از اینجاست‌که راقم حروف صادق التحریر و التقریر است. (۱۷۱ر) دربن سال تربیت نامهٔپادشاه به نام شاهزاده جم جاه در تجویز ورخصت صبیهٔ معظمه آن حضرت که موسوم به سلطان ام‌کلثوم بیگم است، به شاهزاده افراسیاب دستگاه ابوالنصر شمس‌الدین محمدقیصر شکوه بهادرخان خلف‌الصدق اعلیحضرت میرزا محمد سلیمان شکوه‌بهادر این شاه عالم پادشاه بابری ورود عزت فرمود. اگرچه‌پیوسته سلسلهٔجلیله تیموریه نسبت پیوند دختری خود با پسری سلسلهٔ علیه صفویه می‌نمودند، نظر به قرابت قدیمانه و محبت صمیمانه واتحاد و وداد جدیدانه که آن حضرت‌را با فرزندان شاهنشاه گورکانی میرزا محمد اکبرشاه بهادر واعلیحضرت میرزا محمد سلیمان شکوه‌بهادر بود و حسن دیگر که آن عالی جناب سلیمانی‌زمان داشت [و] دیگران ازین‌سلسله جلیله نداشتند، آن بود که به مذهب حق ائمه طیبین الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بودند . نامزد [ی] صبیه آن‌حضرت در سال مذکوره رخ نموده و به‌آن شایسته ، آن طوی[۱۵۰] به عمل آمد. آن حضرت نیز به رسوم هند عمل فرموده، علاوهٔ اجناس قیمتی ازجواهروغیره‌ازآن‌جمله‌تاج مکلل به مروارید‌گران بها به خلف پادشاهزاده معظم مذکوره مرحمت فرمودند.

۱۴۸ــ برلین: طبقه فخاریه ایرانیه به‌رضا.

۱۴۹ ــ برلین: کلیه عبارت «علاوهٔبرادران ... می‌آورند» حذف شده است.

۱۵۰ ــ عروسی.

از جانبین چنین قرار یافت که آن خلاصهٔ دودمان گورکانی و عمدهٔ (۱۷۲چ) دودمان صاحبقرانی نیز صبیهٔ معظمه خود را با خلف الصدق آن حضرت پیوند نمایند.

محبت به پیوند چون شد قوی شود تازه شاخ امید از نوی

درین هنگام امام بخش از طرف سرفراز الدوله بهادر حسن‌رضاخان به واقفان حضور بعد از آداب کرنش پیغام رسانید که در کشور هندوستان، ایرانیان با تورانیان نسبت وصلت نمی‌نمایند، چنانچه شاهنشاه گورکانی حسام الدین خان نزد شجاع‌الدوله فرستاده بودند که صبیهٔ وزیر را برای فرزند اکبر خود خواستگاری نمایند. شجاع‌الدوله راضی نشدند. همچنین جهاندار شاه به آصف‌الدوله به وساطت محرمان، خواهش خواستگاری همشیرهٔ او نموده بود. آصف‌الدوله قبول نکردند و همچنین حضرت میرزا سلیمان شکوه بهادر صبیه سعادت علی‌خان را از برای خلف خود می‌خواستند. سعادت علی‌خان تن درندادند. درین صورت‌ها که مرشد زادهٔ دوجهان و پیشوای عالمیان و رهنما و مقتدای اسلامیان‌اند، چگونه پیوند صبیهٔ خود می‌نماید. آن حضرت در جواب فرمودند که دختر هند را به پسر هند می‌دهم و در کشور هند اقارب و برادران و خویشانم سلسلهٔ جلیله بابریه‌اند. هم درین سال خلعت زمستانی دوختهٔ سراپا اتمام، (۱۷۳ر) که از اقمشهٔ رنگارنگ فرنگ خطا و کشمیر بود، به‌شهزادهٔ عالی مقام انجم گروه، میرزا قیصر شکوه بهادر مرحمت فرمودند.

همچنین درین سال فرخ فال سیادت و فضیلت پناه میرانشاءالله‌خان از طرف پادشاهزادهٔ انجم گروه میرزا سلیمان شکوه بهادر سلام و پیغام رسانید که روزنوروز فیروز جهان افروز، فرزند سعادتمند میرزاقیصر شکوه بهادر برای تهنیت و مبارکباد نوروزی به سلام و دست‌بوس آن‌برادر خواهد رسید. در عالم قرابت و محبت کم‌التفاتی‌نسبت به‌فرزندم‌ننمائید، که سلسلهٔ جلیله ما در کشور هندوستان‌بلند آوازه‌وصاحب ننگ وناموس‌اند. آن حضرت در جواب‌فرمودند که علوشأن‌داماد، علوشأن خویش است و عزت وحرمت طرفین از سالهای دراز واحدبا آنکه سلسلهٔ جلیله ما در حسن اخلاق و سرمشق سلاطین معدلت آئین جهان‌اند، چگونه خلاف

قاعده وضابطه به عمل خواهد آمد. چون شاهزاده معظم به دولت خانهٔ حضور رسیدند، آن حضرت اعیان ایرانیه را به استقبال فرستادند وچون داخل دولت خانه گردیدند، از آنجا که اخلاق و اشفاق جبلی ذات‌قدسی صفات است، آن حضرت به نفس نفیس خود استقبال کرده، آورد. هرچند شاهزادهٔ معظم بابریه از راه (۱۷۴ چ) ادب خواستند که برکنار حاشیه مسند نشیند. آن حضرت مانع آمده، بر مسند با خودبرابر نشانیدند و کمال شفقت ودلجویی فرمودند. بعد از ساعتی خلعت تابستانی که‌از آن جمله جیقه مرصع‌و سرپیچ نیز بود، به اوشان مرحمت فرمودند و به اتفاق، اوشان را به حرم محترم بردند. [در] حرم خاص، آن حضرت نیز بازوبند کلام‌الله که به خط ولایت [بود] بر بازوی مبارك آن‌طفل معظم محترم بسته، بعد از لوازم اعزاز و احترام، رخصت فرموده‌مشایعت نیز کردند. مقربین شاهزادهٔ محتشم میرانشاه‌الله‌خان و ابوالحسن خان و میر محمد حسین‌خان را نیز به خلاع فاخره ممتاز و سرفراز فرمودند.

درین سال یکی از مراتب جود آن حضرت این است‌که سه‌ماهه خرج مطبخ[۱۵۱] از سرکار عظمت مدار کمپنی انگلیسی پیشکی گرفته، به محتاجان و یتیمان وزواران مسافران ایران و نجبا و شرفاء تهی‌دست هر مکان قسمت فرمودند.

در همین سنه یك هزار ودوصدو پانزده، خلفی از آن حضرت از بطن‌سیده نعمت‌اللهیه[۱۵۲] موسوم به نواب خورشید بیگم بنت خیرات علی‌خان که مشارالیه یکی از داروچیان (؟) مطبخ نواب آصف الدوله بود، در یوم‌شنبه بیست‌و چهارم شهر شعبان المعظم، هنگام طلوع نیراعظم در طالع جدی، قدم به عالم وجود و شهود نهاد. مصرع:

خورشید طلوع کرد ناگاه

چون جد اعلای پادشاهان صفویه برگزیدهٔ (۱۷۵ر) رب جلیل ابوالبقاء شاه اسماعیل انارالله برهانه،در ایام صبی[۱۵۳] ملقب به شاهزاده

۱۵۱ــ برلین : خرج مطبخ خود را.

۱۵۲ ــ برلین : نعمت‌اللهیه دریوم شنبه.

۱۵۳ ــ جوانی.

سلطان جهان بخش بود ، آن حضرت نیز به همان لقب ، آن معصوم را ممتاز فرمودند . حسن علی‌بیگ المتخلص به «چمن» که از خانزادان واقفان حضور بود ، تاریخ ولادت را «غنچه گلبن امید» یافت و تاریخ دیگر آمد «خلافت پناه».[۱۵٤] و حکمیت رأی‌قوم کاهنیهه کـه از جمله منشیان و تربیت یافتگان حضور بود ، تاریخ ولادت را «فضل قادر» یافت. غواص بحرمعانی‌فارس مضمار سخندانی مولوی محمد حسین که‌از جمله نمك پروردگان خاندان ولایت نشان آن‌حضرت بود، مادهٔ تاریخ ولادت با سعادت مرشد زادهٔ عالم و عالمیان را «خلف ارشد» یافت ، و فضیلت دستگاه مولوی علیهم‌الله که‌ریزه‌خوارخوان‌احسان واقفان حضور سعادت دستور بود، تاریخ ولادت باسعادت‌را «نخل‌سعادت» یافت وقطعه‌یی‌نیزدر عربی گفته ؛ «بخ‌بخ» به هجاتاریخ یافته بود. و رای خوشحال چند ، که محاسبه‌نویس سرکار عظمت مدار آن حضرت بود ، تاریخی در ولادت گفته که مقطعش این است. مقطع :

چو سال‌مولدش پرسیدم از عقل خرد گفتابگو رخشنده ماهی

چون شاهنشاه گورکانی، آن حضرت را ازفرزندان ارشدجانی‌خویش می‌شمردند، آن حضرت خبر بهجت اثـر مولود مسعود را به حضرت (۱۷٦چ) شاهنشاهی، آگاهی نموده وهمچنین نامه‌اخوت شمامه‌به‌حضرت ولیعهد بهادر نوشته وازین مسرت وبهجت درج کردند.از آنجا کـه شاهنشاه معظم به آن حضرت زیاده از فرزندان‌صلبی، شفقت و محبـت داشتند، نام نامی این نبیرهٔ سعادت ذخیره را موسوم بـه سلطان احمـد میرزا گذاشتند ، و عنایت نامه و مراسله در مبارکباد از سپهر ابوت و اخوت، ورود عزت نمود . منجمین که سعادت یاب واقفان حضور بودند، منجم‌الممالك مبشرخان وکورنرابن‌برهمن لاهوری ، نظر به قواعـد و قوانین نجومی «تاج‌الدین»را در اوایل اسم افزودند. چون این قواعد و قوانین قدما بود، آن حضرت‌نیز پسندیدند وموسوم به سلطان تاج ـ الدین احمد گردانیدند. منجمین از روی طالع خورشیدمطالع او استنباط ترقی و عروج کرده‌اند. جناب باری عزشأن آن نوباوهٔ گلذار سلطنت

۱۵٤ـ برلین: خلافت پناه و دیگر گفتهٔ میرزای سلطان احمد تولد شد .

و شهریاری را به آبیاری امطار مرحمت در سایه بلند پایهٔ والدماجد به عمر طبیعی و دولت و کامکاری رساناد . بالنبی وآله الامجاد.

(۱۷۷ ر) در همین سال صبیه از بطن سیدهٔ صاعدیه از عدم به عالم وجود رسید ، موسوم به سلطان سکینه بیگم نظر به وجود مولددختر باعث ملال و کلال حضور انور گردید . آن حضرت «دریغا» تاریخ تولد یافتند و صبیه مولوده بعد از هشتاد روز وداع این عالم کردند.

درین سال یك قبضهٔ شمشیر خراسانی بی‌نظیر یراق طلا، شاهنشاه گورکانی به آن حضرت شفقت فرمودند. همچنین دو قبضهٔ تفنگ خورم یوری یراق طلا و نقره و کمر کیسه مطلا از طرف ولیعهد شاهنشاه معظم به طریق تحایف رسیده، و از طرف آن حضرت نیز مکرر تحایف نفیسه‌از امتعه‌واقمشه ایران وروم نزدشاهنشاه و ولیعهد میرزا محمد اکبر شاه روانهٔ دارالخلافه گردیده ورسید هر یك، رسید.

همچنین درین سال مکرر دودست دوربین بسیار دوربین ، ازطرف جان کیندی پیشکش به حضور گذشت ، و از واقفان حضور رخوت زمستانی[155] عنایت گردید.[156]

هم درین سال یك [کرور] روپیه سکه حال[157] از طرف پادشاه گورکانی به حضرت (۱۷۸چ) خلیفهٔ الرحمانی رسید. هم‌درین‌سال‌نامهٔ اخوت و محبت ختامه حضرت ولیعهد میرزا محمد اکبر شاه بهادربه حضورصفوت به این مضمون رسید ، که خرج مطبخ شاهنشاه ظل‌الله که مدتی است نرسیده ، به سرداران انگریز فرموده، که به زودی ارسال دارند . چنانچه حضرت به سردار ستوده صفات کرنیل ولیم اسکات بهادر به آئین بهین فرموده ، موازی منبع چهل هزار روپیه ، خرج مطبخ پادشاه روانهٔ دارالخلافه گردید.

همچنین قبل ازین ، در عهد صاحب کلان مسترجان لمسدن بهادر

۱۵۵ــ رخت‌های زمستانی.

۱۵۶ــ برلین: عبارات : «وهمچنین در یك سال مکرر... عنایت گردید» حذف شده است.

۱۵۷ــ سکه جاری و متداول.

ازین نوع محبت در محبت، از حضرت صفوت ظهور به حضور شاهنشاهی جلوه‌نما می‌گردید و پیوسته نزد سرداران پوربیه انگلیسیه در خیرخواهی سلسلهٔ جلیله بابریه اشتغال دارند، وبه دلایل عقلی و نقلی تربیت و حقوق سلسلهٔ جلیله‌بابریه رانسبت به‌سرداران پوربیه ارشاد فیض بنیادمی‌فرمایند.

درین سال میرزا یعقوب خلخالی که از نمك پروردگان خاندان صفوت نشان بود ، به خطاب خانی و رستم جنگ سرافراز واز امثال و اقران ممتاز گردید.

(۱۷۹ر) همچنین علی‌دادخان‌افغان به‌خطاب شباب جنگ‌سرافرازی یافت و همچنین خلف سیادت پناه‌میرعلی‌تقی‌خان را به خطاب مستطاب خانی سرافراز فرمودند .

درین سال از طرف حرم محترم غفران پناه‌جهاندار شاه بابری، تحایف الوان بنارس به حضور صفوت ظهور رسیده و در معروضه مندرج بود که آن حضرت نوعی فرمایند که پادشاهزادهٔ‌انجم گروه میرزا سلیمان شکوه بهادر طریقه رسل و رسایل با برادر زادگان داشته‌و نوشته باشند، تا رفع کدورت گردد. آن حضرت در جواب نوشتند که عم به منزلهٔ پدر است. اول عرایضی ازوشان برسد، من بعد شقجات ازین طرف ارسال خواهد شد .

همچنین درین سال چهله‌های چهارشنبه سوری و روپیه جشن جلوس شاهنشاهی بابری تیموری و عالیجاه ولیعهد موفق هرساله به حضور صفوت ظهور رسیدند.

همچنین درین سال سرداران انگلیسهٔ اقبال‌الدوله سام پل‌پالمربهادر که ازدکن رسیده‌بود وکپتان لامبارن بهادر (۱۸۰چ) و استور بهادر با هفت‌کس دیگر، به‌دولت خانهٔ آن حضرت‌رسیدند و شرفیاب‌صحبت‌فیض موهبت گردیدند. چون لامبارن بهادر در علم تواریخ شهرهٔ وافی وبهرهٔ کافی داشت. به حضور عرض داشت‌که خلق انگلندکه اصلشان از ممالك ایران است که چهار هزار سال قبل ازین یکی ازپادشاهان ایران که‌کل معمورهٔ جهان در تصرف او بود، جزیرهٔ انگلند راپسندیده، جمعی ایرانیه را به جهت آبادانی جزیره مذکوره فرستادکه عمارتها بنانهاده، ساکن

آنجا گـردند. چنانچه ایرانیان آنجا نشیمن کـرده ، ایرلند نام نهادند. معنی‌لغوی کنایه ازولدایران وطبقهٔ انگلیسیه دراصل از خلـق ایرانند. و خلق لندن نیز از ایرلندند. همچنین طبقهٔ فرانسه نیز از خلق ملك پارس ایران وشهر پارس فرانسیس . شاید اقوال و احوال عمارت اونیز به وضعی است‌که دراحوال انگلیسیه گذشت. ازقول دانای زمان ولیم پل بهادر انگلیس است که پادشاه الیمان[۱۵۸] اصل وی از توران‌است وبه راقم حروف از روی تاریخ «حبیب السیر» واضح شده‌که‌فرقهٔ اروس نیز اصل (۱۸۱ر) شان از توران است.

همچنین عنایت نامجات پادشاه در طلب آیهٔ (؟) دفع‌لقوه و طلـب کتاب «شاهنامه شاهجهانی» و«مهابهارت» و«واقعات بابری» و«تذکره الواقعات همایونی» به حضور صفوت ظهور رسیدند . هر یك ازیـن کتابهای مذکوره از دست کتاب به‌اتمام رسیده، برای پادشاه روانـهٔ دارالخلافت فرمودند .

همچنین درین سال «تاریخ شاه» عالم‌ماضی گورکانی‌و«تیمورنامهٔ» ملاعبدالله هاتفی برای مطالعهٔ حضرت شاهنشاهی شاه عالم ثانی روانـه دارالخلافه گردید. چون «واقعات بابری» که از اول تألیف‌وی الـی الان سیصد و هفده سال می‌شود، و دیباچه نداشت و احدی از پادشاهان بابری و فضلاء دربارشان به تصنیف‌دیـباچه نپرداخت ، دریـن اوان اعلیحضرت‌جم شوکت«ابوالفتح سلطان محمدمیرزای صفوی‌بهادرخان» نظربه وفور فضیلت به موافق مذاق بابرپادشاه رحمه‌الله بدیهه از زبان گوهربیان ، دیباچه مختصری انشاء و املاء فرمودند و در کتاب‌حضور حسب‌الحکم درج‌ساختند. بعد مدت مذکوره،نسخهٔ شریفه زیب (۱۸۲چ) وزینت یافت. همچنین نسخهٔ ازین تواریخ «فواید الصفویه»، و «تاریخ فاضل دکنی» وکتاب «مجموعهٔ اخلاق و واقعات شاه طهماسب ماضی»و «عبرت نامه بنارس» برای مطالعهٔ ولیعهد بهادر نیز روانهٔدارالخلافه گردید ورسید هریك رسید.

---

۱۵۸ ــ آلمان .

همچنین درین سال رخوت زمستانی از طرف شاه عالم گورکانی به مرشد زادهٔ‌ایرانی صفوت نشانی مصحوب میرشجاعت علی خان رسید، و خلعت‌فاخره‌به میرمذکور عنایت گردید. یك قطعه بازوبند سلیمانی‌خطی سفید برابر، بر گردآن هالهٔ قمرکه آیات‌کریمه شریفه‌آیه‌الکرسی به‌خط نستعلیق یکی از استادان ممالك ایران بر آن قطعهٔ‌خدا آفرین نقش‌نگین وحیرت افزای جوهریان زمان و صیرفیان دوران بـود، سردار معظم ولیم پل بهادر انگلیس به حضور صفوت ظهور گذرانید.

همچنین درین سال نواب احتشام‌الدوله محتشم‌الملك نیل‌بیجـمن ادمنستن بهادر حشمت جنگ‌که از سرداران بزرگ‌انگلیس ومدارالمهام سرکار دولت مدار کمپنی انگلیس بود، یك ساعت ممتاز به‌حضورولایت ظهور پیشکش رسانید، و از حضور یك قبضه (۱۸۳ر) تفنگ یراق نقره و با کیسه کمر مطلاازجملـه تفنگهای مرسله‌پادشاهزاده والاجاه ولیعهد میرزا محمداکبر شاه بهادر بابری احتشام‌الدوله بهادر مرحمت فرمودند.

دراواخر این سال که‌نواب اشرف الاشراف‌ناظم‌الممالك‌مارکوس‌ولزلی بهادر مرسله فرمودند که مشیر خاص ما اختصاص پادشاه خورشید کلاه انگلستان جارج سلطان فرمانفرمای ممالك هندوستان به‌تخصیص ملك بنگاله وپورب وکرناتك‌ومیسور بود، ازبرای انتظام ملکی ومالی‌تشریف به لکهنو آوردند و چون واقفان حضور را باایشان کمال‌روابطقدیمانه وجدیدانه بود ، متواتر عنایت نامجات‌پادشاه اسمی حضور صفوت ظهور، در باب سفارش پادشاهزاده والاتبار میرزا اسکندر شکوه‌بهادر و مقرر شدن خرج مطبخ اوشان وارسال زرخاصه شریفه رسید. آن حضرت‌به آئین شایسته به ناظم الملك گورنر جنرل بهادر مذکور سفارش ارشاد فرمودند.

همچنین درین سال فرخ فال نواب گورنر جنرل مارکوس‌ولزلی بهادر مذکور به آداب تمام و مهمان نوازی مالاکلام شرفیاب (۱۸٤چ) صحبت فیض موهبت گردیده، پرسشهای دوستانه قدیمانه و جـدیدانه کردند ودلجویی ها نمودند و به کمال تعظیم و تکریم پیش آمدنـد و عرض‌کردندکه آنچه منظور حضور باشد، به فارسی نوشته، به‌احتشام ـ

الدوله برسانند که اوشان به لغت انگریزی کرده، به‌نظر این دولت خواه خواهد رسانید . حسب‌الارشاد همه پذیرا خواهد شد.

همچنین درین سال صحبت یابان حضور صفوت ظهور، که هر یك در نیکو صفاتی یگانه آفاق بودند. از آن جمله احتشام‌الدوله‌ادمنستن بهادر ومیجر گریفته بهادر والکندررسل بهادر وکلاد رسل بهادر وولیم فرنکلن بهادر مکرر به شرف صحبت حضور رسیدند.

همچنین درین سال عریضهٔ میرزا محمد کاظم اصفهانی که‌شمهٔ از احوال او سابقاً مذکور شده، به مصحوب یوسف علی‌خان‌خلف‌خان‌هندی مجاور کربلای معلی، به نظر واقفان حضور پرنور والاگذشت .مضمون عریضه در شکایت محمد علی‌خان‌و بی‌وفایی او بود. همچنین‌درین سال میان هوش‌افزون خان ومنجهلی خانم، خاله نواب خورشید بیگم که از بنارس (۱۸۵ر) برای نامزد نمودن صبیه حضرت میرزاسلیمان شکوه بهادر برای میرزاعالیقدر شجاع بخت بن جهاندار شاه بن شاه عالم ثانی گورکانی وارد لکهنوشده، مدت چهل یوم با جمعیت خود مهمان حضور ولایت ظهور بودند و رسوم منسکی به سعی حضور به جلوه‌ظهور رسید. هوش افزون خان ومیرشهاب الدین محمد پسر منجهلی خانم‌و دامادش مغلی‌خان به خلاع فاخره از حضورسرافراز گشته، روانهٔ‌بنارس شدند.

همچنین درین سال یك قبضه شمشیر بی نظیر ویك‌مجلد ازین «فواید الصفویه» برای سلطان العلماءجان‌بیلی بهادر روانه کلکته فرمودند. همچنین در این سال که عبارت لفظ تواریخ از تاریخ سوانح این سال خبر می‌دهد، شاه عالم ثانی‌بابری‌یك مجلد تاریخ «توزك تیموری» با انگشتر های چهارشنبه سوری ورخوت زمستانی برای حضور صفوت ظهور به دارالخلافه شاه جهان‌آباد ارسال لکهنو فرمودند. و همچنین درین سال‌میرزا تقی خان بهادر را به حسب الالتماس وی او را به خطاب مستطاب شوکت جنگ ممتاز (۱۸۶چ) وسرافراز فرمودند.

همچنین در این سال عریضه اعتضاد الدوله‌کرنیل پالمر بهادر از کلکته به این مضمون به حضرت میرزا سلیمان شکوه‌بابری رسیدکه به

حضور صفوت ظهور پیغام رسانند که چون نواب مارکوس ولزلی‌بهادر وعده درستی مقدمات آن حضرت که درایام‌شرفیابی کرده‌اند ، مطالبات خود را برنگارند تاکورنر محتشم از راه جوانمردی که شیوه اوست، سعادت خدمات حضور دریابد، واحتشام‌الدوله ادمنستن بهادر نیز در دولتخواهی ساعی است. همچنین همین مضمون به واقفان حضور نیز معروض داشته بودند، چنانچه آن حضرت حالات خود را نوشته،روانه کلکته فرمودند.

همچنین درین سال صبیهٔ نواب بهادربن شجاع الدوله بن وزیر الممالك ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ خراسانی نیشابوری‌ایرانی نامزد و منسکی حضور ولایت ظهور گردید . مشارالیه از ارشدامجد فرزندان شجاع‌الدوله ، و محسود برادران و همچنین والده‌اش محسود زنان شجاع الدوله ونام نامیش محمدیارخان‌واز طرف شاهنشاه گورکانی به خطاب معین الدوله سراج‌الملك غالب جنگ (۱۸۷ر) سرافرازی داشت. گویند که بسیار سفاك وبی‌باك ومردم آزار واقع‌شده بود. نظربر شجاعت وپردلی در میانهٔ برادران از پدر بزرگوار به‌این خطاب‌مستطاب نواب بهادر سرافراز و مشهور و ممتاز بود. همچنین درین سال عریضهٔ نواب میرزاتقی‌خان‌بهادر شوکت جنگ خلیفه سلطانی که جامع کمالات صوری و معنوی بود، به‌این‌مضمون ارادت مشحون از مقصودآباد بنگاله رسید که نواب ببرعلی خان بهادربن مبارك‌الدوله‌بن جعفرعلی‌خان‌ووالدهٔ ماجده عمهٔ معظمه‌اش تمنای آن دارد که همشیره خود رابه شرف سعادت تزویج آن حضرت‌سرافراز دارین گرداند. فرمان مهرلمعان[۱۵۹] به‌شروط چند در جواب نوشتند.

همچنین درین سال معروضه یکی از خواتین بابری به این مضمون به حضور رسید که اگر ممانعت سرداران حال نبودی، نظربه وفورمحبت شاهنشاهی تابه حال صبیه‌اش همخوابه آن حضرت می گشت. هراس آن حضرت در دل سرداران بی‌قیاس است. همچنین درین سال آن حضرت صبیهٔ میرزا مقیم خان، نجابت علی‌خان‌بن شجاع‌الدوله را (۱۸۸چ) به

۱۵۹ ــ لمعان به معنی درخشیدن ودرخشش. در اینجا به معنی اشارت‌کردن است.

نکاح مهدی علی‌خان برادرنواب خورشیدبیگم درآوردند، وصبیه‌بزرگ مشارالیه منکوحه سعادت علیخان بود. همچنین درین‌سال‌یك قبضه‌شمشیر بلندقدبرای میجرگریفته بهادر روانه‌دارالاماره کلکته فرمودند. همچنین درین سال دوعدد قلمدان بی نظیر کشمیر، یکی برای احتشام‌الدوله ادمنستن بهادر ودیگری برای‌جان بیلی بهادر ارسال‌کلکته فرمودند. همچنین درین سال محبت نامه پادشاه گورکانی در طلب بیست مجلد بوستان خیال به حضور رسید. چون اکثر سرداران واعزهٔ... [ناخوانا] هندوستان وایران زادگان‌بدمعاش شرارت تلاش که‌پیوسته به‌شرف‌کرنش واقفان حضور رسیده‌اند، به‌مصداق این فرد :

اینکه می‌بینی خلاف‌آدم‌اند نیستند آدم غلاف آدم‌اند

راقم حروف به شرح حالات نام بردگان نپرداخت‌که فایده نبود.

همچنین درین سال نواب کامیاب فخرالامراعلی مردان‌خان‌بهادربن نواب بهادربن شجاع الدوله‌بن صفدر جنگ نیشابوری خراسانی ایرانی را به خطاب مستطاب (۱۸۹ر) معلی القاب فخرالامرا سرافراز واز اقران زمان ممتاز فرمودند.

همچنین درین سال عریضهٔ ارادت فریضه عالی جناب سیدحسن‌بهادر صلابت جنگ جاوه از مرشد آباد به این مضمون به واقفان حضور رسید که‌اکثر سرداران بنگاله به خواستگاری صبیهٔ معظمه عفیفه سلطان‌داود میرزابن شاه سلیمان ثانی اموی صفوی سوال دارند. صبیه موصوفه می‌فرماید که هم‌کفو مراجناب ابری (کذافی‌الاصل) از ایران به هندوستان رسانیده، غیر از حضور صفوت ظهور نام دیگر نزد من مبرید. مکرر نوشتجات و پیغام از طرف‌صبیه می‌رسد، این‌دولت خواه چه جواب دهد. واقفان حضور به‌شرایط چند شقه‌قلمی‌فرموده، روانهٔ‌بنگاله کردندو در انجام اختتام‌این واقعات وحالات سطوری چند از صفات عالی‌درجات فایض البرکات مجمع الحسنات ملکی الملکات اعلیحضرت صفوت نژاد خلافت بنیاد سیدالسلاطین معدلت آئین.

سلطان محمد میرزابهادرخان الصفوی النبوی

مصرع: «زآباء و ام وارث ملك ایران» (را) زینت‌نگارش‌می‌دهد. اگر چه به مضمون صدق‌مشحون این مصرع:

گنجایش بحر در سبو ممکن نیست.

(۱۹۰چ) شمهٔ از آن‌جمله باوجود ایام جوانی بااینکه‌باقی‌اوقات فرخنده ساعات خود را به ریاضت وعبادت وشب‌زنده‌داری مصروف می‌فرمایند واز غذای شبهه ناك پرهیز می‌کنند، و پیشکش ونذورکه از مریدان می‌رسد به‌فقراء محتاجان و یتیمان قسمت و احسان می‌نمایند و اکثر اوقات اتفاق می‌افتد که‌رخوت پوشاکی امتیازی خویش رابه سایل‌داده، [و او را]خوشنود می‌سازند. هر گاه در هنگام اکل آواز گرسنه و تشنه می‌شنوند، به کمال رغبت دست از طعام کشیده، آن غذای لطیف را به‌آن مسکین می‌رسانند و این قاعده کلیه است‌که هرکسی هرچه سؤال کند، بیابد خواه در قوه داشته باشند، خواه نداشته باشند. نظم:

مجسم کرد چون یزدان دل او — نمود آب سخا صرف گل او

عنان جود حق در دست او داد — به خاصان ازازل‌رسم‌نکو داد

ودرکسر نفس وعدم تکبر درهنگام‌کلام باغیرکیش‌چنان محشورمی‌شوند که آن غیر، را از خویش می‌شمارد و مسرور می‌گردد و در صافی ضمیری چنان‌اندکه آنچه (۱۹۱ر) دردل دارند، همان برزبان است وبا معاندین پرکین در کمال حلم‌وملایمت رفتار می‌نمایند،و کینه احدی دردل ندارند. در بدیهه‌گوئی و حاضر جوابی بی نظیراند، و صاحب تصنیف و تألیف‌اند. «تحفةالشعراء» که احوال شعراء و متقدمین و متأخرین و معاصرین را از دوانین شعراء ماهر منتخب فرموده فراهم کرده‌اند. جمیع ارباب کمال‌اهل ایران منصف شده‌اند که این تذکرة الشعرا ترجیح بر «آتشکده» حاجی لطف علی‌بیگ شاملو المتخلص آذر دارد.[۱۶۰] همگی موزونان فصاحت بیان بلاغت نشان ایران، تاریخ اتمام

---

۱۶۰ ــ «آتشکده آذر» تألیف حاجی لطفعلی بیگ شاملو، آذر بیگدلی (۱۱۹۵- ←

آن تذکره گفته‌اند. و در فصاحت و بلاغت و مناسب مقام این فرد که‌در دیباچه آن تذکره ازنتایج طبع آن حضرت است، ازتخلص نیز خبر می‌دهد. موزونان عصر، انگشت حیرت‌به‌دندان گرفته،تحسین وآفرین کرده‌اند. بیت:

شد طلوعی چوشمع این خانه   جمع شد صد هزار پروانه

دیگر «تحفةالاحباب» و«تحفةالسلاطین‌صفویه» و«اخلاق محمدی»است. و «تحفةالعشاق» در مقابله «مجالس‌العشاق» عالیجناب‌سلطان میرزای (۱۹۲چ)بایقرابه‌اتمام وانجام رسانیده‌اند،وبرلغات‌مختلفه‌هرفرقه‌مستحضر و باخبراند، و در نظم و نثر «تحفةالشعراء» شاهد احوال و صدق مقال راقم حروف است. آنچه از زبان مبارك آن‌حضرت از احوال ایام‌مستقبل جاری شود، همان می‌شود. بخاطر منجمین چنین می‌رسد،که سهم‌الغیب در طالع دارند، و اکثری از مریدان نظر بر خاندان امامت از کرامات ومکاشفات می‌شمارند. الحق چنین می‌تواند بود،که این آثار و استبشار حسب‌الارث والاستحقاق، نسلا بالنسل از دودمان ولایت و خاندان امامت به کثرت ریاضت و مواظبت حسن فعال و صدق مقال‌واکل جلال به آن حضرت رسیده [است]، و بعضی از وفور مرور علوم غیبه‌می‌دانند، و دیگرالعقل نصف‌الکرامات‌کنایه ازین است . در حال التحریر این اختتام نگارستان،که راقم حروف‌و ملا محمدروضه خان که شرفیاب حضور آن حضرت گردیدیم، ارشاد فرمودند که‌دیشب جدم حضرت امام حسین علیه‌الصلوات‌والسلام را دیدم، که به جمعیت قلیل در خیمه رونق افزایند. چون به سلام سرافراز شدم، فرمودند (۱۹۳ر) که ای فرزند دشمنان بمن زور آورشده‌اند. در خیمهٔ روبرو، برادرم امام حسن تشریف

→

۱۱۲۴ق/۱۷۸۱ — ۱۷۱۲م)است. این کتاب مجموعه‌ای از زندگینامه شعراء تا اواخر قرن دوازدهم هجری قمری است‌و در بین اهل ادب از اهمیت خاصی برخوردار است. برای آگاهی از آتشکده آذر رجوی‌کنید به بیگدلی: «آتشکده‌آذر» به‌کوشش سید جعفرشهیدی (تهران ۱۳۳۷)، و برای اطلاع از ادبیات ایران در دوران زندگاه‌کنید به غلامرضا ورهرام: «تاریخ سیاسی واجتماعی ایران در عصر زند» (تهران ۱۳۶۶) ص ۱۶۹ وبعد.

دارند. احوال مخالفان را به عرض آن حضرت برسان. چون به سلام و رسانیدن پیغام نزد آن‌حضرت رفتم وافتخار یافتم، گزارش‌را عرض‌کردم آن حضرت فرمودند به برادرم عرض‌کـن صبر نما، که من نیز اطلاع دارم. چون به خدمت حضرت امام‌حسین علیه‌السلام رسیدم و مشرف شدم، جواب رسانیدم. آن‌حضرت فرمودندبه موالیان ما از طرف ما برسان، که فرزندم میر عباس صغیر است. امانت او نمایند تا این مقام‌کـلام معجز نظام آن حضرت‌است. میر عباس نام، قاضی خراسانی در آن اوان در لکهنورحلت کرده بود. فرزندش میر حسین نام صغیر بود.بعد ازسه‌ماه نوشتجات از عتبات عالیات‌رسید،که شیخ محمود وهابی‌در شب عیدغدیر شبیخون به‌کربلا آورده، اکثر مجاورین سرزمین‌کربلا رابه قتل رسانیده ووقفیات روضه آن حضرت راغارت‌کرده، روانه برعرب گردید. درهمان اوان در عالم رؤیا آن حضرت‌به جناب صفوت ظهور مذکوروقایع بدایع احوال‌خود ارشادفرمودند.ازین‌مقوله‌حالات‌وکرامات ومقامات (۱۹٤چ) اگر به نگارش وگزارش درآورد، دفتر جداگانه باید ترتیب نماید.اکثر عباد وگوشه نشینان واهل الله آن حضرت را سلطان محمـد شاه‌ولی می‌خوانند و اکثر مسایل حکمی را حل فرموده که به فکر هیچیك از حکمای متقدمین ومتأخرین نرسیده بودند. محافل خلد مشاکل[۱۶۱] آن حضرت پیوسته مـرجع ومجمع علماء وفضلا و حکماء و شعراء این عهد واوان است،و از عیش وطرب وساز و نواز هندکمال نفرت دارند. در دانائی آن‌حضرت‌جمیع عقلای ایران‌وانگلستان و هندوستان معترف‌اند.

فـرد:

در وصف کمال عقلا حیرانند بقراط حکیم و بـوعلی نادانند

و درعلم فروسیت[۱۶۲] و سپاهی گری و باقی فنون ماهر ومحتاج به‌دیدن خرده[۱۶۳] بینان جهان به مضمون این اشعار ثناگستری نشمارنـد، و بیان واقـع دانند.

۱۶۱ــ مانند ، مشابه.

۱۶۲ــ سوار کاری ، سواری.

۱۶۳ــ در متن «خورده» است.

فـرد:

گرش بـه‌بینی ودست از ترنج بشناسی
روا بود که ملامت کنی زلیخـا را

الحال درچاه‌تیره ظلمت‌کدهٔ هندوستان ازعذر زلیخای دوران‌یوسف‌سان گرفتاراند. بیت :

برنیامد یك عزیز از مصر مردم پروری
پیر شد در چاه صد یـوسف زقحط مشتری

راقم حروف از مریدان خاص‌کثیرالاختصاص (۱۹۵ر)این خاندان نبوت و امامت و ولایت و خلافت و سلطنت نشان است. این‌قطعه‌راخاقانی در مذاق‌راقم حروف این اوراق گویا گفته است . اگر چه در مذاق او و من است. از اوست قطعه :

علوی دوست باش خاقانی که زعشره علی است افضل‌تر

مفصل وقایع بدایع ذات‌قدسی صفات آن حضرت، حواله واقعات غرایب آیات آن حضرت است،که بدست مبارك خویش در کمال فـصاحت و بلاغت برشته تحریر کشیده،درعالم اتصاف جودت طبیعت و سیاقت فکرت داده‌اند و در نظم و نثرش تجنیس و تسجیع‌است ،و در کنایه و تشبیه دست‌منشیان عطارد نشان زمان ماضی و حال را بر پشت عجزبسته‌انـد. الحق آن صحیفه رشك گلستان فضیلت و بوستان معرفت است. وقایعه آن عبرت زمانه واشعار آبدار وافکار آن حضرت از غزلیات‌ورباعیات وقطعات به پنجهزار بیت می‌رسد وقصیده غراقریب یکصدبیت (۱۹۶چ) در مدح امام مبین الهمامین حسین علیهم‌السلام در ردیف آفتاب و ماه برشته نظم کشید.الحق آن قصیده مذکور، سحر است‌نه شعر،بجهت‌طول کلام به ذکر فصاحت نظام آن نپرداخت و هنگام اختتام این‌نگارستان که درسنه یك هزار ودوصد هفت است، سن شریف آن حضرت درگلزار تربیت و فضیلت به جمال کمال قریب سی سال رسید. چودر بوستان شهریاری ، گلچین ریاحین نامداری و نونهال امانی وامان‌اند:

نظـم:

خوشا شهسواران آفاق پـوی کـه‌در دین‌ودولت ربودند گوی

دربن‌عرضه زین شهسوار آن یکیست که بسیار بستودنش اندکیست

شاهدی از نیکی اخلاق آن حضرت این است که مدت چهل سال فرمانفرمای کمپنی انگلیس در کشور هندوستان ، این فرقه جلیله که دانای عصر خویش‌اند، با احدی ازایرانیه و تورانیه ولایت زاده درین مرتبه به حرمت و عزت پیش نیامده‌اند و متحمل احدی نشده‌اند. در این‌صورت وفور اخلاق آن حضرت را ازین واردات معلوم باید نمود ، وریش سفیدان قزلباشیه که یساول صحبت شاه طهماسب ثانی (۱۹۷ر) بوده‌اند. دیگر خانزادان و کریم خان بن سیدل خان ومحمد بیك افشار که در ایران همگی متفق اللفظ اقرار براین معنی کرده‌اند ، که سروقدی و حسن صوری و تقریر آن حضرت بجثه، مانند خدیو بی‌مانند، جدامجد خود شاه طهماسب ثانی اند.چنانچه‌راقم حروف از میرزا جعفرشاملو و دیگر اغره ایرانیه که در هند بودند شنید که با خود می گفتند که اگر مثل ما کسانی که جداین‌حضرت‌را به دیده بصیرت دیده باشد، معنی مسئله تنایج را بخوبی ماشاهد خواهد فهمید وآن حضرت ازطرف مااز آل‌بویه است. این دو قطعه‌یکی تجنیس نظربه‌وعده که استاد آن حضرت کرده‌بود، فرموده بودند، برای مطالعه کنندگان ثبت نمود.

قطعه :

ایکه در آسمان فضل و هنر کرده روی تومهری و ماهی
وعده ماهی بمن کردی وعده سالی شد از چه‌بدهائی
گوئی از بخت نامساعد من رود امسال ناورد ماهی

قطعه :

چنان نمود زجان سیرچرخ بی پروا
به‌عزتم زدل آزاری و جگر خواری
که‌فی‌المثل به‌فروشندگان گرمتاع‌اجل
کنم به نقد حیات ابد خریداری

واین رباعیات نیز ازافکار ابکار آن حضرت است.

رباعی :

ای خالق خلق ورازق خورد ودرشت
وی داده جهانیان(۱۹۸چ) به‌الطاف‌توپشت
بروحدت ذات پاك تو هرانگشت
طومار شهادتی بود اندر مشت

رباعی :

حقا که علی ولی مطلق باشد
حقیقت او چو حق محقق باشد
هرکس‌که کند حق علی را انکار
از حق مگذر که منکر حق باشد

رباعی :

یاد تومرا ازدل پرخون نرود
اندیشه‌ات از خاطر محزون نرود
ویران شده خاك‌دل‌جو دامنگیراست ؟
هر غم که درو نشست بیرون نرود

اگر حیات مستعار ناپایدار. برقرار باشد، و گردش گردون دون بوقلمون‌رفتار، استعانت نماید، حالات و واردات ایام مستقبل را بر دوش همت کمیت خوش خرام خامه وقایع اعلام گذارده ،در میدان تحریر جولان داده، بنظر ناظران نیکو منظر جلوه‌گر خواهد بود.

قطعه :

گر بماندیم زنده بردوزیم ورېمردیم عذر ما بپذیر
ای‌بسا آرزو که خاك شده جامه کز فراق چاك شده

وقایع خیرمآل‌یك هزارودوصدو هژده‌که بعد از اختتام و انجام این نسخه درج ساخت.

درین سال فرزند ارجمند آن‌حضرت‌از بطن نواب خورشید بیگم است، که در شب چهار شنبه هفتم شعبان المعظم قریب به طلوع‌نیراعظم قدم به عالم شهود (۱۹۹ر) وجود گذارد. و منجمین معاصرین‌مسلم و هنود، جناب میرزا محمد تقی اصفهانی و ... عالیشان میرزا خلیل

زین‌العابدین کازرونی ذکورنار ... لاهوری در بلدی ... متفق‌اللفظ معتقد طالع مولودند. در حدیث است‌که دراین روز، تولد حضرت علی مرتضی علیه‌الصلوه والسلام است. شاهنشاه ظل‌الله شاه عالم ثانی‌بن‌عالم‌گیرثانی گورکانی، آن حضرت را (که) از ارشد امجد فرزندان می‌داند و می‌خواند، عنایت نامه متضمن مبارکباد ارسال فرموده ، این نوباوه ریاض خلافت و سلطنت راموسوم به سلطان علی میرزا گردانید.

همچنین مراسله‌اخوت ختامه‌ولیعهد شاهنشاهی ظل‌اللهی‌پادشاهزاده عالم و عالمیان میرزا محمد اکبر شاه بهادر ، درمبارکباد رسید. چنانچه این واردات بهجت آیات ورای خوشحال چند، دراین قطعه‌که‌از تاریخ تولد خبر می‌دهد ،به‌رشته‌نظم کشید وبنوشت:

چواندر حریم خدیوصفوت   پسرشد تولد چوخورشیدتابان
پی نام آن شاه سلطان محمد   نوشتند نامه به خاقان گورکان
ز سال تولد شهنشه نوشتنش   علی میرزا نام شد شاه سلطان

شعراء بلاغت شعار هریك تاریخ تولد گفته‌اند، از آن جمله عالی جناب سیادت‌انتساب میرزا صفی‌الدین‌محمد خان المتخلص به «صفائی»، که از اعزه دیار فیض‌انوار دارالمومنین معصومه قم است که در فن نظم و نثر و تهذیب اخلاق، از اقران زمان (۲۰۰چ)خود طاق است.

از اوست شعر:

زندهٔ خاندان مصطفوی   قدوهٔ دودمان جاه و جلال
سرو نوخیز بوستان هنر   نخل پر بار گلشن اقبال
شاه سلطان محمد آنکه بود   از حسب و ز نسب عدیم مثال
دادش از لطف کردکار مجید   پسری چون پدر فرشته خصال
چو پسر اختری زبرج شرف   چه پسر گوهری زدرج جمال
هاتفی گفت از سر دانش   کن رقم نخل گلشن اقبال

قطعه شعر :

بوقت مبارك بتاریخ سعد   مهی گشت طالع ز برج شرف
ز اصلاب پاکیزه عالی گهر   ز انسال فرخنده نامی خلف
خنك آن صدف کش بود این گهر   خوشا آن گهرکش بود این‌صدف

غرض چونکه این تازه گل‌شدپدید شد از مقدمش سینه ها پـرشعف
صفائی رقم زد ز روی طـرب مهین گوهر بحر عز و شرف

عالی جناب سعادت مآب منشی‌الممالـک میرغان علی خان المتخلص سیدالشعراء (که) منشی ثانی شاهنشاه ظل‌الله شاه عالم گورکانی است‌و تخلص از آن‌حضرت دارد، و (۲۰۱ر) صاحب طبع‌سلیم ، وسلیقه‌مستقیم دارد. در مراتب نظم و نثراز امثال و اقران خود مستثنی است وآنچه از تهذیب اخلاق آن یگانه آفاق‌برنگارد، بجا است،ودر آئین‌ممیزه رواست. این قطعه از طبع وقارو ذهن نقاد آن سید عالی بنیاد است.

قطعه :

مسمـی اسم محمد مه سیمای سیادت
که مهر ناصیه بر خاک آستانش بمالـد
چراغ دوده آل عباست گوهر پاکش
به پادشاهی دهر است نامور زان وجـد
چوکرد ایزدمنان باوعطا خلقی خوش
بروزنیک و زمان سعد و ساعت اسعـد
به ظل عاطفت آن جهان دانش و بینش
خداش بهره وافی زعمر و بخت‌به بخشد
چو سیدالشعرا جست سال سعد ولادت
زغیب گشت ندا نوگلی ز بـاغ محمد

جناب ستوده آداب ملامحمد المتخلص خطا، که از دیار فرح‌بارشوشتر و در علم موسیقی و در (۲۰۲چ) تقریر و تحریر نظم و نثر پرهیز وبی‌همتا است. درین عصر در کشور هندوستان در روضه خوانی و آهنگ آواز دل نواز چون عندلیب هزار دستان است این ابیات از اوست. نظم:

خوش بهاریست که از جوش شگفته‌گلها
همه عالم چون گلستان بنظر می‌آید

سرخوش‌از باده عیش‌اند ملوك‌و ملكات
جشن شهزاده ایران بنظر می‌آید
شاه سلطان محمد که زاد نی خدمش
آنکه داراست چو دربان بنظر می‌آید
ثمر نخل تجلی خلف شاه صفی
چو سکندر که نگهبان بنظر می‌آید
بسخاوت ، بشجاعت ولد سر ابیه
حبذا مرتضوی شأن بنظر می‌آید
آنکه سلطان محمد ز وفور دانش
در فصاحت که چوسبحان بنظر می‌آید
داد از گنج کرامت گهری یزدانش
کان گهر سایه یزدان بنظر می آید
نخل مریم ثمر آورد به مشکوی مراد
شمع عیسی زشبستان بنظر می‌آید
(۲۰۳ر) دامن‌قابله‌از نورخدا لبریزاست
پرده برخاسته پنهان بنظر می‌آید
نیست مرغی که نریزد طربش از منقار
صبح مولود سلیمان بنظر می‌آید
آنکه دامان فلك دامنش‌از مولودی
مطلع بهر درخشان بنظر می‌آید
مژده‌ای خلق جهان راز نوید مولود
خسرو صفحه دوران بنظر می‌آید
خسرو ملك ختن را نرسد دعوی جاه
زانکه شاهنشه خاقان بنظر می‌آید
احتیاجی نبود کونگرد در بختم
بی تامل که جهانبان بنظر می‌آید
درگلستان جهان همچوگل تازه که‌دید
ای «خطا» نوگل خندان بنظر می‌آید

وضع تاریخ نویسی که بود سحر هلال
معجز این است که آسان بنظر می‌آیـد
خوش‌شکوئیست که ترکیب حروف‌تاریخ
وارث مسند شاهان بنظـر می‌آید
شعر هجرت که یك مصرع او تاریخ‌است
بشنوای دوست که آسان بنظر می‌آیـد
مصرعی کز نشنیده راست بود در تاریخ
وارث مسند (۱۲۱۸) شاهان بنظر می‌آید
رای خوش حال چند که جوان نکته دان بود، این قطعه را نیز در تاریخ تولـد گفته. قطعه :
از تولد شدن پور محمد سلطـان
(۲۰۴چ) همه‌عالم‌خوش‌وخندان‌بنظرمیآید
بسحرگاه چه بینم که عروس شادی
بادل خرم و شادان بنظر می‌آیـد
مژده آورد به‌درگاه محمد سلطـان
به بلاغت که چوسبحان بنظر می‌آید
گفت عیش وطربش برتو مبارك بـاشد
وارث کشور ایران بنظر می‌آیـد
از بهار کرم آن خلف شاه صفی
هفت کشور چو گلستان بنظر می‌آید
جام جمشید که بوداست‌به بزم طربش
راست چون باده پیمان بنظر می آید
ماهتاب فلك رفعت شاهنشاهی است
همچو خورشید درخشان بنظر مـی‌آید
شد شهنشاه سکندر زبس عالی شوکت
بردرش همچو نگهبان بنظر می‌آید
شمس رفعت و قمر طلعت‌ومریخ صفـت
ملك چون مه تابان بنظر می‌آیـد

مشتری، زهره، عطارد وزحل محکوم‌اند

ابن خاقان بن خاقان بنظـر می آید
ابروش همچو کمانست چو ماه شعبان
(۲۰۵ر) چون‌هلال مه‌رمضان بنظر می‌آید
عارضش هردوچوخورشید شباهت دارند
لب او لعل بدخشان بنظر می آید
همچو یوسف به‌صباحت وچورستم درزور
تاج فرق همه شاهان بنظر می‌آیـد
یافت از گنج مرادش گهر در نجف
کان گهر مرتضوی شأن بنظر می‌آید
سال تاریخ ولادت خردم گفت بگـو
آن یکی خسرو دوران بنظر می‌آید

و ملا محمد حسین شیرازی در یك قطعه دوتاریخ گفته ؛ از اوست.

قطعـه :

خـدای فروزندهٔ مهر و مه — زپشت خدیـو خدیو فلك بارگه
محمد شهنشاه صفـوی نسب — خداوند تاج و سریـر و کله
عطاکرده پوری چورخشنده هور — قمر طلعتی شاه جم دستگـه
همی جستم از سال مولود او — دلیل خرد پیش و فکرم بـره
بگوشم زهاتف رسید این ندا — ظهیر زمانه شمر بی شبـه
بگفتم اگر چیست تاریخ او — برآمد ز پهلوی خورشید مه

قطعه دیگر بطریق قدما گفتـه [است]:

(۲۰٦چ) قطعه:

از عطیات خالـق معبود — (۲۰٦چ)در حریم شهنشه‌ذی‌جود
در سنه الف و دوصد و هژده — شد خدیو زمانه را مـولود

مظهر علی حضوری، بنحوی که در تقریر و تحریر بی‌نظیر است عبارات «اختر بهی» تاریخ تولد یافت، ورای خوشحال چند الفاظ‌خورشیدزمان مولود مسعود یافته. یکی بیدار بخت، و ثانی بخت یاوز، ورای مذکور رباعی در تاریخ گفته •

رباعـی :

چون پسر گشت تولـد یارب تاج شاهیش تبارك باشد
هاتفی سال ولادت گفتا شاه فرزنـد مبارك باشد

تاریخ دیگر یافته، اگر چه یکسال زیاده است، اما نزدارباب کمال‌تاریخ، اگر خوب یافته شود، تا سه سال زیاده و کم را پسندیده‌اند. همچنین درین‌سال رضائی زمستانی وچهله‌های چهارشنبه سوری وروبیه جشن جلوس از طرف پادشاه گورکانی و چهله‌ها از طرف ولیعهد اکبرشاهی به حضور پرنور خدیو ایرانی عمرانی رسید.[۱٦٤] همین درین سال قربان علی بیك مغول تورانی که مرد باوفا و با حیا بود ، به ملبوس (۲۰۷ر) خاص ، حضور صفوت ظهور خلعت سرافرازی پوشید، و روانه لشکر نصرت اثر انگلستانیان گردید. همچنین درین سال یك جلد «تـاریخ وصاف» به سلطان العلماجان بیلی بهادر و یك مجلد تاریخ مذکور، با یك مجلد «منازل الفتوح» ویك مجلد ازین «فوایدالصفویه» به کپیتان معظم معقول ویلیم پول بهادر عنایت فرمودند. وهمچنین نسخه‌یی ازتاریخ «منازل الفتوح» علاوه عنایت «تاریخ خلدبرین» و «عالم آرا» ازیـن «فوایدالصفویه» برای نواب احتشام‌الدوله‌ادمنستن بهادر حشمت جنگ روانه کلکته فرمودند، و نسخه «منازل الفتوح» علاوه «تاریخ عالم آرا»و «مجمع‌النوادر» به صاحب کلان لکهنو کرنیل اسکات بهادر مرحمت‌شد. همچنین درین سال یك جکمك مملو از نذور پیران از طرف حقایـق و معارف آگاه پیرکریم عطاء الشریف‌کریمی [ناخوانا] بـه مصحوب سیادت پناه سید، افضل علی‌خان بهادر حضوربیضا ظهوررسید. همچنین درین سال یك مجلد ازین «فوایدالصفویه» و علاوه «تاریخ نگارستان» (۲۰۸چ) و مجمع‌الغرایب و واقعات شاه طهماسب ماضی صفوی برای مطالعهٔ زبدهٔ جوانمردان زمان اعتضاد الدوله‌کرنیل ولیام پالمربهادر مرحمت و روانه فرمودند. همچنین یك مجلد از این تاریـخ «فوایدالصفویه» و واقعات شاه‌طهماسب ماضی به مثولمسدن بهادرعنایت شد، و همچنین «فوایدالصفویه» برای مطالعه عزیزالدوله کرنیل گرگ

۱٦٤ـ ظاهرا کلیه این مراسم در تاجگذاریهای سرزمین هند مرسوم بوده است .

پاطریق بهادر حشمت جنگ روانه حیدر آباد کهن فرمودند. همچنین درین سال عالی‌شان نظر علی‌خان بهادر که مرد نکته‌دان و والد وجدش از اعظم قزلباشیه ایرانیه بود، سعادت یاب‌ملازمت واقفان‌حضور گردیده از راه سعادتمندی ووفور ارادت التماس ترویج‌صبیه‌عفیفه خودمعروض وبدرجه اجابت مقرون گردید. همچنین درین سال مظهر علی فاضل بخدیو صفوی عاقل کامل معروض داشت، که بحر نخائر علوم مولوی مخدوم می‌فرماید که فرقه رفضیه را نیك باید شمرد. بسبب اینکه عداوت به خلفای ثلاثه برای نفسانیت (۲۰۹ر) خویش ندارند و بجهت وفور محبت نبوت واهل بیت طهارت حضرت ختمی پناه است، و خلفارا مخالف آل عبانانسته‌اند. آن حضرت در جواب فرمودند که فضلای اجله رفضیه برطبقه ناصبیه را نیك دانسته‌اند، بسبب اینکه محبت خلفای ثلاثه بجهت وفور محبت نبوتست. بجهت‌اینکه خلفاء مذکوره را از یاران خلص‌ختم الانبیاءشمرده‌اند. پس درین صورت با همگی مسلمین برادران دینی وعینی یکدیگراند. جهان طرفین را جناب باری از فضل وکرم خود هدایت کناد. باالنبی واله‌الامجاد. تا این مقام کلام معجز نظام آن حضرت است. و همچنین درین سال نکاح جدید که حضور صفوت ظهور کرده‌بودند، عالی شان رفیع‌المکان میرزا زین‌العابدین کازرونی که در فن نظم ونثر وموسیقی وریاضی کمتر از ارباب کمال حال و ماضی نیست، قطعه در مبارکباد طوی فرمودند. بخشی درین‌صحیفه درج ساخت‌وهوهذا:

شاه صفوت نژاد ، کرد مجـدد ازدواج
از ره شفقت نهاد، بر سر ناهید تـاج
از ششمین غرفه در ، برزد برجیس سر
کاندو در بزم عقد، خطبه کند ازدواج
عیش مهنای او وصل مهیای او
حجله گهش را سترد زاطلس گردون دواج
تاکه شودماه را حجله صورت منیـر
تاکه بود هور را بر سر انجم خـراج

حجله طبعش ز وصل تا بابد بـاد شاد
چون شکر وشیر باد باهمشان امتـزاج
حسب تمناش چرخ گردد از الطاف حـق
ملك حکمش نصیب آیدش از ملك تـاج

همچنین در این سال شانزده مجلد بـوستان خیال برای مطالعه خدیو بی همال شاه عالم ثانی گرکانی بمعرفت گفت‌کرنیل ولیم‌اسکات بهادر روانه دارالخلافه شاه جهان‌آباد فرمودند. همچنین دریـن سال ارادت‌نامه پیر کریم عطاءالشریف کریمی اوهنهی سلونی بنظر فیض اثر رسید. همچنین دراین سال (۲۱۰چ) سه‌مجلد ازین «فوایدالصفویه»، یکی برای مطالعه جناب نواب فضیله مآب مستغنی الالقاب حافظ قرآن عبدالرحمن نکته‌دان و مدار الهمام ، شاهنشاه ظل‌الله شاه عالم ثانـی گورکانی است، واز آن حضرت بخطاب مستطاب امین‌الدوله محسن‌الملك شاه نواز خان بهادر مستقیم جنگ، سرافراز و از اقران خودممتاز است مرحمت فرمودند. مجلد ثانی برای مطالعه سیادت انتساب سیف‌الدوله معین‌الممالك سید رضی خان بهادر صلابـت جنگ عنایت شد. همچنین مجلد ثالث به‌میرمنشی عالی‌جناب غالب علی‌خان عطا شد. همچنین دربن سال در روز جمعه پنجم ذیقعده‌پسری درخانه مهدی علی‌خان برادرنواب خورشید بیگم تولد یافت. بحسب الالتماس خورشید بیگم آن حضرت او را موسوم به میرزا محمد گردانید. چون آن حضرت مهدی علی خـان و بنده‌علی خان و سکندر علی خان برادران خورشید بیگم رابه انواع تربیت گوناگون از حد افزون کرده و مانندفرزندان حقیقی خود شمرده، نامبردگان و اقارب بی حقوقشان دربیوفائی‌وبی‌حیائی کوتاهی‌نکردند.

(۲۱۱ر) مصرع : تربیت نا اهل را چون گردکان برگنبد است.

آن حضرت... که از اولاد وامجاد من، هرکرا طالع مساعدت‌نماید، از این فرقه لب‌نان دریغ نکند، و از مجالست ومصاحبت ایشان احتراز ننماید که سلاطین را اقارب کالمقارب ضرور نیست، وشاهان پی‌خویش وپی اقربااند. تا این مقام، ارشاد هدایت بنیاد آن حضرت است.

همچنین در این‌سال‌مراسلهٔ پادشاهزاده والاتبار میرزامحمد اکبرشاه

بهادر ولیعهد شاهنشاه گورکانی به این مضمون رسید که آن را درپاس حرمت وعزت و سپاس خلافت و سلطنت کبرای منصور ، مصور نموده داشته، و به طرق برآذربایجان، برابر میرزا محمد سلیمان شکوه بهادر عرایض فرموده‌اند و(وی) مدکشیده‌وبدون حاشیه‌به‌حضور برادرپادشاه ظل‌الله ارسال داشته باشند. آن حضرت در جواب نوشتندکه من پیوسته (به) رسوم نوشتجات ممالك ایران و توران عمل می‌نمایم. الحال به پاس خاطر محبت ذخایر آن‌برادر،به حسب‌الامرها عمل‌کرده‌خواهدشد.

همچنین در این سال یك مجلد از این « فوایدالصفویه » (برای) جناب قدیس‌مآب میرزا محمود نواب دختری مغفور مبرور عمدةالتجار حاجی‌کربلایی محمد طهرانی به‌حواله نوشت ضبط ابوعباس، فرموده‌شد.

مقدمه ثانیه

در مختصر حالات و واردات طوایف‌الملوك خیرالبقاع ولایات بهشت آیت ممالك ایران ... بالامن و الامان که‌کفران نعمت و طغیان طبیعت به خاندان عظیم‌الشأن نبوت و خلافت و امامت وولایت سلطنت نشان سلاطین جنت مکین علیه صفویه حیدریه انارالله برهانهم‌الجلیه ورزیده‌اند و هر یك از این فرقه از مریدان و فدویان‌و غلامان وازاذله ورعایا بوده‌اند : مشتمل برپنج مقاله :

«مقاله اول در ذکر طبقه افاغنه غلزه»، که پیوسته مصدر فتنه وفساد بوده‌اند. در نسب و حسب‌ایشان چندین روایت است.

(۲۱۲چ) اما اصح این است که‌این طایفه از نسل قبطه فرعونند و پدران ایشان در عهد موسی علیه السلام از مصر گریخته در سرحد کوهستان کشور هندوستان که‌عبارت ازتوابع‌رود اتك‌باشد، پناه گرفتند. ثانیاً عبدالله مخزومی از احفاد ابوجهل با خالدبن ولید به حکم خلفای آل مروان نامزد حکومت کابل بود. بعد عزل با توابع ولواحق‌درمیان ایشان رفته به جماعهٔ افاغنه مخلوط‌گردید. باین سبب فرقهٔ افاغنه راازنسل خالدبن ولید می‌شمارند. دیگر یکی از ابنای حکام غور،سوری نام‌نیز

درمیان افاغنه رفته‌دختر افغانی را به نکاح خود درآورد. آن نیز در فرقه افاغنه مشهور شده و گویند در عهد مروانیان اکثر قبایل اعراب شورش‌و فتنه برپا کردند، و حکم مروانیان به قتل عام صادر گشته ، وزیری از مروانیان صلاح در چندین هزار خلق‌الله نداده، حکم مروانی به آن قرار یافت، که این طایفه را از دارالملك خود اخراج نمایند. از اتك گذرانیدند، و بعضی برآنند که جماعه بلوچ والوار عرب یك فرقه‌اند. اول کسی که (۲۱۳ر) پا از جاده اطاعت وارادت سلسله علیه صفویه بیرون نهاد میرویس ، رئیس طبقه افاغنه غلزه، که طایفه از افغان‌اند، و گرگین‌خان نام، مخاطب به شاه نوازخان، که طبقه گرجیه و کیش عیسوی داشت. او با دوهزار سوار انصاری به فرمان شاه سلطان حسین صفوی‌به حکومت قندهار نامزد شده بود، با افاغنه غلزه به جور و ظلم پیش آمده، میرویس بدرگاه پادشاه‌آمدکاری از پیش نبرده مراجعت به‌قندهار کرده، فرامین جعلی بنام روسای‌افاغنه نوشته رسانیده،و وقت دیده گرگین‌خان گرجی‌رامقتول‌ساخته، فرمان‌جعلی‌حکومت‌قندهار را به‌سرداران نمود.[۱۶۵] در سنه یکهزار و یکصد و بیست بر سریر حکومت قندهار نشست . مکرر سرداران قزلباشیه برای تنبیه او از طرف شاه سلطان حسین به محاصرهٔ قلعه قندهار پرداخته وطبقهٔ افاغنه ابدالیه‌که در این زمان خود را درانیه می‌خوانند، هر چند باقزلباشیه سعی‌موفوره کردند، استیصال میرویس‌رخ ننمود. هردفعه تدابیر جدید نموده، لشکر قزلباشیه (۲۱۴چ) ونصاری را به جدال وقتال تباه ساخت. مدت حکومتش‌درقندها(ر) و توابع قرب ده سال است. محمودبن میرویس برسریرحکومت دارالقرار قندهار تکیه زده، عم خود عبدالعزیز را مقتول ساخته، و تاریخ ایام شورش و فوت محمود مردود نابود نامحمود از عبارت لفظ‌افاغنه واضح می‌گردد . او نخست بلاد کرمان را غارت کرده ، و اسدالله خان‌ابدالی رادر جنگ کشته، سراو راکه دعوی خودسری کرده، و هرات را متصرف شده بود، درقزوین با عریضهٔ ارادت فریضه نزد شاه‌سلطان حسین‌فرستاد، ومخاطب

---

۱۶۵ ــ برای آگاهی از فرمان جعلی میرویس‌وچگونگی عمل وی و عواقب آن رجوع کنید به «سفرنامه کروسینسکی»، ص ۳۵ الی ۴۳.

به حسین قلیخان گردید. واین مصرع از تاریخ قتل اسداللهخان خبر می‌دهد .

مصرع: اسد را سگ شاه ایران درید.

بعد از آن، استقلال بسیار بهم رسانیده باپانزده هزارسوار جرارنیزه گذار بر اصفهان تاخته، در قریه گلناباد پنج‌فرسنگی اصفهان، باسرداران قزلباشیه که یکصدو پنجاه هزار سوار پیاده بودند، مقابل نموده، نصرت یافت. بعد از آن به محاصره شهر اصفهان بهشت شان مشغول گشته[۱٦٦]، بعد از نه ماه (۲۱۵ر) مفتوح ساخته، در سنه یکهزار ویکصد وسی پنج برسریر حکومت ملك ایران متمکن گشت. وهم در آن ایام به سبب افراط قتل پادشاهزادگان وامرای معزول‌قزلباشیه ایران‌و قتل‌عام دارالسلطنت اصفهان خبطی در دماغ بهمرسانیده ، از دندان گوشت بدن خود را می‌کند. در سنه ۱۱۳٦، اشرف بنی عم‌اوجانشین او گشته ، محمود را به خفیه خفه کرده، جان عالمی ازشرارت او خلاصی یافت. ملك عراق و فارس مدت شش سال در تصرف اشرف بود. ملك آذربایجان را رومیان در دست داشتند. ملك طبرستان از گیلان لاهیجان ودارالمرز رشت و مازندران در تصرف فرنگیان اروس حاج حیدرخان ومسکاوبود. مملکت محمود سیستانی‌که حاکم تون بود، به استدعای کلانتران مشهد مقدس معلی به آن ارض قدس‌رسیده ، بعد از چندی تاج کیانی بر سر گذارده دعوی سلطنت می‌نمود. بعضی سرحدات ممالك متفرقه‌سرحدات ایران‌که به تصرف جماعه‌اراذل واوباش بود، با آن حمله در سنه‌یك‌هزار ویکصد و چهل دو، اشرف از ضرب‌دست شاه طهماسب صفوی وطهماسب قلی‌خان افشار (۲۱٦چ) گریخته ، به قندهار تا رسیده، بر دست متابعات حسین‌بن محمودکه در قندهار مستولی بود، کشته گشت. چنانچه این واقعات‌در حالات شاه طهماسب ثانی گذشت،حسین را، نادر سلطان افشار در اوایل سنه یك هزار و یکصدو پنجاه‌بعد از قتل‌وجدال و محاصره چهارده

۱٦٦ــ جزییات محاصره اصفهان و نحوه حمله افاغنه به این شهر توسط کروسینسکی که خود شاهد عینی ماجرا بوده است، بخوبی شرح داده شده است. نگاه‌کنیدبه : «سفرنامه کروسینسکی،» ص ٥٥و بعد.

ماه قندهار بدست آورده، با اهل وعیال واطفال‌به‌بیشه پراندیشه‌مازندران فرستاد، ودر آن دیار راه عدم پیمود. این طبقه خوانین افاغنه غلزه که چهار نفر مذکوره‌اند، قریب سی سال حکومت‌کردند. آخرالامر بسزای اعمال و افعال بدخود رسیدند. و مفصل حالات حواله «تاریخ نادری» و «تاریخ» میرزا خلیل اموی صفوی و «تذکره‌الاحوال» شیخ محمد علی حزین و غیره است.

مقاله دویم در ذکر افشاریه

اول این طایفه نادرسلطان است. پدرش امام‌قلی‌پوستین دوز از ایل قرقلو افشار است. در اوایل حال ، نادر سلطان، به شترداری وکرایه‌کشی اوقات می‌گذرانید. این طبقه در ابیورد و قلعهٔ‌کلات می‌نشستند. بعد از آن (۲۱۷ر) سوداگران‌رابه‌غارت بردند.چون‌نادررا شجاع یافتندتکلیف رفاقت خود کردند. نادرنیز از جاده‌امانت‌داری پادر وادی قطاع‌الطریقی گذارده ،رفته رفته ترقی کرده سردار راهزنان گردید. در شجاعت بلندآوازه گشت. باباعلی بیك رئیس قرقلو، او را ملازم خودکرد. آخر الامرباباعلی رئیس‌قرقلو که آثاررشادت و جلادت‌ازو دیده، دخترخودرا به نکاح او درآورد، وبعد از فوت باباعلی بیك، نادر رئیس قرقلو گردید نظر به ملاحظه قری ایران و حصانت قلعه کلات، بیشتر از بیشتر پا در وادی قطاع‌الطریقی نهاده، به تاخت و تاراج قری خراسان گشت. هنگامیکه شاه طهماسب ثانی‌صفوی بافتح علی خان قاجار که اتالیق‌آن حضرت بود، برسر ملك محمود سیستانی آمده ، ملك محمود رادر مشهد مقدس محاصره نموده بودند. فتحعلی خان قاجار ، رسولی نزد نادر فرستاده او را به نوکری پادشاه استمالت فرموده، از دزدی منع نمود. شیخ محمد علی حزین می‌نویسد، که در مشهد مقدس بودم‌که نادریکه (۲۱۸چ) سوار به ملازمت پادشاه سرافراز شده بود. ملخص کلام، نادر سلطان جوانان نامی شجاع را فراهم کرده در رکاب کواکب‌انتساب شاه طهماسب ثانی جانفشانی ها کرد. مهر پادشاه که دردست فتحعلی‌خان قاجار بود و نایب‌السلطنت وامور ملکی و مالی در ید اقتدار فتحعلی

خان می‌بود، حیله انگیخته؛ اول فتحعلی خان قاجار را به‌دیار خاموشان فرستاده ، مهر پادشاه را دردست خویش گرفته سپهسالار ونایب السلطنت گردید. حیله ثانی انگیخته شاه‌طهماسب را محبوس نموده، خلف‌الصدق آن حضرت شاه عباس ثالث را که طفل شیرخواره‌بود، به سلطنت‌برداشت.

نظـــم :

زصد شمشیر زن رای قـوی بـه ز صد افسر کلاه خسروی به
بـرای لشکری را بشکنند پشت به شمشیر یکی از ده توان کشت

ودر سنه یك هزار و یکصد و چهل و هشت حیله ثالث‌برانگیخته.در صحرای مغان جمیع سرداران را طلب داشته، چندکس ازمریدان خاص سلسلهٔ صفویه را از شمشیر گذرانیده‌و رو به سرداران ایران‌نموده گفت: که مرا داعیه (۲۱۹ر) سپه سالاری در دل نمانده و اراده مصمم دارم که به عتبات عالیات رفته در نجف اشرف منزوی گشته، بقیه زندگانی را به عبادت ربانی بگذرانم. شاه طهماسب وشاه عباس هـردو پادشاه موجودند، هرکه را به‌خواهید ، به سلطنت بردارید. در جـزو بـا دولتخواهان خود، چون تقی خان شیرازی وغیره ممهدبود ، یارانش به آواز بلند عرض‌کردندکه پادشاه ماآن حضرت است، مـا را به شاه طهماسب و شاه عباس سروکاری نیست و ایـن فـرد حافظ شیرازی را تقی‌خان شیرازی مناسب خوانده بود.

بیت :

تازمیخانه وی نام‌و نشان خواهد بود سرما خاك ره پیر مغان‌خواهدبود

چون مجلس مهیب آراسته کرده بود، احدی از سرداران را یاری آن نشد که سخن از سلطنت شاه طهماسب و شاه‌عباس را برزبان رانند.شاه عباس ثالث را نیز معزول کرده نزد پدر به سبزوار فرستاد که با پدردر محبس نگهدارند، و سکه و خطبه خود در سنه مذکوره در شهر و منابر آوازه گردانید. تا در آن ایام طوایف الملوك (۲۲۰چ) ایران رابه‌قوت سلاطین صفویه مذکور مضمحل کرده بودند،به فراغ بال سلطان عصـر گردید و افاغنه ابدالی نیز قوت او بودند. چنانچه موزونان آن عصـر «الخیروفی‌ماوقع» تاریخ جلوس او یافتند. و در ایام سلطنت خویش

ممالك توران و خوارزم و کشور هندوستان را مسخر نمود، و بر محمد شاه بابری غالب گردید. موزونان ورود نادر را به شاه جهان آبادوقتل عام را «جغدقدم» وهمچنین«دلی خراب‌شد»، یافته‌بودند.ممنون‌موزونان هند باید بود که تاریخ‌ها باین بدی توانسته‌اند بگویند، چنانچه عم عام نیز ازین وقایع خبر می‌دهد. چنانچه در احوال شاه طهماسب ثانی گذشت، سرعت شعار، شجاعت آثار فرهاد چاپار، خبر ورود نادر مردود بـه دارالخلافه شاه جهان آباد را روز چهاردهم [می‌داندکه]به‌دارالسلطنت اصفهان رسیده، بـه صغیر و کبیر اطلاع داد. [...] سرعـت و مسرت و بعد مراجعت از هند، شاهرخ‌شاه امی صفوی نوادهٔخود رادر هرات طلب داشته، سکه و خطبهٔ (۲۲۱ر) بنام آن حضرت بلند آواز گردانید. آخرالامر جنون و سودائی در دماغ بهمرسانیده‌حکم نموده‌که از جمیع متوطنین ممالك ایران عنفاً و جبراً و قهراً زر وصول‌نمایند، والف‌نادری نام کنند. اگر کسی مالك «لکهه» [لکه] روپیه بود، ازوده لکهه روپیه طلب می‌نمودند، و آن شخص از ضرب شکنجه وضرب چوب، همسایگان خود را متهم می‌ساخت که فلان مبلغ من در نزد فلان به قرض‌یابه امانت است. ازین ظلم و ستم‌بی پایان،تسلسل و دردبی درمان برهمه اهل‌ایران آمد. صغیر وکبیر، غنی و فقیر ممالك ایران درعذاب شکنجه و ضرب چوب، گریان و نالان بودند، هرچندنصرالله میرزاپسرش عرض‌والتماس می‌کرد، فایده نمی‌بخشید. یکی از ظلم وستم نادر سلطان‌این بود کـه [در] روزی که در دارالسلطنه تبریز، هفت من به سنگ تبریـز چشم بندگان خدا از سپاه ورعایا ناحق‌و نارواکنده‌بود. باقی‌حالات اورااز‌ین واقعات معلوم نمایند. ذهن نادر سلطان درین مرتبه بود، که در جنگل مازندران به هنگام سواری قدراندازی گلوله تفنگ بر او انداخـت (۲۲۲چ) از قضا تیرتفنگ برجای نشانه نرسیده، شست‌انگشت‌نادررا‌جدا ساخت. روزدیگر حکم نمودکه صف های‌لشکررا به دستور روزگذشته آراسته‌کرده، با اینکه پنجاه هزار سوار همراه او بـودند، ملاحظه صف هانمود. شخصی از قریه‌جات هرات بود. باو امر فرمودکه دیروزتفنگ تو بود که از تو خطا شد. آن سپاهی حاشا نمود، نادرقسم یادکرد که از

جان و مال در امان خواهی‌بود . آن سپاهی اقرار نمود که من بودم، و بفرموده پسرت رضاقلی میرزا کردم . نادر امر کرد که چشمهای او را کندند، و وجه خاطر خواه در محال هرات برای اخراجات او مقرر فرمود و پسر خود را نیز بهمین گناه نابینا نمود. همواره می‌فرمود که از شجاعت نمی‌ترسم، مگر از سخاوت ایرانیان. بتخصیص از سخاوت میرزا تقی‌خان شیرازی، آخرالامر قزلباشیه به تنگ آمد. چهارده‌کس سردار متفق گشته شده بودند، که از آن جمله موسی‌خان افشار و صالح خان که همیشه کشیك سراپرده و محرم او بودند. به وقت شب در خبوشان هنگامی که در خواب‌بود، چهارده‌کس برسراورفته، دوازده کس از حدت رعب او (۲۲۳چ) بی حواس شده ، مراجعت کردند. موسی‌خان و صالح درچادر هفتم او را بر بستر استراحت دیده ، به دو ضرب‌شمشیر کار آن نابکار ستمکارراساختند. گویند درسراپرده‌اش در شش مکان‌به نوعی بستر خواب آراسته بودند، که در هر بستر شمشیری جداگانه گذارده و تاجی و تبر جداگانه گذارده بودند، و لحاف را به طریقی که گویا نادر در خواب استراحت است و شمعدانهای مرصع‌درچادرهای مذکوره با مومهای کافوری معطر ومنور بودند، و این وقایع قتل نادر در سنه یك هزار و یکصدو شصت به وقوع آمد.

نظم :

سر شب سر قتل و تاراج داشت — سحرگه نه‌سرتن، نه‌سرتاج‌داشت

ز یك گردش چرخ نیلوفری — نه نادر بجا ماند و نه نادری

در اوایل حال که نادر در خدمت شاه طهماسب مخاطب بخطاب طهماسب قلی‌خان شده بود [۱۶۷] ، تا حال‌التحریر در دیار روم موسوم به طهماسب قلی‌خان است، چنانچه در احوال شاه طهماسب گذشت. واین

---

۱۶۷ ـــ این نکته که مؤلف می‌داند در دیار روم ـــ که بطور کلی به عثمانی وبرخی کشورهای خارجی اطلاق می‌شده است ـــ نادرشاه را اغلب طهماسب قلی‌خان می‌نامیدند، از آن حاکی است‌که ابوالحسن قزوینی از دیگر نوشته های مربوطبه نادر شاه در کشورهای دیگر اطلاع داشته است. لوئی بازن بزشك نادر نیز در مقدمه «نامه های طبیب نادرشاه»، ترجمهٔ علی‌اصغرحریری (تهران ۱۳۴۰) به این نکته اشاره کرده است.

فرد سجع مهرش بود.

فـرد :

شاید بفلك از ره اقبال رکابم		طهماسب‌قلی‌خان‌شده‌ازشاه خطابم

(۲۲٤چ) بصحبت پیوسته که نادر سلطان در ایام سلطنت خویش به هر هنگام که به اصفهان رسیدی به عمارت چهل ستون که‌دولتخانه سلاطین جنت‌مکین‌علیه صفویه‌است، نزول نمودی ودریکی از اطاقهای آن خانه که مصوران مانی نگار شبیه اسماعیل صفوی را نقش کرده بودند، نردبان گذاشته بالا رفته، رکاب آن مالك رقاب را بوسیدی ، وبه حاضران گفتی‌که چون من نوکری را چنین خداوندی بایستی . سجع مهرش این مصرع بود:		مظهر لطف الهی نادر

الحق در شجاعت و کاردانی و نمك‌بحرامی نادر شبهه نیست.«تاریخ نادری»، و دیگر کتب تواریخ شاهد این مقال‌اند. نادر سلطان با احدی شور و صلاح نمی‌کرد. سپه سالار او برادرش ابراهیم خان قرقلو و طهماسب خان‌جلایربود،و طرف‌صحبت اوملاعلی‌اکبر ملاباشی‌ومیرزاعلی عسکر،که هردو رشتی‌وفاضل‌بزرگ بودند.میرزازکی ومعیرباشی‌نیزبودو «تاریخ نادری» انشاء میرزا مهدی و اصلاح میرزا علی عسکر است.[۱٦٨] میرزا مهدی در علم عربی (۲۲۵ر)، طریقه دهریه داشت و «دره‌نادری» نیز از تألیف اوست. در اوایل ، هنگامیکه نادر در نجف اشرف‌شرفیاب بود، یارانش گفتند شراب ناب که نجف اشرف می‌رسد، سرکه می‌گردد ، و باور نکرد . به ارامنه حکم کرد که شراب حاضر سازند، از هر کجا که شراب داخل نجف شد، سرکه گردید. میرزا زکی استعفا داده، در آن اماکن شریفه مجاور گردید وندیم تخلص‌می‌کرد. ایـن رباعی از اوست:

۱٦٨ــ مراد کتاب «جهانگشای نادری» تألیف میرزا مهدی‌خان استرآبادی ، بـه کوشش انوار (تهران ۱۳٤۱) است لازم به توضیح است‌که در حاشیه این صفحه ازنسخه «فوایدالصفویه»که با خط نستعلیق خوش و ظاهراً ازکاتب، دیگـری است مطلبی در مورد نامه‌ای از «خواندکار روم به نادر» آمده است که به سختی خوانده می‌شود و در نسخه برلین وجود ندارد.

در خاك نجف ندیم آسوده بخواب
اندیشه مکن زیر شش روز حساب
جائی کـه بدان بسر که گردد ناب
بی‌شك که شود گنه مبدل به ثواب

نادر در نجف بدیدن سید هاشم رفته تسبیح مروارید گران‌بها بـه نذر گذرانید، سید هاشم فرمود به صاحبش رد کن . قبول نکرد. عمارت گنبد طلا نجف از بنای نادر سلطان افشار است.مدت سلطنتش دوازده سال و عمرش شصت سال و چند ماه . پیش از قتل نـادر سلطان افشار، سه‌وقایع بدایع عظیمه سماوی در ممالك ایران رخ نمود. اول بمضمون این شعر که گویا (۲۲۶چ) ورد زبان خلق آن ایام بود:

در لحاف فلك افتاده شکاف　　　پنبه می‌بارد از این کهنه لحاف

چنان برف عظیم بارید، که تا چهل روزهمسایگان از احوال یکدیگر خبر نداشتند، و بسیار عمارات وابنیه عالیه از پا درافتاد. ثانیاً کسوف رخ داد که روز روشن تارگردید، و جمیع سیارگـان در نظرها عیان ونمایان شدند. ثالث سنگ بسیار بزرگی از آسمان به آواز مهیب در بلوچستان برزمین افتاد. در سنه یکهزار و دوصد و دو که راقم حروف به خراسان رسیده، بزیارت امام ثامن ضامن فیض‌یاب گردیده و در آن سال کسوف رخ نمود که جمیع کواکب چون شب تار نمود ، وستارگان ذوذنب ، بعضی اوقات بنظر راقم حروف رسیده ، در هر سمت که دیده فتنه و خونریزش عظیمه در آن ممالك رخ‌داده [است]. همچنین در سنه یکهزار و دوصد و دو، هشتم محرم در هرات آتشی شباهت مار بسیار بزرگ، طویل و عریض سرو دم بهم رسیده از آسمان چرخ‌زنان در نظرها عیان گشتند. (۲۲۷ر) چون‌بقرب پنج ذرع قریب‌به‌زمین رسید، حرارت آن برمردمان معلوم گردید، ناپدید گشت. چون نیمه از شب گذشته بود و مردمان در مراسم تعزیه داری اشتغال داشتند و بیدار، متفق‌اللفظ بیان نمودند. گویند علی قلی‌خان بانی مبانی قتل نادر سلطان بود. بعداز نادر، قلی‌خان ظهیرالدوله و «محمدابراهیم خان» برادر-زاده نادر سلطان که درآن اوان‌درسیستان‌بود، طهماسب‌خان نام جلایر که

سپه‌سالار نادر محسوب بود، در اواخر عهد عم، یاغی شده او را کشته بود. بعد از قتل نادر اهل قلات و قریب به سی نفر از اولاد و اقارب نادر را به قتل رسانید. از آن جمله پسران نادر سلطان رضا قلی میرزا که نابینا کرده بود و نصرالله میرزا و امامقلی میرزاست، و شاهرخ شاه را بجهت تدابیر ملکی پنهان کرده، خبرقتل او را شهرت داده بود. بعد از نه‌ماه «ابراهیم خان» برادر علی‌قلی‌خان که هر دو پسران ابراهیم خان بودند، وابراهیم خان ازطرف برادرش در عراق وآذربایجان سردار بود، با برادر (۲۲۸چ) خویش یاغی شده، لشکر کشیده، شکست بر علیقلی خان داده، برادر را دستگیر کرده مکحول ساخت. بعد اندك مدتی خود با برادر مکحول به‌حکم شاهرخ شاه مقتول گردید. سام میرزا و صفی میرزا که نامبردگان خود را از فرزندان خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین می‌خواندند و بحکم نادر سلطان در یکی از قلاع آذربایجان محبوس بودند، در ایام دولت علی‌قلی‌خان، سام میرزا ازشهر تبریز فرح‌انگیز خروج کرده، بیست هزارکس برسر او مجتمع گشتند. بالاخره مجادله مقابله با سپاه کینه خواه قلیخان کرده، در آن معرکه شربت شهادت چشید. ایام دولت علیقلی‌خان نه ماه است و این واقعات در اوایل سنه یکهزار و یکصد و شصت ویك بوقوع رسید. «شاهرخ شاه» اموی صفوی بن‌رضاقلی‌میرزای بن‌نادر سلطان است، که از بطن صبیه شاه سلطان حسین تولدیافته. خوانین عرب میرعلم‌خان و غیره بعد از چندی اتفاق کرده، سید محمد اموی صفوی که از اولاد احفاد میرزا داود متولی روضه (۲۲۹ر) رضویه‌بود، بسلطنت برداشته، شاهرخ را مکحول ساخته معزول کرد. بعد از چهل یوم یوسف علی‌خان جلایر، بی‌خبر برسر خوانین اعراب ریخته، شاهرخ شاه را برتخت سلطنت نشانیده، محمد را که مخاطب به شاه سلیمان ثانی بود، نابینا ساختند. و این وقایع در سنه یك هزار و یکصد و شصت وسه اتفاق افتاد. چنانچه این واقعات‌در حالات سلطان حسین ثانی گذشت، شاهرخ در اواخر فقط شهرمشهد مقدس [را] در تصرف خود داشت و فریدون خان گرجی را نایب خود کرده، به کامرانی می‌گذرانید که [تا] نصرالله میرزا و نادر میرزا به سن رشد رسید. مآل احوال فریدون

خان از دست پسران شاهرخ به قتل انجامید، و نوبت حکومت مشهد مقدس به نصرالله میرزا رسید. بپاس خاطر شاهرخ‌شاه سرداران‌خراسانیه متعرض مشهد مقدس نگردیدند، و بعد در ملك خراسان طوایف‌الملوك شد. کرارا احمد ابدالی برسرشاهرخ وفرزندان او آمده، بعضی اوقات غالب آمده بود. یك دفعه میرزا با یك صد سوار جرار، دمار از روزگار غدارلشکر احمد ابدالی برآوردند. (۲۳۰چ) روزی بی خبر برسرچادر احمد ابدالی رسیده، به آواز بلند گفت‌که‌ای نمك بحرام حق‌تربیت‌جدم نادر را فراموش‌کردی، و من‌یکه بجنگ تو آمده‌ام. در آنوقت هنگام هجوم عام سرداران افاغنه‌بدنام بود. پنجاه هزار سوار نیزه گذار در دربار احمد حاضر بودند. به حکم احمد بگرفتن او ماموز شدند. او از میانه بدر رفت و احدی به‌گردش‌نرسید. احمد سلطان درانی‌رخ‌به‌پسرش تیموز نمود و گفت،اگر خدا پسری لطف فرماید، باید که چون نصرالله میرزا باشد. آخرالامرنصرالله میرزا نظر به بدرفتاری از حکومت مشهد خارج شده و دودفعه نزد کریم خان زند رسیده، باز به حکومت مشهد نشسته، بسبب وفور کیف تریاك آن ناپاك از شجاعت بی‌بهره شد. در اوایل، او را سرداران خراسان ولی‌نعمت می‌خواندند. پسران‌شاهرخ شاه، «نصرالله میرزا و نادرمیرزا»، این دو اشقیا هریك به‌نوبت، حکومت مشهد مقدس، تادر سنه یك هزار و دوصد و ده‌می‌نمودند. نصرالله‌میرزا در سنه الف ماتین پشت به بهشت کرد. این دو مردود، عرایض حیل به‌سرکارفیض آثارامام ثامن‌علیه‌التحیه والثنا (۲۳۱ر) نوشته جمیع‌جواهر آلات و طلا آلات، حتی ضریح‌طلاکه شاه طهماسب ماضی علیه‌الرحمه و الغفران باتمام رسانیده‌بود خشت‌های طلاوسرطوق طلاو در دروازه پائین پاکه مکلل به جواهر و به یك لکهه و شصت‌هزار روپیه باتمام وانجام رسیده بود، [و] آن قالی زرین باف را به آتش سوختند. گویند ده‌هزار روپیه وصول شده بود و همچنین قنادیل مرصع ودیگر قنادیل طلاونقره را به دارالضرب سکه زده به اخراجات شرب‌الیهود خود آن مردود درآورند. می‌توان نوشت‌که زیاده از پنجاه لکهه روپیه از مال وقف‌امام علیه‌الصلوه و السلام را که پادشاهان عالی مقام کرده بودند آن دو‌ناتمام

دارین،بخرج خود در آورده‌باشند ووقفیات املاك و حاصل آن‌جداست. میرزا ابوطالب اصفهانی طبیب که دعوی سیادت نیز داشت و از طرف میرزاخان شاهزاده اموی صفوی ، نایب متولی روضه رضویه بود، با نصرالله میرزا و نادر میرزا درین غارتگری اموال امام شریك وهمراز وهم آواز و سخن بی‌حسابی‌شان این بودکه این مال حق الله است، اگر حق‌الناس باشد ضرر دنیا و عقبی (۲۳۲ چ) دارد. ازین گذشته مال سوداگران و رعایا از هرکس گمان زری داشتند، در کمال خفت ازو گرفتند و هر یك از سرداران خراسان‌که اعانت و امداد این دومردود مذکور نمودند، و درخدمت وجانفشانی با سپاه وملك ومال به قدم‌بندگی پیش آمدند، چون علی مردانخان عرب خراسانی (اعانت وامداد)[۱۶۹] نسبت‌به نادر میرزاو همنشین نجف‌خان قرائی نسبت به نصرالله میرزا خدمت هاکردند، آخرالامر هردواخ نابکار چنان آشی در تلافی حسن خدمت آن دوسردار درکاسه‌شان‌کردندکه وقایع بدایع شاه در ممالك ایران ضرب‌المثل است. و این مختصر گنجایش آن حالات ندارد. الحق در بدسلوکی نظربه مضمون صدق مشحون الولد سرلابیه چون جدخود رضاقلی میرزا شقاوت نشان اند. در سنه یکهزار و دوصدوده‌محمدخان بن حسن‌خان قاجار برمشهد مقدس مستولی شد. نادر میرزا خودرابه زمان سلطان ابدالی رسانیده و شاهرخ با اهل و عیال و اطفال اسیرو دستگیر محمدخان گشت. همواره از راه لآمت طبیعت شاهرخ شاه اظهار فقر وفاقه می‌نمود و در ضرب شکنجهٔ (۲۳۳ر) محمدخان‌یك‌دالان مملو از صندوقهای جواهر زبده الوان که به مهر محمد شاه بابری و نادر سر بمهر نهاده ،بتصرف محمدخان قاجار رسید و شاهرخ شاه در زیر شکنجه ، مرغ روحش با بلبلان جهان هم‌آواز گردید. محمد خان‌قاجار با اینکه به لآمت شعار بود، پیوسته می گفت که شاهرخ‌چرا این‌دولت رابه فرزندان خود نداد، که باین وسیله وقوت ، البته سلطنت و مملکت‌بدست می‌افتاد. پیوسته سرداران ایران می گفتندکه جواهر سوارهٔ نادر سلطان

۱۶۹ــ عبارت داخل پرانتز از نسخهٔ برلین است.

بنظر آمده ، و جواهر پیاده از نظر پنهان است، آخرالامر اثر صدق سخنان سرداران مذکور باین طریق مندرجه ظاهر شد. الحال فرزندان شاهرخ شاه نظر به بداطواری و بدکرداری که جبلی ذات شقاوت نشان ایشان است، احدی اعتقاد و اعتماد به گفتار و کردار طبقه نادریه ندارد، و مشهور به طبقه سرکش، وغارتگران مال امام علیه السلام و انگشت نمای خاص وعام اند، همواره رومیان طعنه بر ایرانیان می زنند که ده امام درملك ما آسوده اند و هر ساله به مرمت بقعجات آن امامان می افزاید و یك امام که در ملك شماست ، زینت کارخانجات (۲۳٤چ) او و وقفیات و املاك او را غارت کردید، و خود را محب و امامیه می خوانید. الحق زیاده ازین طعن و سرزنش چه خواهدبود.

مقاله سیوم : در ذکر طبقه افاغنه ابدالیهٔ درانیه

این قوم هم ازطوایف افغان اند، اماطایفهٔ غلزه، اهلیتشان زیاده از اهلیت ابدالی است، ودر اوایل حال طایفه ابدالی ، رعیتی طایفه غلزه می نمودند، وطایفه غلزه نوکری ورعیتی سلاطین صفویه می کردند، و باج گذار بودند. مکرر برادران بزرگ سدو،[۱۷۰] بدرگاه سلاطین صفویه آمده کاری ازپیش نبردند. آخرالامر سدو که از برادران دیگر کوچك تر بود، نزدشاه عباس ثانی صفوی آمده، منظور نظر فیض اثر آن پادشاه مرحمت گستر گردید، و در زمرهٔ ملازمان و به منصب مرکب باشی سرافراز گشت، و ایلیت خود را از ذلت و رعیتی قوم غلزه درعذاب الیم بودند، رهائی داد. بحسب الامر پادشاه ایلیت خود را از سرحدقندهار وکابل کوچانیده، به سرحدات هرات مسکن داد. چون به وساطت سدو، ایلیت ابدالی پادشاه شناس ودر زمرهٔ ملازمان شاهی (۲۳۵ر) منسلك شدند ، و از ذلت به عزت رسیدند، فیمابین خویش عهدو پیمان کردندکه تا یوم القیام سردار کلانتر ورئیس از نسل سدو باشد و نسلا بعد نسل متابعت اولاد واحفاد سدو نمایند. رفته رفته سدو خدمات نمایان به شاه عباس ثانی کرده، بخطاب سلطانی سرافرازشد.

۱۷۰ــ خاندان بزرگ سدو. به چندین قبیله وطایفه تقسیم میشوندکه معمولا نسبت آن باخاندان سدو. بصورت پسوند «زائی» مانند سدوزائی مشخص می شود.

چون قواعد پادشاهان علیه صفویه این بود که مریدان وفدویان وغلامان خاص خود را به خطاب سلطانی نیز ممتاز می‌فرمودند. خلاصهٔ کلام در هنگامی که شاه سلطان حسین، مهم میرویس در پیش داشت طایفه‌ابدالیه که‌معاند قدم طبقه‌غلزه بودند فراهم شده، به‌اتفاق لشکر قزلباشیه‌تلاش‌ها و سعی ها کردند، کاری از پیش نبردند. آخرالامر ابدالیان نیز بسای اطاعت از جاده ارادت بیرون نهاده یاغی، و هرات رامتصرف شدند.از آن جمله عبدالله‌خان بن‌حیات‌خان سلطان سدو و ذوالفقارخان والله یارخان از جمله تمرد کنندگان‌اند. طهماسب قلی خان موسوم به نادر سلطان، حسب‌الحکم شاه طهماسب صفوی بعد از جدال و قتال هرات از تصرف ابدالیان (۲۳۶چ) بیرون آوردند. جمیع ایلیت ابدالیان رامسخر ساختند وسرداران ابدالی چون غنی خان وغیره،عن صمیم قلب خدمات نادری می‌نمودند، احمدخان برادر ذوالفقارخان‌که یساول صحبت‌او بود، نادر سلطان بسبب تقصیری ،گوشهای او را بریده بود و بعدازکشته‌شدن نادر احمدخان جمعیتی فراهم کرده به قندهار رسید. ازآن طرف تقی‌خان شیرازی‌که نادر او را از آلت رجولیت بی‌بهره‌کرده بود ، با چند کرورروپیه که از نزد محمد شاه بابری برای نادر می‌آورد، احمدخان‌و تقی به اتفاق و صلاح یکدیگر برای‌فراهم آوردن لشکر و حشر شده،نام سلطنت براحمد خان سدوزایی گذاردند. چون مولدش قندهار بود، چنانچه عبارت «خرقندهار» از تاریخ جلوس او خبر می‌دهد ، قلعه قندهار راکه نادر سلطان ویران‌کرده قریب به یك فرسنگی آن، شهری موسوم به نادر آباد بنانهاده بود. احمد سلطان به صلاح تقی خان شیرازی نادرآباد را خراب‌کرده و قریب یك فرسنگی نادر آباد شهری موسوم‌به احمد شاهی بنا کرد. الحال آباد است و قندهار (۲۳۷ر) قدیم ونادرآباد، از بنی نوع‌انسان خالی است. بالجمله احمد سلطان‌مکرر به‌یورش خراسان و هندوستان آمده غارت و غنیمت بی‌نهایت برد، و یك دفعه سپاهش از علی مردانخان عرب خراسانی شکست یافته بود، وممالك محروسه او از مملکت خراسان و قندهار و هرات و توابع آن‌وبه‌باقی شهرهای خراسان دست تسلط نیافت. سبب این بود که سردارانش‌بارعایا و سرداران‌قزلباشیه

به بدرفتاری و بد سلوکی پیش آمدنـد . اعتماد و اعتقاد به گفتار و کردارشان نبود. باین جهت‌ها، ترقی ونامی‌که بایستی ، بلند نکـرد و سرداران اعراب خراسان، علی مرادخان برنکوئی از صدمه سپاه‌افغان درانی ابدالی، جهانخان و نصیرخان بلوچ براهوئی، در قریه کردوئی کشته شد[ند] ومیرعلم خان‌خزیمه دردولت درانیه‌ازپادرافتاد، ودرویش علیخان هزاره دائی زنگی در حبس از زجرجان داد و از ملك‌هندوستان صوبهٔ کابل و کشمیر وملتان در حیطه تصرف داشت و او را حروب[۱۷۱] عظیمه [ناخـوانا] پنجاب رخ داده بود، و در اکثر معارك (۲۳۸ چ) نصرت یافت ودر اوایل حال با صفدرجنگ ایرانی مقابله کرده، شکست یافت. با اینکه قمرالدین خان وزیر، در جنگ به ضرب گلوله توپ کشته شده بود و لشکرهند را تاب مقاومت نبود، صفدر جنگ باجوانان‌ایرانی داد. جلادت وشجاعت داد، واز ثقات‌مسموع شده‌که احمد پیش ازجنگ، تقی‌خان شیرازی را نزدصفدر جنگ به رسولی فرستاده، پیغام داده‌بود که‌ما و شما هردو ایرانی ، مقابله بایکدیگر خوب نیست. من‌تراوزیرخود می‌کنم صفدرجنگ در جوا ب‌گفت ، تراکه پادشاه خوانده و از نسل کدام پادشاهی که مرا وزیر خود خواهی کرد. توادنی رعایای ایرانی، بیا من ترا نزد پادشاه بابری برده، عفو تقصیرات تو نمایم. پادشاهان جهان، صفویه‌اند یاتیموریه، غیراز دوسلسله، دیگر پادشاه نیست وحماقت مقربانش در مرتبه بود که این فرد غلط سجع سکه زر او بود.

فـرد:

حکم شد از قادربی چون به احمد پادشاه

سکه زن‌برسیم وزر، از اوج ماهی تابه‌ماه

به خاطر راقم چنین می‌رسد، که اگر ازپشت ماهی تا به‌ماه می‌گفتند، بهتر ازین فرد غلط‌بود،چون درملازمی نادرسلطان (۲۳۹ر) به‌هندوستان رسیده بود. به این سبب از راه رسم دیار هندوستان واوضاع هندیـان استحضار بهم رسانیده بود، مکرر بر زاغ صفتان هند غالب آمد، وایلیت ابدالی را خطاب درانی داده و ایلیت غلزه را بردرانی، والحال ابدالیان

۱۷۱ــ حرب ، جنگها.

از ابدالی گفتن عاردارند. این اول کسی است که از طبقه سدوزایی نام سلطنت را برخود گذارد. اما نفس الامرفی حد ذاته کمال مروت داشت و اسرایی که از نیشاپور و توابع آورده بود، هر یك از اناث و ذکور که اقارب صفدر جنگ بودند، روانه هندوستان نمود. اگر چه در سلوك درانیان هزار درجه ترجیح بردرانیان دارند، باوجود این دربی‌مروتی وبی‌عدالتی و غارتگری و بی‌ناموسی و بی‌رحمی و سفاکی و بی‌باکی انگشت نمای موافق ومخالف‌اند. قاطبه افاغنه همین صورت دارند واحمد سلطان اواخر عمر ناسوری دربینی بهمرسانیده ، مثل نسوان برقع ومقنع برسروصورت می‌انداخت . در عهد دولت او تورانیان مکرر به تاخت و تاراج ممالك خراسان آمده و غارتگری (۲۴۰چ) افاغنه ملاعنه[۱۷۲] علاوه براو شده و هزارجات و اویماقات به قوت ابدالیه‌دست بی شرمی‌بررعایاو ضعفا دراز کرده، صفحه خراسان زیاده از دیگر ممالك ایران ویران و پایمال حوادث گشت، وسرداران خراسان نیز بایکدیگر به‌مجادله ومقاتله پرداختند . زیاده از دشمنان در چرائی یکدیگر کوشیدند. فتورو شورشی که درعهد دولت ابدالیان بر خراسان رخ نمود، ممکن نیست که درعصر ماضی رخ نموده باشد. احمد سلطان ابدالی درانی، اسبی خراسانی کردی موسوم به غریب که‌از نصرالله‌میرزا ابن شاهرخ‌شاه بن‌رضا قلی‌میرزا بن‌نادر سلطان، به سماجت گرفته بود، بمیان غلام شاه عباسی سندی، بیك لکهه روپیه فروخت. هم [چنین] در آن [ایام] حسن خان‌بن فتحعلی خان قاجار، اسبی از یموت به قیمت سی‌هزار روپیه خرید. آخرالامر احمد سلطان درانی به ناخوشی در سنه یك هزار و یکصد وهشتاد وسه وداع این عالم کرد. وزیرش شاه ولیخان وسردار معتبرش جهان خان بود.

«تیمور سلطان» خلف بزرگ احمد سلطان است . بعد از پدر بر سریر ایالت درانیه نشست، (۲۴۱ر) واز هرات روانهٔ احمد شاهی شد. دربین راه شاه‌ولیخان که وزیر پدرش بود، و از طرف برادرش به استقبال او شتافته بود، او را با چند فرزندان و اقارب اوکشته و به قندهار رسیده برادر خود سلیمان نام که داعیه سلطنت کرده بود، دستگیر کرده ازآنجا

---

۱۷۲ ــ لعن ، لعن کردن.

به‌کابل رسید. بعد از چندی عبدالخالق نام سدوزائی داعیه‌استقلال کرده، در قندهار لوای جلال برافراشت. تیمور سلطان از کابل حرکت کرده، فیمابین راه کابل وقندهار مقابله‌ومحاربه فئمین‌اتفاق افتاد، تیمورسلطان غالب گشته، عبدالخالق را دستگیر کردو مکحول ساخت. موزونان زمان تاریخ حکومت تیمور را افغان ابدالی «بد» یافته‌اند. بعد ازین وقایع بدایع، داد عیاشی دادوتدابیر حسنه پرداخته، بجایی عزم‌ورزم نکرد. و در عهددولتش خرابی برخــرابی خراسان افزود، و تمام عیال رعایای ممالك خراسان اسیر ودستگیر ترکمانان واوزبکان توران وچهاراویماق متعصب خراسان و افغانان گردیدند. مرادبی نامی، وزیر توران که خود را امیر معصوم می‌خواند، (۲٤۲چ)در سنه الف ماتین به خراسان رسید، پرام علیخان مروی که نسلا بعد بالنسل از غلام‌زادگان سلسله علیه‌صفویه بود، و مرپسندیده و شجاع وسردار بزرگ نامدار خراسان بود ومرادبی در حیله [در] برجو، کار او را ساخت‌و مدت سه سال‌چپاول بردومرو انداخته وبند قلعه رود بزرگ مرو را به خدعه‌گرفت. چون مدار معاش خلق مرو به آب بند روداست،و آن بندی است‌که سلاطین جنت مکین علیه صفویه چون سد اسکندر تعبیه‌کرده بسته‌اند، دشمنی‌که بند راتصرف کند، بعینه مرو را تصرف‌کرده است. آخرالامر فیمابین پسران پرام علی خان مخالفت افتاده،مهدی بیگ‌که برای‌کمك نزدتیمور سلطان‌سدوزائی رفته بود، کمك خاطر خواه به مرونبرده بود و افاغنه نیز چندان امداد نکردند. محمد حسین‌بیك ومحمدکریم‌بیك هر دوبرادر برسر امارت‌مرو بایکدیگر منازعه کردند. درکشت وزرع، بسبب خرابی‌بند، اتفاق بیفتاد. مرادبی‌برمرو مستولی گشت. تاریخ آن واقعه را «غبار» خبر می‌دهد. رفته رفته تیمور سلطان درانی برسر او رفته‌کاری از پیش نبرد. در سنه یك هزار و دوصدو چهار (۲٤۳ر) با او گرگ آشتی‌کرده، مراجعت‌به کابل نمود. دربن‌سال میرمحمدخان زنگوئی به دست سپاه اللهیارخان‌بن علی‌خان قلیچی سبزواری‌کشته گردید. سردار جری ولئیم الطبع‌بــود، برادرش میرحسن‌خان در طبس جانشین او شد وازکشته شدن میرمحمد خان نهایت خوشنودی محمدخان قاجار و نادر میرزای افشار و تیمور

سلطان ابدالی گردید. درسنه یك هزارو دوصد، عبدالعلی‌خان میش‌مست، در مراجعت از مکه در منزل بر که بجوار رحمت پروردگار پیوست. پسرش حاجی ابراهیم خان به ترشیز رسید، ومرادبی، وزیر توران یك مجلد کلام‌الله و یك جلد تاریخ انساب سلطنت مغول تورانیه و یك‌حلقه کمان‌به طریق تحایف نزد تیمور سلطان فرستاده بود. تیمور سلطان از مقربان خود پرسیدکه سبب فرستادن این نوع اشیاء چیست. هر یك از افاغنه نادان سخنی در میان آورد. تیمورسلطان نپذیرفت. آخرالامرشیخ عبدالطیف خان حاجی عرض کرد. که غرض از فرستادن کلام‌الله‌این است که‌یعنی آنچه سلوك بارعایا و برایا (۲۴۴چ) می‌کنم، از روی احکام کلام‌الله است‌و معنی تاریخ مغول‌کنایه ازین است،که سلطنت از قدیم از طبقه مغول است، نه‌از افغان وکنایه از فرستادن‌کمان، کنایه از قوت وزور است. تیمورسلطان‌این سخنان‌راپذیرا نمود. ملخص با اینکه تیمور سلطان لکهه سوار و پیاده و توپخانه وزنبورك خانه و جزایر خانه[۱۷۳] و همه اسباب جنگی مهیا داشت، مرادبی با پنجهزار سوار تورانی‌بمقابله پرداخت و غالب آمد. اگر چه در تزویر مرادبی، دفترها نگارش یابد کم‌است، اما دوسه سطری برای مطالعه‌کنندگان می‌نگارد. از آن‌جمله اینست‌که در اسفار براسب خود سوار و جمیع مایحتاج برپشت اسب‌خود داشت، نه چادری ، نه تجیری.[۱۷۴] چون یکه سپاهیان ، خود برای دانه اسب خود دریوزه‌گری کرد همچنین غذای خویش را هم به گدائی می‌گذرانید واسب خود را به دست خود تیمار می‌کرد، و درحضرآرد خود خمیر می‌نمود، زنش نان برتنور می‌زد، واگر زنش خمیر می‌کرد، خود می‌پخت ومی‌گفت عدالت همین است. امامقلی میرزا (۲۴۵ر) و حیدر میرزابن شاهرخ شاه افشارکه از صدمه سپاه قاجار و از سلوك برادر اکبر نادر میرزای بدرفتار، نزد مرادبی، به توران در شهر بخارا رفته بودند، آنچه بایستی اعزاز مهمان نوازی نیافتند. آخرالامررخصت

۱۷۳ ــ زنبورك‌خانه، انبار زنبورك بود، زنبورك نوعی توپ‌سبك‌است که برپشت‌شتر بسته می‌شد. در هنگام استفاده و شلیك می‌بایست شتر رابر روی زمین بنشانند.جزایرخانه نیز محل‌تفنگهای جزایری بود که از تفنگهای معمولی بسیار بلندتروسنگینتر بود.

۱۷۴ ــ حصیر نیی‌که دورمحوطه نصب می‌کنند.

شده چون به چهار جورسیدند، مرادبی، اوزبکان را از متعاقب‌فرستادن آن دوبی‌گناه باپنجاه نفر ایرانی بی‌خبر برآنها ریخته، به قتل‌رسانیدند. بمضمون ایـن مصرع.

مصرع : این سیه‌کاسه در آخر بکشد مهمان‌را

هرگاه از فضلای اهل سنت و جماعت، بدست‌تورانیان افتد ودعوی مسلمیت نماید، وجمیع عقاید ومسایل حنیفه را بیان‌کند، باز اوزبکان او را می‌فروشند.

مصرع : آشنا را حال این است وای بر بیگانـه

با اینکه خود را حنفی مذهب می‌دانند،در جواب می‌گویند که‌شما زیاده ازکلام‌الله نیستید. آن را به بیع‌و شری در می‌آورند. از قدیم‌الی الان‌طایفه‌یی که در ظلم وخونریزی زیاده از جمیع‌ظلمه جهان مقدم‌اند، خلق تورانند. جمیع کتب تواریخ شاهد احـوال راقم حروف است و اخراجات خانگی مرادبی، از خمس اسرای مسلمانان که از ممر حلال می‌شمارد، (۲٤٦پ) بمصرف می‌رساند. در ممالك توران انسان را چون گاوان و گوسفندان می‌فروشند. و مرادبی، خود را در عدالت ثانی‌خلفا می‌شمارد وخان چنگیزی نژاد رادر حبس دارد. روزهای جمعه به‌مسجد می‌آورد و بعد از فراغت ازنماز باز به محبسش می‌رساند. همچنین‌درسنه الف مأتین در عربستان شیخی پیدا شد، موسوم به عبدالوهاب. او نیز در تزویر ثانی مرادبی تورانی، و خود را پیغمبر می‌داند.به تواتررسیده که امتش تابحال به سی هزار خلق رسیده‌اند و بـراکثر مشایخ اعراب غالب آمده [است]. همچنین یك‌دفعه‌درمقابله‌برشریف‌مکه نیزغالب‌آمد. از اقوال مرادبی تورانی و عبدالوهاب عربستانی کتابها تألیف شود،به اختتام نمی‌رسد. این مختصر گنجایش آن ندارد ودر اوایل دولت تیمور دو وقایع بدایع در خراسان روی نمود. اولا درمرو، [در] زراعتهای گندم موشهای بزرگ پیدا شدندکه جمیع خوشه های گندم را بریـده برزمین[می]انداختند، بااینکه پخته‌نشده‌بودند. بیرام‌علی‌خان حکم‌نمود که آنچه گربه ها در شهر باشند، در مزرعه ها برده، برای دفع‌موشان سربدهند. چون برزیگران گربه ها را [۲٤٧ر] بردند. فیمابین گربه‌هاو

موشها جنگ و منازعه اتفاق افتاده، موش‌ها بر گربه‌ها غالب آمدند و گربه‌ها هزیمت اختیار نموده، راه شهر گرفتند. در آن سال بحکم باری جل‌شأنه در مرو قحط پدید آمد. و هم در آن آوان بیرام علی خان مروی ارادت زیارت مشهد مقدس کرده، روانه شده، شرفیاب گردید. فیمابین مرو ومشهد قلعه‌ای است موسوم به چهچه. چون آن، سرحد را قطاع‌الطریقان خلق توران است، خلق آن قریه‌که عبارت از پانصد خانوار باشند، همگی باتفاق بیرام علی‌خان به شرف زیارت مشرف شده بودند. از اتفاق زمان پنج‌هزار سوار، اوزبکان راهزنان‌وقت‌یافته،به‌آن قریه رسیده، حوضی‌که بردروازه قلعه وصل است تصرف نموده، یورش به قلعه بردند. قریب پنجاه مرد ضعیف‌که قوت برحرکت نداشتند درقلعه بودند. زنان چابك دستی‌کرده کلاههای مردانه برسر گذارده و اسلحه حرب بسته، قریب پانصد زنان ودختران متفق شده تا مدت پنج روز قلعداری [می‌کردند].چون آب دردست اوزبکان [بود]،تشنگی برنسوان زور آورده، دروازهٔ قلعه‌را گشوده به هیئت اجتماعی، یورش برسنگر اوزبکان بردند. اوزبکان نیز پای جرأت پیش نهاده [۲٤۸چ] فیمابین جنگ عظیم در پیوست. آخرالامر اوزبکان تاب نیاورده راه فراراختیار کردند. الحق آن زنان، زیاده از مردان داد جوانمردی دادند.همچنین در عراق دختر حاجی طوغان فراهانی شمشیر ایرانی‌برکمربسته،باکریم زند جنگهای نمایان‌کرده، آخرالامر در دست رومیه‌کشته گردید. چون این واردات و حالات از عجایب حکایات وغرایب‌روایات بود، بعرض ارباب بصیرت رسانید. در ایام دولت خود ،تیمور سلطان سرداران نامی خود، چون مددخان و اسلام خان را برای تسخیر ملك خراسان با لشکر گران مکرر فرستاده بود، [که] همگی بی‌نیل مقصود مراجعت‌کردند. مکرر از دست عبدالعلی خان میش مست ترشیزی ومیر محمدخان عرب زنگوئی طبسی و ممش‌خان میش مست کرد [بدون نتیجه مراجعت کردند، زیرا]که این سرداران هریك زیاده از یك هزارسوار و پیاده نداشتند و ابدالیان زیاده از سی هزار، ومالك توپخانه و زنبورك خانه وجزایرخانه بودند. همواره از دست اعراب خراسان خفت وذلت‌کشیده

منهزم شدند و [همچنین]قلعجات چون رزق آباد و فجه وچناران که (۲۴۹ر) هریك زیاده ازیك صدوپنجاه پیاده تفنگچی نداشتند.سرداران مذکوره درانیه افاغنه باسی‌چهل هزار سوارجرار و پیاده و خونخوار، ماهها محاصره کردند، و از ضرب توپها دیوارهای قلعه‌را منهدم‌ساختند. [گاه‌نیز] مکرریورش برده، کاری ازپیش‌نبردند وبه‌کمال خفت‌مراجعت به‌کابل نمودند، و احدی‌از خراسانیه متابعت‌ننمودند.خلاصه‌این‌است که‌در سنه یك‌هزار ویکصدونود وپنج نادر میرزا بن‌شاهرخ شاه اموی صفوی میر محمد خان زنگوئی را بکمك طلبیده، بر سرمحمد علی خان کرد مشهور به ممش‌خان رفته ، میر محمد خان و ممش خان بایکدیگر سازش کردند. چون نادر میرزا وارد مشهد مقدس گردید، میرمحمد خان نظر به کینه قدیمه، بی خبر ارك مشهد مقدس‌را تصرف کرده، وممش‌خان نیز به کمك میرمحمدخان رسیده، نادر میرزادر ارك کهنه محصور گشت. آخرالامر عبدالعلی خان از ترشیز مشهدرسیده، نادر میرزارا ازمحاصره نجات داده، باخود به ترشیز برد ومیرمحمدخان شهرمشهد مقدس را به ممش‌خان سپرده، خود روانه طبس گردید. تیمور سلطان، اسلام خان را به‌ترشیز فرستاده، چون از سپاه (۲۵۰چ) بیکران کاری از پیش‌نرفت، بمصالحه نادر میرزا را بدست آورده به هرات رسانید، نصرالله میرزاکه از شیراز، از خوف علیمردان خان گریخته خود را به طرق بیك مشهد رسانیده‌که آن قلعه را متصرف شده‌بود، بی‌خبر به‌مشهد شبیخون‌آورده‌و شهررا متصرف شد. مددخان سردار درانیه، برای‌نشانیدن نادر میرزا بر مسند حکومت‌مشهد مقدس‌بالشکر فراوان وگران رسیدو [لی]کاری نساخت. آخرالامر به‌تحریك تیمور سلطان‌درانی،اسحاق‌خان‌قرایکوهی‌و کاظم‌خان جامی ودیگر سرداران خراسانیه، نادر میرزا را در سنه یك هزار و یکصد ونودونه برایالت مشهد نشانیدند.[دیگر]منازعه سرداران خراسان با یکدیگر چون مصطفی قلیخان میش مست با اسحاق‌خان و کشته شدن الله‌ویردی‌خان، از دست برادرش سام خان ومنازعه‌امیر گونه خان، با ممش‌خان و مجادله‌کاظم خان تکلی جامی با اسحاق‌خان کوهی وکشته شدن آقای‌خان، ملعون هزاره دائی ریگی از دست قدم‌یاربیك

[بود].آقای خان مذکور اقل درجه بیست هزار نفر از رعایای خراسان را بدست اوزبکیه تورانیه فروخته بود وهمچنین مرادبی بخاری ،وزیر توران برسرمشهد(۲۵۱ر) مقدس و بی نیل مراجعت کردن و دهقان بسیاربه اسیری بـردن است.

همچنین درسنه یك هزار و یکصدو نودوچهار، احمدخان خروشه عشق‌آبادی به تحریك عباسقلی میرزابیات نیشابوری و سید علی‌خان‌قلعه بالائی با عبدالعلی خان و میرمحمدخان،قتال وجدال کرده، کشته گردیدو ارادات ماضی ابوالحسن خان و خلیل‌خان در ترشیز و طلبیدن سادات علی مردان را به طبس کیلك، به کمك و تصرف نمودن علی‌مردانخان زنکوئی طبس وجنابدرا، وکشته شدن محمدرضاخان خلف عبدالعلی ـ خان از دست سپاه درانیه.ازین مقوله اگر حالات خراسان را مفصل بر صفحه‌بیان نگارد، باعث‌طول کلام ونفعی متصور نیست. کمیت خـوش خرام خامه وقایع نگار در میدان اختصاربه این‌مقام، صدق‌انجام‌خرامیده وزیاده ازین متصدع ارباب‌کمال حال و استقبال نگردید. ملخص کلام، تیمور سلطان در سفر ملتان کرده بود، سرداران نامدار مدارالمهام او اشقیاء چند بودند، و صلاح و صوابدید با قاضی فیض‌الله و سپهسالار مددخان اسحاق زائی بود و اسلام خان فوفل زائی و شیخ عبدالطیف‌که از اولاد شیخ‌احمد جامی بود، در امور ملکی ومالی نیز دخل می‌کردند (۲۵۲چ) همچنین نور محمد خان بالی و غیره نیز هر یك در امورملکی ومالی دخل می‌نمودند. آخرالامر در سنه یك هزار ودوصد وهفت‌ازین عالم‌رفت، زمان سلطان‌بن تیمور سلطان جانشین اوگشت موزونان سکنه کابل. تاریخ‌حکومت زمان سلطان را بداختر یافته‌اند. در روز اول فوت پدر،به اعانت‌کفایت‌خان هندوستان‌وخلف میرزاهادی‌خان‌لاری ودیگران اعیان قزلباشیه برمسند فرماندهی نشست. در آن روز برادرانش به داعیه سلطنت برخاسته ، به تخصص عباس نام‌که جمیع برادران خواهان‌سلطنت او بودند ، طبقه ایرانیه همگی را اسیر و دستگیر کرده و در بالا حصار کابل که محبس سلاطین درانیه است، بردند. چون همایون پسر بـزرگ تیمور بود، ودرعهدپدر درقندهار احمدشاهی حکمرانی می‌نمود،بالشکر

و حشر وافر، از قندهار حرکت کرده، بر سر زمان سلطان آمد. ازین طرف، زمان سلطان نیز به استقبال مقابله شتافته ازآنجاکه‌عبارت دغا[۱۷۵] سرحرف‌کلام افاغنه ملاعنه است،امیر آخور باشی همایون[۱۷٦] که‌سپهسالار ورئیس جنگ بود، با سپاه‌آراسته‌خود به ملازمت‌زمان سلطان‌رسید.چون این خبر وحشت اثر بر اردو همایون رسید ، (۲۵۳ر) لشکر همایون پراکنده گشت، همایون به سواری قاطر مصری خود را به قلات بنچاری نزد نصیرخان بلوچ براهوئی رسانیده، و از آنجا دستگیر شیر محمدخان گشت دربین راه افاغنهٔ ابدالیه او را استخلاص داده ، و بعد از مراجعت زمان سلطان از قندهار، همایون خود را به قندهار رسانیده، همایـون فراربرقرار اختیار نمود. آخرالامر در توابع ملتان که اراده کشمیر داشت، به دست حکام زمان سلطان اسیر ودستگیر گشت وپسرش در آن معرکه کشته گشته بود. زمان سلطان اطلاع یافته حسن خان خراسانی ایرانی را فرستاده ، همایون را در سنه یکهزار و دوصد ویك ازدیدگان نابیناکرده، بالای حصار کابل حبس نمودند،از دوستی‌که از آن طرف رسیده بود، مسموع نمود [مام‌که] چون همایون دانست‌که حسن خان او رامکحول خواهد کرد، همایون کارد از کمر کشیده‌خود بدست‌خویش دیدگان خود بیرون آورده به حسن‌خان داد. این حکایت از غرایب واردات جهان‌است. در احکام ایام مستقبل، شاه‌نعمت‌الله‌ولی رحمت‌الله فرموده بودند که در این ایام و هنگام ، وقوع خواهد یافت . همایون بکمال خفت و ذلت اسیر ودستگیر گردید. (۲۵٤چ) وصدق کلام معجز نظام آن حضرت به ظهور رسید. از اوست بیت :

حاکم قندهار را چوشتر   در دماغش مهار می‌بینم

واین رباعی در مدح حضرت مرتضی علی‌علیه‌السلام ، از شاه نعمت‌الله است .

---

۱۷۵ ــ نادرست، ناراست.

۱۷٦ ــ امیرآخور باشی از القاب و مناصب مهم عصر صفوی بود،که‌برسمتهایی‌مانند امیر آخورباشی جلو و امیر آخور باشی عقب نظارت داشت. امیرآخور جلو بعلت‌وجودش در صفهای اول نبردها اهمیت بیشتری داشت: برای آگاهی بیشتر پیرامون این شغل‌رجوع کنیدبه: مینورسکی: «سازمان اداری‌حکومت‌صفوی»،تعلیقات بر «تذکرةالملوك»، ص٩٤.

رباعی :

آن شاه که او قیم ناراست وجنان　　در ملك ملك صاحب سیف است وسنان
ملك دوجهان مسخر اوست بلی　　او را به سنان گرفت و او را به سه نان

ملخص برادر دیگرش محمود و فیروز در دارالسلطنت هرات بودند. محمود با لشکر وافر ازهرات روانه گردیده، مسافت بعیدهٔ آن بیابان طی کرده، خود را به کرشك، بیست فرسنگی قندهار رسانید . از قندهار زمان سلطان به مقابله جنگ شتافته ، فیمابین جنگ عظیم در پیوست. اول، شکست بر لشکر زمان سلطان افتاده ، آخرالامر فتح و نصرت از طرف سپاه زمان سلطان رخ نمود. محمود فرار کرده به هرات رسید و در سنه یك هزار و دوصدو یازده زمان سلطان برسر محمود به هرات رفت. افاغنه درانی فوفل زائی وعربهای تیموری خراسانی درارك هرات یاغی شده، محمود که در خارج شهر هرات که در اردوی خود بود، آگـاه گشته، لشکریانش از هم پاشیده ، بی وفائی کرده (۲۵۵ر) با معدودی چند از قزلباشیه به پای ارك رسیده، به نصایح پس آمد. حسین علی بیك شاملو که از خانزادان سلسله علیه صفویه بود، او را اهل قلعه برای مصالحه طلب داشتند. چون حسین علی بیگ مدارالمهام محمود بود، او را حبس نمود، [اما] بیشتر از بیشتر آغاز نمك بحرامی کردند. آخرالامر محمود ناچار شده، راه عراق پیش گرفت ونزد باباعلی خان رفت. زمان سلطان بر پایتخت هرات مستولی گشته، حسین علی بیك شاملو را با میرزاهاشم خان موسوی خلف میرزا هادی خان لاری که هر دو بزرگ ازنیکان بودند، در تلافی نمك بحلالی که بابرادراو محمود کرده بودند، آن دو بی گناه را به قتل رسانید. محمدخان سپاه منصور در بلخ در معرکه رزم بااوزبکیه دستگیر گشت. مرادبی وزیر توران، آن سردار شجاعت شعاررا از هم گذرانیده وارك بلخ را محاصره کرده، خراسانیان دادجلادت وشجاعت دادند. مرادبی بی نیل مقصود روانهٔ بخارا گردید. این وقایع در سنه یکهزاردوصدوهشت به ظهور رسید وتا حالات تحریر این وقایع که سنه یك هزار و دوصد و یازده که اختتام این گلشن همیشه بهار است، (۲۵٦چ) هنوز زمان خان

برملك تصرف‌پذیر فراغت‌حاصل نکرده‌است، ومکرر عریضهٔ‌نیازوجواهر واقمشه ممتاز ملتان وکشمیر، پیشکش نزد باباخان قاجار فرستاده که اعانت وامداد محمودوفیروز نکند. درین مدت‌یك‌دفعه ازروداتك‌عبور نموده، خود رابه لاهور رسانیده ورعایای آن دیار را خراب و بی سامان کرده و عزم رسیدن به دارالخلافه شاه جهان آباد داشت، که شورش وقایع بدایع محمود برادرش در سرحد قندهار رخ نمود، که‌بازازلاهور مراجعت به قندهار نمود و محمود را مستأصل گردانید. چنانچه مذکور شد، راقم حروف ازمیرزا عبدالکریم خان اصفهانی که یکی از منشیان دفترخانه او در سفرلاهور همراه زمان سلطان بود، مسموع نمود که می‌گفت بعد از آن زمان سلطان از لاهور مراجعت کرد. عریضه کتابیه با تکیه به این مضمون صدق مشحون به زمان سلطان رسید، که اسلامیان ما،قوم هنود راکافر می‌شمارندوسلطان عصر اسلام رااولوالامر وجانشین پیغمبر می‌دانند. این فدوی‌که ازسطوت و شوکت سلطانی‌جهانبانی‌هراس (۲۵۷ر) بی‌قیاس برداشته، راه فرار اختیار کرد.اهل‌اسلام‌هنودورعایای بیچاره لاهور را تسلی داده [ومی] گفتند که سلطان [به]وقت می‌رسد، به خدمت ورعیتی او سرگرم باشید. بعد از مراجعت، آن حضرت‌شهر لاهور را خراب وبرباد دید. آیا پیغمبر اسلام چنین‌فرموده و سننش‌چنین است که عیال و اطفال و اسباب ومال و اهل اسلام وهنود را باوجود متابعت غارت نمایند وپسران ودختران رعایابه‌اسیری ببرید.آیاشنیده‌اید که‌کفار عدالت ما را کافر و خود را مسلم می‌خوانند . آیا شنیده‌اید که کفار هنود به عیال و اطفال مسلمین دست‌اندازی نمایند. به این‌مذهب وملت و عدالت ومروت ورعیت پروری‌که دارید، می‌خواهیدکه ماقوم هنود را به مذهب وملت خود بیارید. اگر ملت و سنت اسلام این است که‌شما فرقه افاغنه دارید، درین صورت هزار درجه ملت و سنت هنود ترجیح‌بر ملت اهل سنت وجماعت دارد. تا این مقام کلام راجه مذکور است. الحق سرداران زمان را عدالت و مروت‌روا و بجا وخوش نما‌است و توفیق نیکنامی دو جهان است. (۲۵۸چ) اگر خامهٔ دوزبان خواهدکه شرح سفاکی وبی‌باکی و بی‌مروتی و بی‌عدالتی طبقه درانیه را زینت

نگارش دهد، عهده برآن نخواهد شد. ظلم و تعدی این طبقه افاغنه که بررعایای ملك خویش‌می‌نماید. از آن جمله است‌که احدی از وضع و شریف آن ملك اختیار دختر و پسر و مال و جان خویش ندارند.از هر احدی که دختر رعنائی وپسر زیبائی‌سراغ یافتند ،بزور کشیده آورده‌و یك شهوت خود را از جوش‌فرونشانیده، به پدر ومادر او می‌رسانند، ویا مثل کنیزان وغلامان نگاه می‌دارند. ازسلطانشان حتی سرداران‌ابدالیان همگی همین سلوك بارعایای خود در پیش دارند.

مصرع: آشنا را حال این است وای بربیگانگان

از ثقات مسموع شده‌که درشش‌ماه اول فرمانروائی زمان سلطان،آن نابکار شصت‌دختر رعایاراجبرآو قهراًکشیده‌بی‌عصمت‌نموده، به‌پدرانشان سپرد. آخرالامر علماء سنت وجماعت، جمعیت‌کرده آن‌شقی‌را به مواعظو نصایح ازامورنامشروع بازداشتند. ازین‌مقوله اگردفترها ازاخلاق ذمیمه این طبقه فسقه‌فجره کفره زینت نگارش‌یابد، کم‌است. نظر به‌وفورایلیت‌و قومیت (۲۵۹ر) وجمعیت‌اگراین‌طبقه ابدالیه‌درانیه‌صاحب سلوك ومروت وعدالت می‌نمودند، تمام‌روی زمین را در یدتصرف خویش می‌آوردند. سرداران این‌طبقه بسیار نادان ومغروروجاهل وباطل‌اند. درین ازمنه در ممالك ایران طوایف‌الملوك‌اتفاق‌افتاد، وسرحدقندهار از دارالملك‌ایران دور دست واقع‌شد، وبه این سبب‌این طبقه بی محل در سرحد هندوستان حکمرانی می‌نمایند. بی خبران هند، این طبقه را پادشاهان ممالك ایران می‌شناسند، و درایران مشهور به‌سرداران ابدالیه‌اند. بااینکه‌زیاده ازچند شهر ایران و هندوستان ندارند، تاجی برسرمی‌گذارندکه چهار جیقه دارد، که نظر به رسوم پادشاهان ماضی، عبارت از حکمرانی چهار اقلیم بوده باشد. چون همواره حماقت‌ازین طبقه بیرون‌نبود، [از اینکه]چهار شهر ایران و هندوستان را چهار اقلیم تصور کرده چهار جیقه گذارند، بعید نیست. ملخص کلام چون از شغل شترداری وهیزم فروشی به منصب حکمرانی و به وضع سلطنت وکامکاری رسند، ودر مقابل حریفی نباشد، آنچه بخواهند بکنند. (۲۶۰چ) جادارد دراین اوقات خلاف قاعده‌که

فیمابین طبقه درانیه اتفاق افتاد این‌است‌که رحمت‌الله‌خان خلف فتح‌الله خان سدوزائی که ازنسل‌سدو ابدالی و از برادران زمان سلطان محسوب است، او را زمان سلطان وفادار خان خطاب‌داده ، وزیر ومختار امور دربار خود نموده‌است.این قاعده خلاف‌قواعدورسوم ابدالیان است، باین سبب جمیع سرداران درانیه از زمان سلطان مکدر خاطراند. عقلا ظن قوی است که عنقریب مخالفت عظیمه وفتنه قویمه درمیان ابدالیان‌بظهور رسد، وفایده قدیمه‌این است‌که طایفه فوفل‌زائی مدارالمهام باشند.بعداز اختتام وختم کلام این نگارستان مندرج ساخت که‌مطالعه کنندگان ایام مستقبل را انتظار نماند که در سنه یکهزارودوصدوسیزده زمان سلطان‌به لاهور رسیده، به وضع ایام ماضی به‌رعایای آنجا بد سلوکی ننمود ودر سنه یکهزار ودوصد چهارده سردار ودسته‌دار او باهم متفق گشته،اراده کشتن وفادارخان وزیروی داشتند. یکی از آن جمله وفادار خان را (۲۶۱ر) خبرکرده، وفادارخان برعکس‌در خلوت‌به زمان‌سلطان وانمود که سرداران اراده کشتن تودارند. آن سلطان بی‌تمیز سرداران‌مذکوررا به قتل برسانید. از آن جمله سرفرازخان ، سرخیل ایل باریکزایی‌ونور محمدخان بابی و از سرداران ایرانیه چون جعفرخان و میر اصلان‌خان جوان شیر بودند. فتح محمدخان پسر سرفرازخان بسرعت برق وبادخود را به خراسان نزد محمود سلطان رسانید ومحمود سلطان که خود را به عراق نزد قاجاریه رسانیده [بود]، از آنجا باز به خراسان رسید ومیر علی‌خان بن‌میرمعصوم خان عرب خزیمهٔ قاینی ودیگر سرداران خراسانیه و افاغنه را با خود متفق نموده، بدور هرات رسید. زمان خان برادراصغر شکورخان فوفلزایی‌که از طرف زمان سلطان حاکم هرات بود، افاغنه لشکرمحمود را از خود کرده ، اردوی معلی‌محمود ازهم پاشید، ومحمود روانهٔ بخارا گردید، و از مرادیبی ، اعانتی نیافته باز به خراسان رسید. ملخص در سنه یکهزار ودوصد وپانزده به‌تحریك فتح محمدخان محمود به قندهار رسیده، جمعیت درانیه فراهم کرده [۲۶۲چ] اول محرم در سنه یکهزارو دوصد و شانزده‌کامران پسر محمود با لشکر فراوان روانهٔ کابل گشته و از طرف کابل ، زمان سلطان نیز حرکت کرده فیمابین‌راه

تلافی فرقتین روداد. چون صف‌ها آراسته گشت، سرداران زمان سلطان نظر به بد سلوکی وی، ابدالیان و بعد ایرانیان روگردان شده به کامران پیوستند. زمان سلطان فرار کرده ، ارادهٔ پیشاور داشت که قریب به‌جلال آباد دستگیر افاغنه آنجا گشت. در بین راه از طرف محمودنوشته‌رسیده، او را ازدیدگان نابینا نمودند. شجاع‌الملك برادر حقیقی زمان سلطان که در پیشاور بود، جمعیت وافر فراهم‌کرده اراده تسخیر کابل‌داشت، که از آن طرف کامران باسپاه محمود سلطان در رسیده فیمابین‌راه،جنگ عظیم رخ داده، شجاع‌الملك هزیمت یافته ومحمود سلطان برمسندامارت درانیه متمکن گردید و وفادار خان ودیگر هواخواهان زمان سلطان‌را به‌قتل رسانید. مدت‌دولت زمان‌سلطان هشت‌سال طول کشید. همچنین‌درین سال فرقهٔ افاغنه غلزه که به دعوی ریاست قدیمانه خود مکرر باسپاه‌محمود (۲۶۳ر) ابدالی در حوالی کابل به قتال وجدال برآمده بودند، مناقشه به طول انجامید وغلزه بسیار به‌قتل رسید. شجاع‌الملك درهرات‌به‌حمایت افاغنه اوقات می‌گذرانید. درین سال محمودسلطان پیشکش فراوان‌برای بابا علی‌خان قاجار روانهٔ عراق گردانید وشجاع‌الملك خود رابه دیرجات ومحال قندهار رسانید. [وی سپس]در اوایل سنهٔ یك هزار و دوصد و هیجده به کابل‌رسید ومحمود برادراکبر خود را دستگیرومحبوس‌نمود. مدت امارت محمود سلطان ... سال است .

خاتمه : کتاب را به خاتمه سخن می‌نگارد

هر کس که در شهر آشنائیست   داند که متاع ماکجائیست

برضمیر مهر تنویر صاحبان دانش وبینش، روشن ومبرهن است‌که‌زمانه ناسازگار وروزگار ناهنجار غدار ، این گردون نیلگون بوقلمون‌رفتار، به‌کام عقلاء و فضلاء وعلماء و حکما نمی گردد وپیوسته صاحبان کمال متابعت اقوال و افعال مهال کرده‌اند وبه این وسیله اوقات فرخنده‌ساعات خود گذرانیده و از راه تملق وخوشامد درآمده ، اخلاق ذمیمه‌پادشاهان و سرداران زمان را در تصنیف‌و تألیف خود مبدل ساخته،قدخمیده‌کرده معیشت خود راگذرانیده به‌دولت وثروت رسیده‌اند. هرگاه به‌این‌تدابیر

حسنه نمی‌پرداختند، ایام حیات خود را به ذلت و خفت می گذرانیدندو اکثر پادشاهان در گذشته‌اند که به فضلاوعلما امر نموده‌اند که وقایع بدایع زمان ما را به آئین بهین رنگین فصاحت آئین در سلك نظم و نثر کشیده، به‌نظر مابگذرانید. درین‌صورت آن فضلاء درمقام‌مداحی‌درآمده، به‌حسب التمناء پادشاه آن عصر، ظلم را به عدالت بدل کرده‌اند.

اکثر تواریخ همین صورت دارد واگر نمی کردند، احتمال‌اذیت‌جانی داشت وهم‌چنین نسب اردل سلاطین از راه اغراض نفسانی یادینی. اخلاق حمیدهٔ پادشاهان‌رابدل به‌اخلاق‌ذمیمه کرده‌اند، ونسب اشرفشاهان‌راارذل نوشته‌اند. ملخص درین میانه نسب سلاطین جنت‌مکین علیه صفویه صحت کامل دارد. وسبب این است‌که پیش‌از ایام سلطنت‌صوری سلطان المعارف معنوی ومقتداء، پیشوا و هادی ورهنمای خلق ایران بوده‌اند و جمیع کتب فضلاء متقدمین بیش از ایام سلطنت شاهد این مقال‌وصدق‌این‌احوال است. چنانچه فاضلی تاریخ عربی در احوال صاحبقران اعظم امیر تیمور گورکان انارالله برهانه نوشته است که عکس اقوال «ظفرنامه»است، و همچنین تاریخ فارسی عبدالقادر بداؤنی فاضل درهند، در احوال اکبر پادشاه نوشته است‌که عکس‌اقوال «اکبرنامه»است. اکثر حالات وواردات به وصفی است که اشاره به آن شده است . بیت:

رقم های کلك مرا گر بکاوی ز هر نقطه مدعایی بگویید
بگوش کریمان‌چوگوهرنشیند نوایی که چون همنوایی بگوید

راقم حروف در مراتب دانش و بینش می‌شمارد. درین کلام حضرت علوم‌الغیوب آگاه است که این اقل‌الخدمت فضلاء و علماء در عرضه هفته این اوراق را فراهم کرده، به رشته تحریر کشیده و در مسودهٔاول اختتام رسانید ومرور اتفاق نیفتاده اولاعدم قابلیت و لیاقت و استعداد دنانی نظر برناسازگاری آب و هوای هند، مزاج از حد اعتدال منحرف بود و زمانه ناسازگار در طریق جایگاهی گرم رفتار ، و این تاریخ «فوایدالصفویه»را به پاس خاطر یاران حال و استقبال به‌جواهرزواهر کلام قریب‌الفهم ، در رشتهٔ تحریر کشیده‌ام و چون خون جگرها خورده‌ام . فرد :

هر که سخن را به سخن خم کند　　قطره‌ای ازخون‌جگر کم کند
اگر احدی از راه عصبیت دخل و تصرف کند عین بی‌انصافی‌است.
(چ) فرد:
مهری ورزم وامیدکه این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
اما در عالم انصاف نظاره نمایند که وقایع‌بدایع سیصد سال که از اوایل جلوس بی‌همال بی‌عدیل برگزیدهٔ رب جلیل شاه اسماعیل صفوی که در سنه نهصد و پنج هجری است تااین زمان‌که سنهٔ یك‌هزار ودوصدو یازده باشد ، جمیع واقعات و واردات سیصد ساله پادشاهان وسرداران مذکوره را به این اختصار به‌رشته‌تحریر درآورده باشد، بااینکه وقایع یك صدوپنجاه سال ممالك ایران در کتابخانه های دانشمندان هندوستان نباشد، وقایع حالات هر یك را مورخ در حفظ داشته باشد ووقایع عظیمه عجیبه در احوال هر یك فوت نشود و واقعات بیست مجلد تاریخ مفصل رادرهریك جلد مختصر بیاورد و دریای علم را درسبو بگنجاند. رباعی:
این نامه‌که بس حرف‌درو گنجیده　　اسرار علوم مو بمو گنجیده
نارفته به غور آشنایان بگذر　　دریاب که دریا به سبو گنجیده
وثانیاً به عرض ارباب کمال می‌رساند‌که اسکندر بیگ در مدت پانزده سال «تاریخ عالم آرا» نوشته و هم‌چنین میرزا مهدی خان منشی نادر سلطان «تاریخ نادری» نوشته [است]. او نیز مدت پانزده سال خون‌جگر خورده، هرگاه نامبردگان معظم در عرصهٔ یك ماه ، یا یك سال، تواریخ مذکوره می‌نوشتند و کمال فصاحت و بلاغت به کار می‌بردند، مسلم می‌داشتیم چون به مرور دهور خوشه چینی کرده، ازطرف اسباب معیشت به فراغبال بوده از هرجا آیات وابیات آورده و الفاظ رامسجع ساخته. به نظر ارباب بصیرت و دانش‌رسانیده‌اند. در این‌صورت احوال پریشانی و بی‌سامانی و حیرانی از طایر احقر شکسته بال از آشیان دور، به‌وضعی است که گزارش و نگارش آن مناسب مقام نیست. فرد:
فزودم برهنر چندان که ناقص کرد قدرم را
چوشاخ پرثمر صرف شکست خویش شد زورم

خلاصه راقم حروف بی‌غرضانه وبی تعصبانه‌که مطلب نویسی کنایه از این است، و شاهنامه‌نویسی وطول کلام ومداحی و اظهارکمال درنظر ارباب جلال دیگر اگر به نظر انصاف و سخندانی ملاحظه شود، این نوع نسخهٔ مختصر را همین وضع عبارت سزاوار است و گنجایش تکلف استعارات‌و فقرات مسجع ورزم‌وبزم‌آرای منشیانه‌ندارد. باوجوداختصار، آن نیز دارد ومشك آن است‌که خود ببوید، نه که عطار بگوید. نظر به‌مضمون صدق‌مشحون خیرالکلام قل و دل، این چند سطر مختصر ساده‌لوحانه را زینت‌نگارش داده،درصفحه‌روزگار یادگار گذارد.چنانچه افضل سخنگویان ، فردوسی طوسی علیه الرحمه می‌فرماید . نظم:

چو این نامور نامه کردم تمام / شود روی گیتی ز من پر کلام
از آن پس نمیرم‌که من‌زنده‌ام / که تخم سخن را پراکنده‌ام
سخن به که ماند زمن یادگار / که ما برگذاریم و ناپایدار

امید که این صحیفه شریفه صفوت نهاد، به نظر فیض اثرازباب‌فضل وهنرعالی بنیان معزز بوده، از اغراض‌لواء فضولان جهان و حقه‌و حسد زمانیان وسهوونسیان کاتبان دورباد.النبی وآله‌الامجاد. نظم:

این ورق کز جلال دارد بهر / یادگاریست از من اندر دهر
هرزه ناورده‌ام من این تصنیف / جان ودل‌کرده‌ام دراین تألیف
ریسمان کرده‌ام تن و جان را / تا بسوزن کنده‌ام کان را
صدف جان و دل شکافته‌ام / تا چنین در دریافته ام
خسروان را غذای جانست این / عاقلان را ازو روانست این
یارب این نو عروس زیبا را / که برد تاب نقش دیبا را
جلوهٔ ده به چشم بینایان / که دل و دیده را بود شایان
خاص گردانش دردل همه‌کس / همبرین نکته ختم کردم و بس

تمت‌الکتاب بعون‌الله الملك الوهاب . رباعی مناسب مقام:

روزی‌که نه‌شادی ونه‌شیون‌ماند / نه‌دست‌وقلم، نه‌جان ونه‌تن ماند
در خاطر دوستان دهد یاد مرا / کاین نسخه بیادگار ازمن ماند

والسلام والاکرام

اسامی شاهان صفوی

۱ ـ اسماعیل اول (حکومت ۹۳۰ - ۹۰۷ هـ . ق / ۱۵۲٤ - ۱۵۰۲م)
۲ ـ طهماسب اول (حکومت ۹۸٤ - ۹۳۰ هـ . ق / ۱۵۷٦ - ۱۵۲٤م)
۳ ـ اسماعیل دوم (حکومت ۹۸۵ - ۹۸٤ هـ . ق/ ۱۵۷۷ - ۱۵۷٦ م)
٤ ـ محمد خدابنده (حکومت ۹۹۵ ـ ۹۸۵ هـ . ق / ۱۵۸۷ ـ ۱۵۷۱م)
۵ ـ عباس اول (حکومت ۱۰۳۸ ـ ۹۹۵ هـ . ق / ۱٦۲۹ ـ ۱۵۸۷م)
٦ ـ صفی اول (حکومت ۱۰۵۲ ـ۱۰۳۸ هـ. ق / ۱٦٤۲ ـ۱٦۲۹م)
۷ ـ عباس دوم (حکومت ۱۰۷۷ ـ۱۰۵۲ هـ. ق / ۱٦٦٦ ـ۱٦٤۲م)
۸-صفی‌دوم (سلیمان) (حکومت ۱۱۰۵ـ۱۰۷۷ هـ .ق / ۱٦۹٤ ـ۱٦٦٦م)
۹ ـ سلطان حسین (حکومت ۱۱۳۵ ـ۱۱۰۵ هـ .ق / ۱۷۲۲ ـ۱٦۹٤م)

اسامی سالها براساس تقویم تـرکان (دوازده‌حیوانی)

۱ ـ سیچقان	(موش)
۲ ـ اود	(گاونر)
۳ ـ بارس	(پلنگ)
٤ ـ تاوشقان	(خرگوش)
۵ ـ لوی	(نهنگ)
٦ ـ ئیلان	(مار)
۷ ـ یوند (یونت)	(اسب)
۸ ـ قوی	(گوسفند)
۹ ـ بیچین	(میمون)
۱۰ ـ تاقوك (تخاقوی)	(مرغ)
۱۱ ـ ایت	(سگ)
۱۲ ـ تونگوز	(خوك)

۱. فهرست کتابها

کتاب شناسی مصحح

ابدال زاهدی‌حسین : «سلسلةالنسب صفویه»، (برلین ۱۳۴۳ق).

ابن بزاز توکلی : « صفوةالصفا» به کوشش احمد بن‌کریم تبریزی (بمبئی ۱۳۲۹ق).

استرآبادی ، محمد مهدی : «تاریخ نادری» (جهانگشا نادری)، (بمبئی ۱۸۴۹م).

———— :«جهانگشای نادری»، به‌کوشش عبدالله‌انوار (تهران ۱۳۴۱).

بازن،لوئی : «نامه های‌طبیب نادر شاه»، ترجمه علی‌اصغر حریری (تهران ۱۳۴۱).

بیگدلی،(آذر)، لطف علی بیگ‌شاملو: «آتشکده آذر»، به کوشش‌سید جعفر شهیدی (تهران ۱۳۳۷).

ترکمان، اسکندر بیگ (منشی): «تاریخ‌عالم آرای عباسی»، به کوشش ایرج افشار (تهران ۱۳۵۰) .

حزین، محمدعلی ، «تذکره حزین» (تاریخ حزین)، به کوشش ب.ا.ت (اصفهان ۱۳۳۲).

ذکاء، یحیی: «زمین لرزه های تبریز» (تهران ۱۳۵۹).

سانسون : «سفرنامه سانسون»، «وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه‌سلیمان»، ترجمه تقی تفضلی (تهران ۱۳۴۶).

الشیبی،کامل مصطفی:«تشیع وتصوف»، ترجمه علیرضاذکاوتی قراگزلو (تهران ۱۳۵۹).

فسائی، حسن حسینی : «تاریخ فارسنامه ناصری»، (تهران ۱۳۱۳).

کاظم ، محمد: «نامه عالم آرای نادری»، به‌کوشش میکلاخو ماکلای (مسکو ۱۹۶۰).

کروسینسکی، تادیوس یودا: «سفرنامه کروسینسکی»،با مقدمه وتصحیح مریم میراحمدی (تهران ۱۳۶۳).

کلینی، محمدبن یعقوب : «الکافی فی‌الدین» (اصول کافی) ، ترجمه جواد مصطفوی (تهران ۱۳۴۴).

گلستانه ، ابوالحسن بن محمد امین : «مجمل التواریخ»، به کوشش مدرس رضوی (تهران ۱۳۵٦).
صدوق، شیخ محمدبن‌علی (ابن‌بابویه): «من‌لایحضره‌الفقیه»، (نجف ۷۸ ــ ۱۳۷۷، تهران ۱۳۷٦).
صفوی، سام میرزا: «تحفه‌سامی»، به اهتمام حسن وحید دستگردی (تهران ۱۳۵۲).
محتشم کاشانی، : «دیوان مولانا محتشم کاشانی»، به‌کوشش مهرعلی گرگانی (تهران ۱۳٤٤).
مرعشی صفوی، محمد خلیل : «مجمع‌التواریخ»، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی (تهران ۱۳۲۸).
مستوفی، محمد محسن : «زبدة‌التواریخ»، نسخه‌خطی کتابخانه کمبریج بشماره ۱۱۳ ـ G 16.
ملکم ، جان (مالکوم): «تاریخ ایران»، ترجمه میرزا حیرت (تهران ۱۳٦۲) .
میراحمدی، مریم: «دین و مذهب درعصر صفوی» (تهران ۱۳٦۳).
مینورسکی ، ولادیمیر: «سازمان اداری حکومت صفوی»، ترجمه‌مسعود رجب‌نیا (تهران ۱۳۳٤).
نامی موسوی، محمد صادق: «تاریخ گیتی گشا،» به کوشش‌سعید نفیسی (تهران ۱۳۱۷) .
نصرآبادی ، میرزا محمدطاهر: «تذکره نصرآبادی»، به تصحیح وحید دستگردی (تهران ۱۳۵۲).
وحید قزوینی، محمد طاهر : «عباسنامه» یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه عباس‌ثانی (۱۰۷۳ ــ ۱۰۵۲) به تصحیح ابراهیم‌دهگان(اراك ۱۳۲۹).
ورهرام ، غلامرضا: «تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران‌در عصر زند» (تهران ۱۳٦٦).

Minorsky, V.: “The Poetry of Shah Isma’il”, in: BSOS (1942).

۲. فهرست نام‌کسان

ب

پ

ت

ش

ص

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

۳. فهرست نام جایها

آ

الف

چ

ح

خ

د

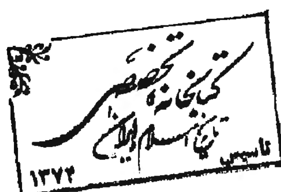
ر

ز

س

ش

ط



این شجره‌نامه براساس منابع عصر صفوی و بویژه «فواید الصفویه» تهیه‌شده است. کلیه سنوات هجری قمری است و علامت ستاره دلالت برقتل این اشخاص در سال ۱۱۳۷ هجری‌قمری دارد.

شیخ صفی‌الدین
صدرالدین (۷۹۴
سلطان خواجه علی
ابراهیم
شیخ جنید = خد

ابراهیم

محمد خدابنده (۵
شاه عباس اول (۹
صفی میرزا
شاه صفی‌اول یا سا
شاه عباس دوم (
شاه سلیمان (۱۰۷۷

مریم بیگم

سلطان حمزه — سلطان ابراهیم میرزا* — سلطان احمد میرزا — میرزا محمد داودحسینی — شهربانو بیگم

سلطان اسماعیل — سلطان محمدمیرزا* — سلطان خلیل‌میرزا* — محمدباقرمیرزا* — سلطان جعفرمیرزا* — مریم بیگم — راضیه بیگم = نادرشاه — فاطمه‌بیگم = رضاقلی میرزاخان‌آغابیگم =

= همسر میرزا تقی‌خان صدرالصدور (فواید الصفویه ص۲۶۷) (و یابقولی میرزا سید مرتضی (مجمع التواریخ‌ص ۱۴۴)

میرزا ابوتراب مرعشی اموی صفوی (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳) که بانام شاه اسماعیل سوم توسط محمدحسن‌خان قاجار و کریم‌خان در اصفهان برتخت نشست (ص ۲۷۲ فواید الصفویه).

سیدمحمد (۱۱۲۶ - ۱۱۷۶) متولی آستان‌قدس‌رضوی‌که توسط امیرعلم‌خان عرب خزیمه خراسانی در سال ۱۱۶۳ به نام شاه‌سلیمان دوم، برتخت‌نشست و درهمان سال به‌دست یوسف علی‌خان جلایر کورشد (ص ۱۶۰، ۲۲۸ و ۲۲۹ فواید الصفویه).

ابوالقاسم

سید احمد که درسال ۱۱۳۹ در کرمان برتخت نشست و در سال ۱۱۴۰ در اصفهان به فرمان اشرف افغان کشته‌شد (مجمل التواریخ ، تعلیقات).

سلطان علی — سلطان داود

میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی (مؤلف مجمع التواریخ)

شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۶۵۰ — ۷۳۵)

صدرالدین (۷۳۵ — ۷۹۴)

سلطان خواجه علی (۷۹۴ — ۸۴۰)

ابراهیم

شیخ جنید = خدیجه

کائولوجونز ، امپراتور روم شرقی

علی‌بیگ

اوزن حسن = دسپینه خاتون

شیخ‌حیدر = مارتا (معروف به حلیمه یا ...)

ابراهیم — شاه اسماعیل (۹۰۷) — سلطان علی

شاه طهماسب (۹۳۰)

محمد خدابنده (۹۸۵) — شاه اسماعیل دوم (۹۸۴)

شاه عباس اول (۹۸۹)

صفی میرزا

شاه صفی‌اول یا سام میرزا (۱۰۳۸)

شاه عباس دوم (۱۰۵۲) — ...ریم بیگم

شاه سلیمان (۱۰۷۷)

سلطان ابراهیم میرزا* — سلطان حمزه میرزا* — مصطفی میرزا* — مرتضی میرزا* — عباس میرزا* — شاه‌سلطان‌حسین

سلطان محمدمیرزا* — سلطان اسماعیل میرزا — سلطان سلیمان میرزا* — سلطان حیدر میرزا* — سلطان مهرمیرزا* — شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵) — صفی‌میرزا* — سلطان محمود میرزا*

ابراهیم میرزا — سلطان‌حسین‌میرزا — شاه عباس سوم (۱۱۴۴)

توسط علی مردان‌خان و اسماعیل‌خان‌فیلی و مصطفی خان در عراق به نام سلطان‌حسین ثانی برتخت‌نشست مدت‌سلطنت وی۷ ماه بودو روایات‌مختلفی در پایان زندگی وی وجود دارد، از جمله اینکه او توسط علی مردان‌خان کورشد. (مجمل التواریخ)

خورشید خانم = ابوالفتح محمدمیرزا (به نام محمدشاه‌دوم در سال ۱۲۰۰ توسط آغا محمدخان در تهران برتخت نشست)(به نقل از مجمع التواریخ ، ص۵) (متولد ۱۱۱۷ قمری، به نقل از فوایدالصفویه، که جای تردید دارد).

علی‌میرزا (متولد ۷ شعبان۱۲۱۸) (از فواید الصفویه).